

۱۱۷

کتاب امامیه

کتاب المیزان





بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين المستقيم

حمدي که جامه ان طلاء اعلی ذکران که غیر از ادای آن عاجز اند محمودی را امر است که بوجه بیان من
و هیچ کجده هیچ ذره از ذرات موجودی را موجود است از ذکر او فاضل و عاقل نیست و شکر که در بیان جامع
ملکوت و مقربان جامع جود است که قضای آن بتقریر مرقده محمودی را لایق است که بعنوان لایحه
علیک ملک مقرب و انبیا و مرسل حکمی و انما هو قاض بنا باحد و قرب و عزت و دانای دنیای از و یافت
که کمال او ملوک خاک حق موقوف است سجدات اعظم شانه هو الادل و الا شند و الظاهر و الباطن و هو کل
شئی عظیم و در دست و زبان که بر آید که غده شکرش بدر آید و به از سپاس و شای آفرید که حاصل
ذکر و در نامحدود و بر زمره این و او صیاح صومعه روح پاک برود موجود است و خلاصه مخلوقات یعنی سیدی
و مری که دایست در انقدر شفاست در او بعد باطن است او برشته اند و منافی خاص و عام و مقتضای علم حق
در ازل بنام نامی او نوشته و بر او اما و بر عزم و جانفش که عالم از پوشش کفر و ضلالت برکت و در با وجود او
و بقرب و و الفقار صاعقه کرد از این پاکی یافت صدره از ان سلام و شانه ساکنان در حق و سبایان و باطن
و خورشیدان و بر تابان ایشان باد اما چون مسدود است ابرم و اتم مطالب است در احکام حق و انوار
منایل است بر از تو حید و نه است سید المرسلین و علمای شیوه و سنی و انشای با حجت کتب کلامی این
ذکر نموده اند و از طریق بر مطلب خود و لایل ایراد نموده این تعلیل البضا است این بر وجه تقریر بقوم خود
بناظر خاطر رسید که رساله الکنه در اثبات امامت این و جنبه ای مطلق ساقی عرض کون از امیر المؤمنین حمید علی

و نفی خلاف دیگران **پرواز ایستاد** و از برین مطلب و احادیثی که بجمع علیه فرقتی بوده باشد با مضامین
و له ای و آنچه متعلق باین بحث است **چهارم** بر وجهی مجاز و اختصار عبارت فارسی موارد تکلفات لازم تا لیقات
مجموعه از الفاظ غیر مأثوره و در تعنیفات از کتب و رسائل مخالف و موافق از هر خرنه خوش و از ستم و از
آورد و از اسبیل و فریضیات و وصول باطلی در حیات سفر و خطر راه محشر و موجب قربت حضرت
امیر المومنین علیه السلام و چون مدتی و عهد بیدار است که در بلد همدان و همدانها از مدین الاقامت
الی یوم انشاء و در سنگ بنده کان و در سلسله جاکران و در زیر سایه پادشاه و درین بنای معنی سلطان
اعظم مالک سد قاب اسم فیض بخش طایفه و بجمع هر چیز اسنان عظمت و اقبال بهر ستم فلک چاه و جلال
قطع بهر جهانبانی شاه بر کشورستانی مروج احکام فرست قوام ملک بطلت باسط و بجان و سامان نامش
و نام جرد و احسان یعنی هدایت کسری که ای سلطان احوال خرمین مطر و ابل کوشش و شایگان این دیار یک
جمع ملا و اصدار رسانیده درست اعتقاد می که از بخت ذات با بر کافش طمتهای باطل چون نقطه ای سبزه
شکست از صف و ورق حیدر ابا و حکم شده چگونه در وصف این سر که اگر است آفتاب از حضرت بی نیاز از فیض
نام ما بعد از الاحسان المقصور علی الامدادی بقول علی ابن ابی طالب المقصور ابو المظفر عبد الله
قطب شاه ابد الله علی این معنی روشن الله منین محمد و آل الطاهیرین الی یوم الدین امین و رب العالمین
حد و روشی خجسته با **لله** یا و شاه پیش اعیان و اهل بر خاست غلام و خالطی باینده ز او کان و متعلق
از تصدیق فرق مبارک و دایم طلاله العالی اوقات میگزیند و بدعا می و دایم دوست و رفوز و نصیب
قدردان مشغول بود و می باشد همچو موری که بای می نمی تو سلیمان بر داین رساله را تحفه مجلسی است این
انشاء جبهه ز که در نظر آن خردمند خرد و دان محلی لایقی از قبول باید قبول الله اعلم الله و کوشش عزت
و **سایم** و چون فرض اصلی ذکر مناقب و نشر ماثور و مراتب شاه ایوان اهل الی و ماه اسلافی
و مقرر غلامخانه و خدمت و مجلس بیاد احدیت مشکوه انوار قدم و اسطی ابداع عالم مقصود و ایاد و کبریا
مطلوب طلبت کس و کس می مصطفی امیر المومنین علی رضاست بر عری و تو الی خواهد بود باعث تحفیت کند
خواهد شد من خود که کس که در شمار می باشم یا در صف اهل اسوار علی باشم مقصود همین است که در شان

گویم منی جسد و باری باشم ظاهر اری بدرگاه باری انکه از انکه انان و شمس از انان سال اشفع باین و باطلست
 باو آوری بوسان و بجان و غلامان بکفرت خود و کفر حاکم هوای بخش و در آن به خط کرد و دانه الهادی الی الصواب
 و الیرجع و طالب این رسالت الهی است و مرتب میشود و بر معده و بانی و خاتم در بیان مقصود از لفظ امام و احیاناً
 بر وجه اول علی السلام باب در اخصیص و اولویت حضرت صواء علیه و در آن دوازده فصل است باین ترتیب
 فصل اول در بیان انکه نصب امام بظن است و بر حق تعالی واجب و بیان عصمت امام علی السلام فصل
 دوم در انکه امام باید که افضل از رعیت باشد و قیج تقدم مفضل بر فاضل فصل سوم در طریق تعیین امام
 علیه السلام فصل چهارم در تعیین امام علیه السلام و احوال و احوال امام فصل پنجم در اولاد ابرامات آنحضرت
 مستبداً از حالات ظاهری و کلمات باطنی فصل ششم در مطاعنی که اهل سنت در حق خلفای شیعیه ذکر
 کرده اند که منافی منصب امامیت است فصل هفتم در مطاعنی که اهل سنت در شان خلیفه اول ذکر کرده اند
 فصل هشتم در مطاعنی که در کتب قوم مخصوص بخلیفه دوم است فصل نهم در مطاعنی مخصوص بخلیفه سوم
 فصل دهم در آیات و احادیثی که مفسران و محدثان اهل سنت در حق صحابه روایت نموده اند که منافی
 موهبته نبوی علیه السلام فصل یازدهم در قضایا و احکام و معجزات و کرامات ابرامات ابراهیم علیه السلام
 از محل تولد تا هنگام رحلت فصل دوازدهم در بیان انکه عهد او صیابه از حضرت رسالت چنانچه
 علی علیه السلام و دوازده است و اسامی و القاب و کنای هر یک منقول از کتب فریقین حاضر
 در نکست متفرقه امید که از فائده تا فائده بخوبی که قابل شنیدن و خواندن اهل فضل و کمال باشد صورت
 اتمام پذیرد و بجهت وجود و در چون بوجوب اثر ای که کرده است که هر مسئله را از کتب اهل خلاف نقل نماید
 تا محقق باشد ازین جهت کتب که مشهورترین کتب قوم است استخراج دلائل و سبایل قیامیه تا آنکه
 حجت بر آنکه بود صحیح مسلم بخاری جمع بین المعجمین مشکوٰۃ الاثر سنن احمد حنبلی کتاب خطبه و کلمات
 موفق احمدی خواندنی که از کابر علمای اهل سنت است کتاب فصول مهدی معرفت الایام تصنیف از زهری
 علی بن محمد بن احمد مالکی کتاب کشف انوار صفات و زیر سید علی بن عیسی اربلی است و آنچه در آن کتاب
 مستطاب مذکور است مقبول طبع و موافق مخالف است احیای علوم که برترین مصنفات علمای ایشان است

[illegible]

در روی زمین پس البته هر که بجای پیغمبر قرار گیرد باید که بر حضرت الله تعالی باشد و در غیر او از برای
این هم قیاس کرده باشد لفظ امام و حلیه و نایب و ای و جانب حق یک معنی است اگر کسی گوید که
حق تعالی در قرآن کریم خلیل خود ابراهیم را علی نبیا و علی النبی و التسلیم امام خوانده آنجا که میفرماید ای جامع ملک
لنأسئله انما واد و نبی را علیه السلام خلیفه نامیده و در خطاب با او فرموده که انما جعلناک خلیفه فی الارض پس
مخصوص بوحی و نایب باشد گویم که امام و خلیفه درین المطلق بواسطت وضع نوعی مستقل شده نه اصطلاحی
از عرفا گفته اند مراد از امام و خلیفه کسی است که از جانب حق تعالی بواسطه کار سازی و رسانائی خلقان
معین شده باشد و جهت انتظام امور دینی و دنیوی بندگان منصب گشته اعم از انکه نبی باشد یا نبی نخواهد
این معنی در ضمن رسول تحقیق باید بود و مراد خلیفه و مولانا امام دارد و بی در رساله اثبات واجب فرموده
که امام شخصی است که حاکم باشد بر خلق از جانب حق تعالی بواسطه آدمی در امور دین و دنیای ایشان مثل پیغمبر
از خدا ای تعالی بوده است آدمی نقل میکند و امام بواسطه آدمی که آن پیغمبر است و جمعی که از اهل کشف و ارباب
ذوق و مقصد این انکسنت که حق تعالی پیغمبر از از جهت خلیفه و امام خوانده که دقیقه شناسان الفاظ
قرآنی و مراد آنان آیات و قرآنی و فهم کنند و دریابند که در حقیقت و نفس امر تفاوتی و تفاوتی که میان اینها
در رسول و خلیفه و امام است بجز دینیت و محض سببیت هر فایده که بر وجود رسول نبی قرابت بر وجود خلیفه
و نایب بر تبه از یکدیگر نیست امتیاز یافته چنانکه مقبول فرق امام بن امام در مع خلیفه و حلیه مطلق اینها
و امام المتقین حلوایه علیه السلام در معنی از قصیده میفرماید مجموع غزلات و کلمات این موجود در وجود او
بنابرین واجبست که هر کس امام خود را بشناسد و اعتقاد با ما است او کند کسی را درین ظاهر اخطاف نباشد و عامه
و خاصه احادیث باین مضمون ایراد کرده اند و این در کتب طریقت مذکور است و اعتقاد می باشد که
و کم یوف امام زمانت حقیقه جا لبته احتیاج بوجود امام در وقت که رسول مبعود نباشد آنکه چنانکه حضرت
شماره الیه تعالی بر کفایت و فرستادن نبی در رسول خود و تا آنچه مقصود اوست از او امر و نواهی بی
زیاده و کم بندگان و رسانه و بندگان خدا و در هر جمعی از این است از مصالح و مفاسد و هر
ایشان را نفع و نقصان رساند بجز این رجوع نمایند عرض الهی به از رحلت پیغمبر آن بخل خود باقی است

مستغیری را بعد از آنکه از او درین حالت نمایه نایمی و خلیفه و جانشین بگویم خدا را کار است که احکام آن را
پاسبق نماید تا نیاید و نقصان بر آن راه نیاید که در زمان راه و مشایخین من دانسی که درین راه و مشایخین
که درین راه و مشایخین بندگان خلیفه اند از آن بآن احکام دست نیابند و منی بگویم بآن باید که معصوم و مطهر باشند
از هر گونه آلودگی ظاهری و باطنی و صوری و معنوی تا بندگان برکت الطاعت و انقیاد ایشان بجا نیفتد
در دنیا و آخرت و شکار باشند چنانچه بود از آنکه زمان نبوت تمام شد چون احتیاج مذکور باقیست تا جاران
شخصی که قایم مقام باشد باید که بصفت و طهارت و جمیع صفات متحسنة متصف باشد تا بر شرف طاعت
و نیابت رسول علیه السلام ممکن تواند بود و مقیم مقام رسالت تواند شد و بر غایت مقام و ارادای
الهی اطلاع داشته باشد و باوصاف نبوی متصف باشد و او جانشین میفرستد و حفظ قرآن و بعد از نبی
تعلق دارد بجهاد او ارشاد بندگان میکرد و احکام الهی بایشان برسانید امام همان کار میکند پس باید
که هر چه که بدو گفته موافق خواستش الهی باشد و هر فایده که از جانب رسول و کلمات عاید میشود در زمان
خلیفه و امام نیز همان فایده بر بندگان خدا عاید گردد و در تربیت طهره او از نقص نقصان عیب
زیادتی بر او مفرزه باشد از نچست باید که خدا و رسول او تعیین امام کنند و ولایتی که دلالت امامت
آن شخص کند بر بندگان ظاهر سازند چون قرآن و حدیث تا این دلایل بجای میجوید بماند و هیچکس
در آن شبهه دشمنی نماند و فرق میان رسول و نایب نباشد مگر در بعضی چنانچه مولوی در مشنوی گفته
چونکه شد از پیش دیده و صلی باره نایبی باید از زمان بایکاره بی غلط گفتیم که نایب است و باید که درین موقع
آید و خوب است و ازین ظاهر میشود که باقتدا و مولوی نیز میان رسول الله صلی الله علیه و آله و امر المؤمنین صلوات
تجافاتی که است در نبوت محمد است و اولاد و منی در میان راه ندانست و در قرآن عزیز تجدید با اشاره
ما شاکم من رمانی از وجود امام معصوم خالی نمواند بود شده یکی آنجا میفرماید فلا تسئلوا اهل الذکر ان ینزلوا
یعنی هر چه بپرسید از اهل ذکر سوال نکنید و پرسید و مراد از اهل ذکر چنانکه
مفسران تفسیر نموده اند جمعی از آنکه علم بجای قرآنی و ارادای الهی داشته احکام ایشان موافق اراده
الهی باشد چرا که حق تعالی امر با تمامت شخصی که از اراده او خبر نداشته باشد و عمل بطن فاسد و کینه نگیرد

و حکم سوال کردن از ایشان نخواهد نمود و بعضی از مفسران ذکر فرموده است در ایت تفسیر
صلی الله علیه و آله نموده اند و باین تفسیر که او از اهل ذکر اهل بیت است حضرت با شسته صلوات الله علیه و بر تقدیر
مطلب ثابت است و در ایت دیگر فرموده که آمنوا بالکتاب و بالرسول و بالنور الی الخلق و افع الشیطان
هم صریح است در آنکه زمانه آنجا است از امامی که بنده کان به برکت او هدایت یابند و بعضی
از اهل سنت را عقیده آنست که احکام الهی را بعد از رحلت رسول از قرآن استنباط میسازند
کرد و با احتیاجی بامام نیست و این مشبه را جو ابراهیم اندیکه از حلف و ابی که بر وجود امام قریب
یکی آنست که برکت او اختلاف از میان است برخیزد و همه را راه راست هدایت نماید و اگر
قرآن تنها کافی بودی بایستی که هم است بیک مذهب و ملت باشند با لیکه خلاف در میان ایشان پیدا شود
و حال آنکه اختلاف بسیار است تا جایی که بعضی دوسه مذهب شده اند اگر کسی اعتراض کند که پس با وجود
امام که غیر بایستی که خلاف پیدا نمایند و حال آنکه است جواب آنکه اگر شیاطین الایسی میکنند
و بعضی مودعه او رسول عمل میگردند و احکام الهی را از شخصی که عارف با داب نزعیت بود و غیر آنکه
مطلقا خلاف نبی و خدا نکه اهل کمال سابق با وجود آنکه اعجاز رسول را مشاهده کردند ایمان یافته اند
و بر کفر باقی مانده جواب دیگر آنکه بعضی دوسه ملت هم قرآن میخوانند و همه را کمال یکسان نیست که عمل
ایشان موافق و مطابق قرآن است باین قرآن آنها باعث حیرت داده اختلاف نباشد سبب
اتفاق خود نیست پس با وجود امام معصوم که مشکلات را از دیر رسیده از و نفع نتوان یافت
چرا که عجایب امر از قرآن پیش از آنست که فهم هر کسی بآن تواند رسید و کلام دلیل بر احتیاج وجود
امام باینست که هرگاه حادثه در باین جابری شده باشد که هیچ موجودی الوجود است را میسر کرده و در دایره
آنکه از حدی آنکه در بین انسان از برای او اس ظاهر و باطن فرماید و اگر آنکه نیست قرار داده که اگر آنها
غلطی افتد با رجوع نمایند و اگر او صحیح و سالم است تمامی اعضا و اجزا صحیح و سالمند و اگر او غلط
رود و تمام اجزا و اعضا را حال غصب خاسیه موجب خرابی نموده بین انی کرد و یقین که از دور
رحمت منزه تا روز آخر دنیا اینهم مردم را میبرد و در سر کرده و دلیل بخواند که نشسته اینهم خلق

در نسبت و در صلوات و حرمت بخواند پس بدو حق تعالی جل و در آن مجید میفرماید که ای کسب
الانسان ان یرک مدی یعنی ای کس که میکند همچنان که انسان را بی بر داری و صاحب اختیار می گزیند
که بخواند و نماند و مطلوب نفس ایشان باشد بعل آن چنین نیست و این خیال غلط است و بوجوب امری دیگر کرده
است خدا از بندگان و مطالب بندگان از حق تعالی صورت می بندد و اگر امر بندگی بند بر داری پس
و جو شخصی که بان صفات مذکور متصف باشد صورت یافتی و عقل شما کافی بودی به پیروی از این احتیاج بودی
و از امام جعفر صادق علیه السلام نقل است که اگر در زمانه ما ندانید که دو کس از آن دو کس باید که ایمان شما
در دگر می رعیت دگر امام بود و دیگری مأموم و چون علت احتیاج بوجوب امام و نایب است پس باید که تکلیف
بر جاست از امام و نایب و سر کرده و صاحب اختیار می گزیند و بخود نیست و اهل صفت و جاست
بر آنکه که از امتراض زمان نبوت بر بندگان واجب است که نایب امام گشته اند بر خدای تعالی و بدلی می گزیند
و واجب است که دلیل عقلی و اخباری باشد تا شمس به آنست و حده و دلیل ایشان اجماع صحابه است
میکند صحابه را انقدر اهتمام درین مهم بود که بعد از فوت پیغمبر صلی الله علیه و آله بیضا که مشول تبعین امام شدند
و از این همکاری حتی بر کفن و دفن رسول الله صلی الله علیه و آله مقدم داشتند و همان لحظه او بیکر برزیده گفت
هر که مرا بر پشتش میزد و او را دفن رفت هر که خدای تعالی پرستیده باشد که او حق نایب است پس نباید
که از برای خود نامی و بنیادی تعیین نماید و هیچ امری مگر قول او نشود و گفت ما را احتیاج ما بام نیست و هر
خلیفه در وقت رفتن دیگری را بجای خود نصب کرد و کسی منع نمود پس نصب امام بر آنست و بعد باشد
و الله تعالی اعلم اصل دوم در بیان حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام چون روشن شد که اهل زمان حق تعالی
بوجود خلیفه و نایب است که آن شخص معصوم و مطهر و عالم و اشجع و از هر ناس باشد و عقلاً
حقاً است و خطا و خلل در قول و فعل باو نباشد که در هر که نادمی و در انهای غلطی اگر جایز الخطا باشد
در متابعت اقوال و افعال او ترجیح او بر سایر علما و مفسرین ترجیح با مرجع لازم آید و چون بعد از
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بغیر از علی بن ابی طالب علیه السلام هیچکس از اصحاب تصدق نمودند و حاجت

تفصیل میں خواہ شدہ و بیکس از علی خلاف حکم این نیست چنانچه ابن ابی حدیقه در شرح خروج البلاء در
جنس موضع بیان آن نمود و طائفة الدین در شرح مقاصد و طائفة اعلیٰ توشیحی در شرح مخبره میگوید که بیکس را در بن
حرفی نیست که علی بن ابی طالب بعد از رسول الله اعلم و افضل و ازید و اسمی و اشراف تاس هست لیکن چون نامی
طایف را بر روی رفته اند ما را نیز لازم است که بر عصب ایشان برویم و شاید که خلفای ثلاث از حق تعالی در دنیا
و فرشتی باشد که علی را نمائند استی و هرگاه این صفات در وی باشد و در غیر او نباشد باید که نایب و جانشین
او باشد چنانچه درین اصحابان اسم و غیره و بیکس را نیز نسبت بخیرت علی السلام مینماید هر چند
که آنحضرت از شناختن و شناساندن منتهی است اسم آنحضرت علی ابن ابی طالب بن عبد المطلب است
و اسم ابی طالب عبد مناف و اسم عبد المطلب خبیر الحمد و کنیت او ابوالیث و چون برادر او عبد مناف
نام داشت بآلی طالب شهرت یافت و از طالب بعضی نمائند و غیر اند و سبب دیگر داشت فضل و جود و یکی
از آن چهار سببده سال از بزرگتر از دیگری بودند و مادر او فاطمة بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف است تا حضرت رسول
بعد از رفتن جبرئیل مبارک خود و بعد از او را است که او پیوسته مبارک و در قبر او بر زمین نهاد و بر او
خود را کفن اوست و تقیضش نمود و لکن گفته اند حضرت امیر هاشمی است که از دو هاشمی متولد شد و علی ای
کوفی تعالی او را این نام خوانند چنانچه از رسمی نقل نموده که سپهر علی علیه السلام فرمود که در شب معراج
چون بمقام قاب قوسین رسیدیم بمن خطاب فرمودند که اقرضنی علیا السلام و قل لا اله الا الله و احب
من یحب یا محمد بن حقی تعالی استعقت له اسم من اسمی فانما العلی العظیم و هو علی انا الحمد و انت محمد بنی ای
محمد علی را از من سلام رسان و بگو من او را دوست دارم و هر که او را دوست دارد دوست دارم
و از دوستی که را با او است نام او را از نام خود بر آوردم من علی عظیم بود علی بن ابی طالب من محمد و تو
محمدی و طایفه نیز آنحضرت را با این نام خوانند و در کتاب است و از اهدا و اهدا الله و یک
او حیدر است چنانچه خود در روز فتح خبیر در وقتی که مرعوب پیوستی در برابرش آمد گفت لا اله الا الله سبحی
ای حیدر یعنی منم که مادر من نام حیدر داده است و لم اینکه حضرت این شعر را بر او خوانند و نام دیگرش
اسد است و اسد الله تعالی و اسد الله در حد او بسیاری از مخالفان و منافقان را کشته و از حای

و حاجی در مسجد میگوید که خداوند بهایت علی و سید مرتضی و جلی و حضرت را کتب مبارک
 و در آنجا ابو الحسن و ابو محسن است که خوانند می نقل کرده که علی علیه السلام فرمود تا رسول الله صلی الله علیه و آله
 در حیات بودند حسن و ابو الحسن و حسین و ابو الحسن میخوانند و در رسول را پدر خود میدادند و چون از
 آنحضرت رحلت فرمود و امام بر میگذاشتند و رسول خدا صلی الله علیه و آله را علیه السلام بکثرت ابو ابراهیم بنین خوانند و جاری
 نقل کرده که روزی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام خطاب نموده گفت السلام
 علیک یا ابا ابراهیم بنین علیک بر بختی من الدینا فحق قبل ستم در کنگره الله خلیفتم علیک بسلام
 بر تو ای پدر و در بختانه من بر بست که ازین دور بجان من با خبر باشی و عترت و در رکن حیات تو شکست
 خواهد شد و آنحضرت از دور رکن میجوید و با خود است و یکی فاطمه و دهنده چون حضرت در سال شهادت
 از دنیا رفت فرمود یکی از آنکه رسول فرمود و دهنده و منهدم و چون فاطمه علیها السلام از دنیا رفت فرمود که این
 زکری دوم بود که آنحضرت را خبر داده بودند و لقب دیگر آنحضرت باقر افخو از زری امیر المومنین است
 که در روز غدیر خم جبرئیل علیه السلام از جانب ملک جلیل آمده و این کسیت مخصوص ساخت رسول
 بموجب حکم الهی فرمود دستمو اعلی علی بامرة المومنین یعنی سلام کنید ای مومنان و مسلمانان
 بر علی با امیر المومنین گفتند و کسی که اول بار باین لقب بر امیر علیه السلام سلام کرد و فرمود گفت حجج
 لک یا علی صرت مولای مولى من و من منى منى ای امیر المومنین میتوانی من و پیشوای همه مومنان
 و مولای من و مولای همه مومنان شدی و بعضی از مجتهدین در اعتقاد آنست که اطلاق این لقب بر غیر
 آنحضرت مطلقاً روا نیست و بعضی میگویند بر غیر امیر مومنین روا نیست در کتابی محمد بن یحیی
 عینی ذکر است که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه از میان ایام معصومین بلفظ امیر المومنین
 خاص باقیه اطلاق بر سایر حضرات امیر علیه السلام جایز نیست حتی آنکه نقل نموده از عین زاهر
 از امام جعفر صادق علیه السلام که مردی از آنحضرت پرسید که قائم آل محمد را بامرة المومنین بر و سلام
 میتوان کرد و جواب فرمود که لا اذک اسم ستمی الله بامیر المومنین لم یسم به احد قبله و لا یسمی به بعد الا کلام
 پس رسیدند که چه قسم بر او سلام کرد و فرمود بگوئید السلام علیک یا یقیه الله و این امیر را خوانند که یقیه الله

خبرکم ان شتم مومنین و دیکری ابو تراب است و از منی نقل کرده در وجه تسمیه آن حضرت علی بن ابی طالب که روزی
رسول الله صلی الله علیه و آله بخانه فاطمه آمد و علی را بخانه تدبیر رسید که پیشتر یکاست فاطمه فرمود که میان من او
و دیکری بود انخانه بدون رفت حضرت رسول کسی را بتقصی ال او فرستاد آن مرد خبر آورد که در آنجا پسر
حضرت رسول صلی الله علیه و آله سجد آمد و دید که علی علیه السلام به پوزین سناوده و در از او من مبارک نموده
و کردی بر دوش من دست مبارک خود کرد از دو در میگرد و میگفت قم یا ابوتراب یعنی بر خرای بدر خاک و
ازین صحبت که رسول این گفت را در آن حال فرموده بود هیچ کسیت را ازین دو ستر نمیدانست و دیکری ابو تراب است
چون یکس پسر آن حضرت محمد نام داشت و دیکری ابو السبطین است چون مرد و سبط رسول الله است که حسن
و حسین باشد علیهما السلام و دیکری ابو الشهد است چه شهادت احمد از اولاد آن حضرت اند و از القاب آن حضرت
آنچه صاحب کشف الغم و خوارزمی و صاحب فضول احمد و دیگران نقل کرده اند مثل محبوب الحسن و قاتل الناکثین
و قاتل القاسطین و قاتل المارقین و موی المومنین و الرقی فی نفسی الرسول و روح البتول و سیف المصلون
و امیر البر و قاتل البغاة و قاتل الطغاة و صاحب اللواء و سید العرب و خاتم الانبیاء و کفایت الکروب
و عهد بنی الکبر و فاروق الاعظم و باب حریه العلم و موی دوی و قاضی دین الرسول و مؤخره الرسول
و اگر غیر از اینها که اسامی الکثیره در حق الطیر و بازم الاخراب و قاصد المصائب و داعی دشت بد و نادای و
ذو القرنین و قاتل النمر المجلین و مثل النور و منیر الما و لیا و اخطب الخبا و قدوة اهل الکساء و امام
ایه الاقیام و حجت البعده و حجت السنه و الامام و الامیر و الامین و خلیفه الامین و ولیت
الارض و حجت الوری و مفتاح الندی و مصباح الدجی و شمس الضحی و اشجع من رجب و منی و ادهی
من مقام و صلی و منی کل من رسول الله صلی و الصلح بالعودة الونقی و الفتی اخو الفتی و الذی انزل
فیہ بل الی و اکرم من ارتدی و اشرف من اجندی و افضل من راج و اصدقی الناس فی الملکی المله
الاطمینی الطامینی الرضی القوی البجری الموزنی المارونی المونی الذی صدق رسول الله الذی تصدیق
خاتم فی الکره الکرکب الازهر الصارم الذی صاحب راة غریخه و کافی کثره و معنی القبلتین و اعلم من فی الهمین
و الصاریب الیضی و الطعن بالرحمین و اینم مصطفی و شفیع البنی یعنی تا قریب با صمد و کبر شده باشد

در اینجا بعین قرآن خوانده اند و هر چه در آن کتاب با رجوع نماید صاحب کشف الغوف نقل کرده که این
کتاب این وضع هر دو از اصحاب اصحاب احمد بن حنبل اند و با آنکه دیگران از آن حضرت نقل می‌کنند و تصنیف
خود در حدیثی که فی القاب آن حضرت را شمرده از جمله آن ابو الحسن و ابو الحسین و سید الهیمن و امیر المؤمنین
و قدیم آنجه و آن را ابو تراب و صدیق اکبر و فاروق اعظم و صیاد حیدر و قاضی الزمان و غیر اینها کرده اند
و غیر از اینها باشد که رتبه دیگران را برتر از رتبه او دانسته و مع هذا او را صدیق اکبر و فاروق اعظم نامند
تا اینجا کلام است و اول آن حضرت در حرم حق تعالی بوده بطریق که موافق و مخالف نقل کرده اند و هیچکس از اینها
و او پیش از آن حضرت بود ازین رتبه بزرگتر و رتبه از چند دست مزاده از آنجا که این مخالفی باشد و نقل نموده
از این چهاره بنت الحسن بن عثمان ساعدی که روزی در مسجد الحرام با جمعی از قریش نشسته بودیم که ابوطالب آمد و گفت
بودیم سید من که از انکسین گفت فاطمه بنت اسد بر بد وضع حمل کفایت است و بعد از آن محمد صلی الله علیه و آله رسید
و از وی سالی کرد و همان جواب شنید و بعد از آن فاطمه رسید و ابوطالب دست او گرفته و درون خانه برد و بعد
از آن ما هم حاضر بودیم که از درون خانه برآمدند فاطمه سیری لطیف و لطیف در دست داشت و ابوطالب گفت
ایا و سالی نام کردم و محمد صلی الله علیه و آله او را بر داشته بخانه ابوطالب رفتند و صاحب کشف الغوف نقل کرده
که در کتاب بشارة المصطفی مسطور است که یزید بن قیس گفته با عباس بن عبد المطلب و جمعی از قریش در برابر
خانه کعبه نشسته بودیم که فاطمه بنت اسد آمده طواف خانه نمود و اثر وضع حمل بر او ظاهر شده مجرای بدن
رفتن از مسجد نیافت و روی نیاز بر نگاه ملک بی انبار آورده گفت ای صاحب و معبود یگانه
من ایان نمود از تم و مبتکرت رسولان تو و دختایید و بنیه تابع خبر خود ابراهیم خلیل حق این خانه و حق
حرمت باقی خانه و حق فرزند ملک در شکم من اما منی است از تو که این ولادت دارم من اسحاق کنی یا یزید گفت
خون دعای فاطمه تمام شد و دیدیم که فی الفور پشت خانه موعظه منقش گردید و فاطمه در درون خانه رفت و از نظر ما
غیب شد و او را بحال اول باز آمد بر تپه که اثر شکاف نمود و بعد از ملاحظه این امر غریب حصار داعیه نمودند
که در خانه بکشایند و هر چند سعی کردند فتح باب روی نداد و آنست که رمزی است از خلعتی خالی نه و روز چهارم
دیدیم که فاطمه علیها السلام از خانه بیرون آمده علی را بر روی دست داشت و فریاد میکرد و میگفت من از حریق تپان

افضل جبر اور خانه خود را آورد و مرا از طعام و میوه های جنت روزی کرد و چون خیزندم متوجه شد از آن وقت
غیب شد ای لاریب شنیدم که گفت این بود اعلی از امام کن که رفیع القدر است و نام او از نام خود اشتقاق
کردم و غافل علم خود را بگرمی نمودم او در این خانه کسر احسانم خواهد کرد و اذان خواهد گفت ^{و بعد از آن} ^{و بعد از آن} ^{و بعد از آن}
و تو را آنحضرت در شب یکشنبه میت و سیدم ماه رجب بوده بعد از آنکه از عمر مبارک حضرت سید عالم ^{و بعد از آن}
جست و هشت سال گذشته بود که در یکی از اینها بمقتضای آن سرور و کاهنه بود یعنی روز جمعه سیزدهم ماه رجب
گفته اند که از آنحضرت علی علیه السلام سی سال گذشته بود و او ای حدیث یزید بن مقلب گوید که رسول صلی الله علیه و آله
از تولد امیر علیه السلام نبایت سرور گشته میرد او را از خود و فرارش خود نهاده و در جواب یحیی بنی سحر
که گفتی از آنجا که گشتی و خبر و غربت و دلوی و ریختی و او را شست و بر دوش و سینه بندیدی و بعضی
نفس او را تربیت نمودی و همیشه گفتی این را در دلی و نامر و صغی و پشت پناه و صغی و خیده و زوج کریمت
و او را بر دوش مبارک نشاندید در که جهاد که هر که که داند ای صلووات الله علی الخصال و الخیرات
شرا و اروا و بن امیر المؤمنین علی علیه السلام با ما است و در آن نیز دوازده فصل است فصل اول
در بیان آنکه غضب امام لطف است و برخی فتاوی جعل کرده و احب بدان به آنکه الله و آیتا که انما
خلفه در مقدمه مذکور شد ریاست قائم است و امام شخصی است که حاکم باشد بر خلق از جانب حق تعالی و ریاست
ادمی که آن نیز است و در هر چه کار و در دین و دنیا شنیده امام را اعتقاد آنست که امامت لطمی است
از حق تعالی و برخی بنکان بر هر عاقل و پخته نیست که هرگاه نیکان از میلی و همتی و حاکمی باشد از جانب
خدا و رسول خدا که اگر کنه ایشان را بطاعت و عبادت و بازار و از جمعیت و ناشایسته و محظوم
نماید و بن خدا و شریعت رسول خدا را تا تغییر و تبدیل و زیاده و نقصان بگویند این راه نیاید و او مظلوم
از ظلم بگوید و اهل علم را از مقلدی و جویر منع نماید و در حل مشکلات که روانیاید و در قضایا و احکامی
واقع شود رجوع باو نمایند البته و بی شک سببه آن مردم بطاعت و خدا پرستی نزدیکتر و از جمعیت است
و در تو خواهند پیش نصب کردن و قرار دادن چنین شخصی را که خلعت میرندگان در آنست و این
جبر او را لطف و در خرج حسن است که نزدیکی سازد بنکان را بطاعت و دور دارد از جمعیت و چون

نصب امام لطف بهمه لطف و محبت پس بر خدای تعالی نصب امام واجب باشد و اینست
بر مصلحت اعراض کرده اند و افضل المتقدمین و التخرین و اجماع غیر الله بن و طوسی و زاهد و قده و در حق
از هر جواب گفته اعراض اول اینکه لطف بودن امام را وقتی ماقبول داریم که هیچ مقصدی نداشته باشد
و این محل منتهی است که هرگاه بنده کان و اجابت را بجا آورده از گناه باز ایستد و وجود امام یقین
خوب ایشان بیشتر و با خلاص تر و دیگر خواهند بود و با وجود امام شاید که از کتاب عبادت یارک معیت
از ترس امام باشد جواب گفته که و المفاسد معلومه الانشا الله تعالی بهی است و بر کتب معلوم است که هیچ مقصد
با منتفی است یعنی هیچ مقصد نیست و با وجود امام یقین است که مردم را رغبت لطافت زیاده است
و از گناه دور تر اند اعراض دوم آنکه تسلیم کنیم که نصب امام لطف است گاهی واجب باشد که در
محض آن لطفی دیگر باشد شاید حق تعالی در حق بنده لطفی دیگر کند و دیگرمان هیچ بنده که از معصوم
یا فریاد بر آید معصوم باشند از امام مستثنی خواهند بود و احتیاجی با امام نخواهند داشت و این لطف
بجای آن لطف نخواهد بود و جوابش آنکه انحصار اللطف فی معلوم لا عقلا یعنی یقین است که لطف
منصور در وجود امام است و عوضی که میکند محض فرض است و هر عاقل فیراند که هیچ لطفی بجای آن لطف
نمی شود و آن فرض محال است که زمانی باشد که همه معصوم باشند و اجماع امام نداشته باشد اعراض سوم
آنکه نصب امام گاهی لطف باشد که ظاهر باشد و در میان را از امور ناشایسته منع کند و در وقت بر احوال
احکام داشته باشد و رایت اسلام را بلند تواند ساخت و این خود نیز در ظاهر لازم نیست و درین وقت مدبر
با اعتقاد شما امام هست و مخفی است پس بگویند مثلاً لطف فیرانید واجب باشد و ابد ایمن عبارت
بیان فرموده که وجود لطف و تصرف لطف بجهت مدینه منامینی وجود امام لطف است خواه تفرق کند خواه
مجاورت از امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که فرمود لا یخلو الارض من قائم لوجهه اما ظاهر مشهور
و اما باطن مشهور ان الله یبطل حج الله و یبطله یعنی هرگز روی زمین از نصب کرده خدا و محبت حق تعالی بر خلق
چه خالی نمی باشد خواه آن امام ظاهر و مشهور باشد و چه مخفی و مستور که اگر چنین نباشد حجتهای حق تعالی و آیات
و علامات او باطل میگردد و تفرق کردن امام لطف دیگر است نسبت به بنده کان و آنکه تفرق کند با ظاهر نشود

و مخفی باشد آنرا سلب نفایس است اگر امری میگرداند و نفرت و عداوت او نمودن ظاهر میبود و اجرای
احکام الهی میبود و از بدی اختیار و افضل مذکبان است که از این لطف محروم شده اند چون ظاهر شد که بعد از
انقضای زمان نبوت بر خداوند تعالی واجب است که امامی نصب کند که او نیز مثل سایر ائمه مذکبان نماید و
احکام الهی بایشان رساند و حفظ تربیت کند باید دانست که شخصی مذکور باید که بعضی از صفات طهارت باشد
و از نسبت خطا و دخل در فعل و فعل غیره و قریب ایام بجای نبی است و باید که در دنیا و آخرت مثل دیگران جایز
الخطا تواند بود و ثابت احوال و اقوال او در نیهورت و ترجیح دادن اطاعت و فرمان
بر داری او بر علماء و صلح او زیاد و انقیاد بی زیادتی و بی مرجع خواهد بود و ترجیح ملا مرجع
لازم آید یعنی زیادتی دادن کسی را بر دیگران بی آنکه او زیادتی داشته باشد و این با اتفاق
علم باطل است و حسب دیگر آنکه احتیاج امام از برای آنست که داد مظلوم از ظالم بگیرد
و رفع فتنه و فساد کند و اقامت دهد و نماید پس اگر بر وجه خطا و معصیت جلینا باشد آن تواند
بر طرف میبود و بموجب آنکه رسم طبیب را طبیبی باید احتیاج با امام دیگر خواهند بود و همچنین اگر آن امام
هم معصوم نباشد همان محذور لازم آید و بتسلسل منجر شود و خواهد بود در حق تجرید بیان و خطا
اشاره نموده میگوید امتناع التسلسل موجب عصمت یعنی محال بودن تسلسل باعث است بر وجه عصمت
امام علیه السلام و حسب دیگر آنکه امام حافظ و نگهبان شرع است و اگر نمودن باید نسبت خطا و دروغ
با و توان داد و از این خواهند بود که چیزی از ترتیبت بکار بران بفرماید پس حافظ شرع نباشد و باین
دلیل خواهد بود اشاره نموده گفته است لانه حافظ للشرع یعنی از جهت آنکه امام حافظ تربیت است
واجب میباشد که معصوم باشد و حسب دیگر آنکه بر مذکبان و حسب آنکه اطاعت و انقیاد او نمایند
و فرمان برداری او کنند و حق تعالی درین باب فرموده که اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولی الامر
یعنی اطاعت کنید ای مومنان خدا و رسول را و صاحبان امر را که امامان و جانشین پیغمبر است و در
احکامی که امام فرمود باید ترک معصیتی شود و با اقدام بر ناسیستی که موجب امر معروف و نهی ازکر واجب است
کرد و انکار کردن منافات با اطاعت کردن دارد و فرضی و مطلبی که فرمان برداری است از جایز ثبوت نموده

باین دلیل خواججه ارجح است نموده کفر مایه و لایحه علیها و اقدم علی المعصیه عیسی
امر اطاعت و بقوت النفس من تعبیه یعنی در محبت که واجب است انکار کرد و اگر اقدم بر معصیت نماید
و این منافات با طاعت او دارد و عرض خود میشود و واجب که معصوم باشد و محسبه دیگر آنکه
اگر امام معصوم نباشد و ارتکاب معصیتی نماید هرگز در مرتبه و درجه کمتر از خواص الناس نخواهد بود
چون امام الناس خوبی عبادت و نیکی پرستش و بدی خطا و قبح گناه را یقیناً بخانه او میراند و نمیدانند پس
هرگاه مرتکب گناهی شود که عامی خود را از آن باز میدارد و تعیین مرتبه اش کمتر از مرتبه آن عامی خواهد بود
خواجه عارفی در معنی فرموده شعر عاشق نادان پریشان روزگار که به زدن شمشیر ناپرهیز کار
کات باطنی از راه او فساد دین و جنبشش بود و در جاه او فساد و فساد باین دلیل شارت
نموده فرموده است و لا یخطأ در حجت عن در خطا قل التوکل یعنی در حجت آنکه اگر مرتکب گناهی مرتبه اش
نزدیکتر از مرتبه آن عامی خواهد بود و واجب است که امام معصوم باشد یکی از فاضلان اقراف نموده
که حجتی که شایسته است امام بسبب عصمت قرار میدهد شاید بواسطه زیادتی علم و دانش یا تقوی و روح
حاصل آید و واجب معصیت نباشد و یکی از محققین جواب گفته که محبده اعلمیت و اوجیت دین
باینکه حاصل معصیت و عدم ارتکاب خطا ممکن باشد آن شخصی از اقصایان بری نبوده باشد
و قول او در عصمت و محققان دیگران خواهند بود و مقصود ما درین باب آنست که خطا مطلقاً صورت پذیرد
و انیمتی و غیر معصوم یا نیست نمیشود و حافظ ابو نعیم که از اکابر مفسران اهل سنت و جماعت است
در تفسیر آیت دانی هدایت و اسکوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون گفته مراد از اهل ذکر انانیانند
که شد که مقصود را بشناسند و بخوبی که هر چه اراده آتی بان تعلق یافته باشد و ایشان بی شایسته نیست
بعلی آیه و این وقتی است که ادعای ارادت آتی باشند و سینه بی کینه ایشان طرف مقاصد آتی باشند و این
که در ذی صافی و بعضی محققان آیت با هدایت لایسته لا المظنون را باین روش تفسیر نموده اند که فهمیدن
آتی از کلمات قرآنی در ظاهر و باطن و بی آنکه از کرد و راست نفسانی پاک و پاکیزه باشد صورت
پذیرفتند و از امام محقق ناطی صوفی بن محمد صادق علیه السلام مرویست که اینک حق تعالی بفرزاد طایفه

والله الرسول في فاضله اولي الامر را ذكر نموده عرضي گشت که اهل تکلیف چه مانند و چه نه که اولو الامر
که حق تعالی این را در وجوب اطاعت انقیاد و فرمان برداری ردیف ذات ربوبیت و قرین مرتبه
ربانیت گردانیده مخالفت ایشان بینه مخالفت خدا و رسول است هر ادا ان جمع که بصحبت ازلی
و طهارت ذاتی از جمع مذکران ممتاز و شرف این عطیه و متمم امر او از نه و قول فصل این عطا بقا امر
و از اذن الهی است و طاعت ایشان طاعت خدا و مخالفت ایشان مخالفت خداست و این چه چیزی
که بر فکری دارد و شنیده نیست اینکه با بقا و اهل سنت اولو الامر می گویند که حق سبحانه و تعالی کافر عباد و
جمع مذکران خود را با طاعت و انقیاد ایشان امر فرموده یکی سلطان مراد و خدای تعالی همان اذ یک است
چون که از فمیدن سطر کلمات با دو بیت در میان حاضر باشد بآن هر قسمی و بغیر این نیز با حکم و قضا و در اول
آیات نهاده آنی و نه لایق است که از آیه ای که حق تعالی مذکران را بجهت با طاعت خود و اطاعت رسول امر کرده
باشد همان طریق با طاعت ایشان در هیچ مأمور ساخته باشد و لیکن هر گاه صحابه کرام و درین که هیچ خصوصیات
نامشده و منظر اسما و صفات الهی یعنی امر المؤمنین علیه السلام که حکایت اگر برسندی و از ایشان نه حکم کنیم
در میان اهل توحید و توحید ایشان و در اهل انجیل با انجیل ایشان و در اهل قرآن و قرآن ایشان و باز
و یکریکیت هیچ آیه ای از آیات قرآنی نیست که مذکور باشد از جهات منافی شده و در جهات اهل شفا و
چون حکایت سلوی خدا و ن المؤمنین باشد او بکری را تقدم دهند و اطاعت او را واجب بآن قوم نشاند که از
دانشن منعی ناکند آیا عاجز باشد که بگوید اما اتفاقا که فاعرفنا و اما انما است فلا عرف منی فاکم را نمیدانم و طهر از
عری را مقدم دانند که در مقام موضع با عترت علمای ایشان پا در حکم غلط کرده باشد یا از
حل مسئله مشکلی عاجز آمده گوید که لا اعلی لک منی اگر علی نبی و محمد صلی الله علیه و آله و سلم است که در
جواب عاجز آمده است ملاک چه شده اگر دیگران را اولو الامر دانند از جهات و قایل و ساینده و بعد
نباشد از جمله مفهومات که بر این امر عجیب مرتب است یکی آنست که اگر کسی از دین و دنیا و حله طاهر
و آن سلطان یا دالی را فاشا سه در زمره اموات زمان کفر و ایام جاہلیت داخل شود و خشنود
با آن قسم کفار باشد چه بصحت پیوسته و مخالف و مخالف کسی را درین حدیث خلافی نیست و جمعی دیگر

جمع بین معصومین نقل نموده که من لامت و لکم جعفر امام زمانه ما یک جبهه جانیست یعنی کسی که بگوید و نشانه
۲ امام زمان خود را مرده است بر دوش مردمانی زمان جاهلیت که پیش از ظهور اسلام است و نفر کردن
امام زمان آنرا خبیثه بعضی از ایشان کرده اند باینکه بفرمان مثل فاکو و سوره بخت که در تفسیر است
جعی بر آن روایت اند باینکه بفرمان طایفه دیگر بعضی دست و پا زدن و بی کم کردن است و بعضی امام را امام زمانه
و از آن بابا دارد و قرآن یا بعضی از آن یا پیغمبر بکلام امام زمان آن شخص نیست و در انش قرآن و تفسیر معنی است
که بر هر شخصی عینه واجب باشد و باینکه باینکه قابل نشود و بعد از تسلیم اگر امام قرآن باشد باینکه باینکه
قرآن را از خود خارج را واجب میدانند و باینکه حکم میکند باینکه سنی یک آیت و اگر دو بر یک باشد باینکه معنی
باینکه نشان است و آن یک آیت است و در تفسیر کافیه مطلقا باینکه معنی حدیث راست نمی آید و نفی مابعد
از فهم کج و از تحریفیات کلام خدا و رسول و بعضی که باعث کفر و تفرقه باشد و بعضی دیگر اینکه بعضی از ایشان
چون شایع موافق و جمعی کفر مستعد امامت را از فروع دین میدانند و میکنند ما را بحث از آن
۳ واجب نیست و تحقیق آن ملازم فی و تعلیه در ظاهر کافی و نفس خدا و رسول را در آن داخل نیست و اطلاق
اولو الامر را آن تفسیر میکنند که گذشت و مع هذا میگویند در حقیقت بعضی اسلام و حفظ شرع و جهاد
با کفار و امر معروف و نهی از منکر و داد و مظالم و دادن و منع ظالم از ظلم نمودن و هر چه در مورد سلطنت
ظاهری تلقی با مرتب است و دارد امام بجای نبی است و این امور از برای او ثابت است و او خلیفه رسول است
لیکن مقصود بالذات از امامت محض سلطنت ظاهری است و بعضی دیگر چون قاضی معجادی و زکریا
منهاج و شرح کلام او بر آنکه که مسئله از اعظم مسائل اصول دین است و مخالف آنرا کافر متبع و غمخواره است
و یکی از علما و خیریه کتابی که در میان ایشان مفضول مشهور است گفته که هر که بامامت ابو بکر قایل نیست
کافر است بلکه جمعی مقصدی نقل کسی که اعتقاد بامامت ابو بکر نداشته باشد و یا بعضی اینکه اعتقادی
بامامت امیر المؤمنین باشد یا بگوید علی علیه السلام بعد از رسول سیف الله امام است میشوند و اگر این مسئله از
فروع باشد کفر محض و نقلی در کافیه است و بگوید اینکه کسی که از امامت انکار یا کشتن میشود و آن حدیث که جمعی
نقل کرده هم صحیح است و اگر امامت از اصول دین باشد چه علم مردمی حاصل است که باطل است و علی را چه

و موجب باند مردنش مردن زمام جا بخت نیست و این نشان حق و نه انشق قدحی در اسلام شخصی نمکند
و اگر کسی خواهد که درین مملکتی میان مذہب شنید و سنی برانند محمل نیست که بحدیث امام قایم مقام باشد
و دلائل و شواهد معتبره و دهر و کی هست و فرق بینما بودی است که بنام الهی رسول بودی یا یوسا طیب جریل مرید
و بنام رسول مریدان و یقین امام غنی خدا و رسول است و من المهدی الی الله از جمع کلمات منوره و کبریه
میرا باشد و اما جنب اهل سنت و عدالت استخوانی است یعنی اگر باشد بهتر است اما نه طاعت یعنی اگر
امام فاسق و فاجر و سارق و شارب باشد خدا آن قصوری ندارد و خدا و رسول را با نقاب امام کاری نیست
بلکه کسی از علم و وسوسه و شکی سفید آن محمل را اگر چه یک کسی یا ده کسی باشد برسد که امامی غیب کند ظلم است و انحراف
شامی که از کتاب خلاصت در کتاب جنایات از کتاب تنبیح گفته است باین عبارت که و تنقذ الامم من قبل المل
و الطغ من الطغ و الرضا و وجه الناس من الدین تیسر حضور هم الموصوفین بصفات الشهد و کما به تصدیق
او بعضهم کما به القاروق الخ یعنی و منقذ میشود امامت بیعت اهل حل و عقد یعنی امام که بیعت کنند
مردم ببت ایشان است خواه از اهل علم و فضل یا بر محسوس و سرکرده قومی یا نزد مردمان روشناس باشد
از آن جمعی که حاضر بود نشان میرشد و موصوف بصفات کواهی و همدگان باشند و آنچه در روز امامت
یعنی هر خطاب اتفاق افتد که بگو ای و یقین ابو بکر امام شد و آنچه شارج عقاید فنی گفته است که آن
لا یشرع الامام بالفسق و البور لانه قد ظهر الفسق و انشر البور من الایه و الامم و امیر المخلقا و السلف کما یستحقون
لهم یقیمون الخ و الا علی و با دهنم یعنی بدستی که نسبت فسق و جور مثل خوردن خوری یا کردن ظلمی امام را عزل
نمیکنند آن کرد از جهت آنکه ظاهر شد فسق بسیار و بد پر اتم و در شمار امانان و امیران و خلفا در قرنا و مع هذا
مردمی که در عهد ایشان بودند اطاعت میکردند و فرمان برداری می نمودند و در جمعا و عیدنا و اوقات
نماز با ایشان بفعلی می آوردند و ان فسقا و ظلمها مانع امامت ایشان نبود و هیچ یک را از دین فساد
و خباثت شارج و قایده که از علم خفیة است و در شرح و قایده گفته است باین عبارت که لا یجحد الامام
النزب لانه ناسب من الصمیع یعنی هر که در شرح از برای شارب جز مقرر شده است بر امامی که
تجربا برآمده باشد اجماع نمیتوان کرد از جهت آنکه او نایب است از جانب خدای تعالی پس کسی که

با وجوب باشد و اگر چه ازین قسم فتوایا در کتب قوم بسیار است بعضی قدر التفات نمودند
 تا فرق میان هر دو مذکور ظاهر شود و بدین تفاوت راه از یک است تا یکی الهی و اینکه علمای ایشان
 توجیه این تقسیم بر آن کرده اند و این توجیه را مضمون آن بوده اند و در تصانیف خود نوشته اند عرض اینان که
 حفظ صحت امامت حاوی و وزیر و خلفای بنی امیه و بنی عباس باشد الا باره نزد عقل مستعد مشکوک
 میباشد و الله اعلم **فصل** در آنکه امام باید که افضل از رعیت باشد و قبح تقدیم معقول
 بر فاضل بدانکه اتفاق امامیه است بر آنکه امام می باید که محل از رعیت باشد و هیچ صفت خجسته و اعلی از
 مجوز و علم و کرم و شجاعت و عفت و صبر و سیرت باطن و حسب و نسب و بخت و بخت نیست بابت این
 اکملیت معتبر است و در میان رعیت باید که افضل از و یک مساوی او یافت شود و ترجیح او بر مناسبت
 که اگر افضل از او باشد تقدم مفضل بر فاضل و اگر مساوی او یافت شود ترجیح با مرجع لازم آید
 چه را اصل است بر آنکه که احتیاج لازم نیست و نزد ایشان جایز است تقدیم مفضل بر فاضل و این خلاف
 مقتضای عقل است و مخالف نفس قرآن جزو عقل قبح و ناپسندیده است تعظم مفضل و نادان و انانیت
 فاضل و نادان و اینکه مرتبه نادان بلند باشد و مرتبه دانایست و حدای نادان در قرآن عجز یافته و همین معنی کرده
 میفرماید ز روی انکار و سرزنش که تجوز انفعی میکنند انهم یهدون الی الخی اثم ان شیء انهم لا یدری الا ان
 یهدی لکم فلیکون حکمکم بینهما یعنی ای کسانی که هدایت نماند کرد دیگری را و عالم حق باشد سر او از تر و بهتر است
 که تابع او شوند مردمان و حق را از تحقیق کنند با کسی که هدایت و علم ندارد و نمیدانند تا آنکه کسی او را هدایت نماید
 و پادشاهان و پادشاهان عقل و تمیز و درین باب چگونه حکم میکنند یعنی هر عاقلی را معلوم است عقل حکم
 میکند شکی اول بهتر است و حکم خلاف آن نمودن محض مجابره و هتاد است و در جای دیگر در دعوت انانی که
 جاری نموده اند باینی فتمنوا کفره لا یعقلون و لا یشعرون روایات و آیه بر بعضی از حدیث مبرور است و آمده
 و مشهور است بر اصل است تقدم مفضل بر فاضل و فرمود علی بن ابی طالب علیه السلام انما یهدون الی الخی اثم ان شیء انهم لا یدری الا ان
 یهدی لکم فلیکون حکمکم بینهما و این را در نزد و هر چه پیوستگی دانند یا انانی که علم بجزئی ندارند و از
 جواب آنکه بر سر عاقلانند و بعضی در اصحاب عقل نیز میدانند که تقسیم بر بدیع می باشد مرتبه هر دو یکسان است

و مشاء و جبر اهل سنت تقدیم مفضل را بر فاضل آنست که میگویند که سید علی الصریطیه و ابو عمرو عاص
بر ابابکر و عمر تقدیم فرمود و اسامه بن زید را بر ایشان و بر دیگران مردار گردانید و بر اعتقاد ایشان
عمر و عاص و اسامه نسبت با آنها مفضولی بودند و نه فاضل از آنها بجا بود و عمر ابابکر را تقدیم دادند
و خلیفه رسولی کردند و ابابکر را خلافت داد و بر دیگران که اکثری از و اعلم و افضل بودند تقدیم
فرمود پس اگر امامست مفضل بر فاضل را جایز نمیشود اولاً رسول و انبیا همی نه اولیگرند و چون کردند
پس جایز نباشد بجا گفته اند که تقدیم رسول صلی الله علیه و آله و عمر و عاصی اسامه را بر آنها بجا نیست آن بود
که در امر حرب از آنها اعلم بودند چنانکه از اخبار و تواریخ معلوم است اما تقدیم ابابکر بر دیگران تقدیم
او عمر را نبود و الله حب جاه و محبت دنیا و قرب مردمان و لهذا چون ابابکر کاغذی نوشت و در ای مطر بود
که عمر را صی خود و خلیفه رسول گردانیدم و طلحه بن عبید الله بر مضمون مطلع شد خطاب عمر نمود گفت
ای پسر امس و ذاک الیوم یعنی تو او را دیروز متولی امور مردمان گردانیدی و امروز او ترا و می گردانند
نسبت که تو با و قرض داده بودی و افضل التاخرین فاضلی نور الله شوشتری در احتیاط الهی فرموده که
و لیکن ان یستدل علی عدم جواز تفضیل المفضل بقول ابی بکر اقبلونی السیخیر کم علی فیکم یعنی ممکن است
ما را اگر بستر ال کنیم رجایز نبودن تفضیل مفضل بر فاضل همان گفته ابی بکر میگفت بر سر منزاقا که کنیه بخت
بر اند کردن خود و در سازند که نیستیم من مز او را با بامت شما و حال آنکه علی در میان شما باشد و این امر است
از و باینکه من مضمون و او فاضل و تقدیم مفضل بر فاضل جایز نیست این دلیل است که خاطر عمر نور الله فرموده
اگر چه بعضی کلام ابی بکر را معنی دیگر گفته اند میگویند قرض از او نکرد این کلام ترغیب مردمان بود بر عقل اخلاص
یعنی تا علی در میان شماست کار خلافت من از پیش نبرد اگر تو انید او را بقتل آریم قصه خالد و لید و او را
سر کرم کشتن علی السلام ساخت و وعده او که در انشای نماز این کار سازی خواهیم کرد و در میان شماست
ابابکر که باطله لا تفضل یعنی ای خالد آن کار خواهی کرد و خلیفه منم است و بیه طلب میراند بر تقدیم ابی بکر
فرید الدین عطار علیه الرحمه سلونی چون اقبلونی تا باشد سلونی گوید ای بوم و انفسن تعلیلونی که بر حق
و امامی ماضی کمال انصاف است تقدیم دادن مفضل را بر فاضل و عقلا و نقل معلوم و بر حق صاحب خبری

پوشیده نیست که اعلم و از پیشتر شریف و نسب را مفقود و مطیع و فرمان بر کسی که مطلقا از حق
مستغنی است بی پروا باشد و استحقاق هیچ وجهی در صورت معقول ندارد و یک مرتبه سبب کسانی که توجیه امانت فاسد
شمار میکنند و کدام عاقل را رضی میشود و فرمان برداری شخصی که فریق غرض و زده نیست و بخت و زبانه
با آنکه دیگری با کمال علم و دانش که لحظه در غفلت نکرده باشد و باطن با اطاعت کسی اختیار کند که گوشت
و پوستش از شراب و گوشت خوک پرورش یافته باشد و در از دستازی بت میکرده باشد و پشت
بر کسی کند که از عهد تالیف غیر از عبادت الهی شغلی و بجز مقاصد حضرت رسالت نبای کاری داشته باشد
خارج حق سبحانه و تعالی در سوره زمر میفرماید اتن هو قانت انما الدلیل ساجد او قایما یحذر الاخرة
و یرجو رحمة ربه قل هل یستوی الذین یعلمون و الذین انما یشعرون ^{لا یعلمون} اولو الالباب یعنی ای آنکس
که او فرمان بردار است از معضاتی که ایستادگی دارند و مظاهر عیب بندگی در اسم هر افکنده می دور
نماند و آنانی که خود را سجد می کنند و از عذاب آن سرامی ترسند و امید واری بدرگاه بار
پایبندی طاعت دارند بگو ای محمد آبرابر باشند تا آنکه معال توحید و اناد و افضله چون ارباب
فضایل و آنها که نادانند و از یکا یکی حق و پرستش و فاضل اند چون اصحاب زوایل جز این نیست
که نیز بر پیشوایان لایق در دست من صاحبان عقل و جزو پاک و منزله از اولاد کیمای ظاهر و باطن طریقی و حرم الله
از صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود اهل علم ما یم و ارباب جهل دشمنان ما و اولاد الباطنیان
چربی و لاد دوستی با علم غایب و نه در جهل تسبیح و تخریب است که اگر فایده افضلیت مظهر باشد و بعضی فاضل
زید است و بعضی باشد خلفای نبی امیر بنی عباس و بعضی خلفای خد باشد و انصاف این که اول و ثانی و ثانی
خلافت و جانشین رسول خود و مراد از کینه فتن برسد نبوت باشد معاویه و زید و هشام و ولید و یحیی و عثمان
و سلطان مراد علیه السلام در هیچ وصفی و نقی پای کمی از ایشان در شهادت امام و خلیفه و پیشوایانند
و از حضرت امام تمام موسی جعفر علیه السلام مرویست که در تفسیر آیت و محسن اصل اشع هو اه بغیر هدی
یعنی بعد از خود و آنست که گمراه نمی نیست از آنکه بخود خویش خود بی فرموده خدا و رسول کسی را
خواه بر سر جای خلیفه او جانشین رسول دانند و ازین رسوا آنکه اگر خلافت رسول را فاضلی در کار

بلاط و نهین که جمعی کجی را پیشو کنند و بر وسعت نمایند اما تحت محبت باید باید که چون عبد الله بن عمر و سعد
و قاضی حسان بن ثابت و عبد الرحمن بن عوف و اسحاق بن ایتان بر معاویه بیعت کردند اطاعت واجب باشد (۱)
و خلافت او صحیح و چون جمعی بر امیر المؤمنین علیه السلام نیز بیعت کرده بودند آنهم بیعت مؤمن باشند و
اطاعت هر دو یک بر مردم واجب است و اما بیک عثمان هم واجب الاطاعت باشد و هم واجب القتل به اولاد چون بر
بیعت او اتفاق نموده اطاعت لازم باشد و اما چون نقضش اتفاق نموده قتلش واجب نماید
و اتفاقین هر دو صحیح باشد و دیگر آنکه هرگاه افضلیت بر کار باشد و تعیین خدا و رسول او غلبی
نبود و این امر از جانب الله مخصوص شخصی باشد چون جمیع است درین کار مثل حدیثی که
که یزید بن ابی مرجم و احمد بن محمد و در جمیع شتاق بیعت نمایند و در یکصد ملک و شهر ملک و یک شلم
جمیع نیز امام باشند هر یک را نامجوی و متبوع جز برسد و این باعث فساد است و مانع شود و فتنه
و فساد و بای عظیم روی نماید و عرض از امام که دفع و فتنه و فساد بود و منقض آن تبدیل نماید و چون تحت
بعضی نیست را مستقر زنده بای فتنه نفسانی در میان آید بیشتری از امت اندر راه متابعت رسول صلح
یکسو رفته براه خدا و افادند و در احکام و قواعد شرعی و محرمی پر دی عقل ناقص خود اختیار نموده تا کارهای بزرگ
که بعضی جنبی شده هزار اجماع قرار دارند که از ترس سینه محض است و تاباشن کوفه و معصیت و مویش محض است
در چشم هر سنده طایفه بیدار نشی رفته فهمیده که که بسیاری که طوفان فوج کرده بواسطه آن کوفت شده شمای
جموعه و محرمی سوار صورت بسیار خوش رو و نزول مینماید و بعضی را عقیده آن شده که از ازل تا ابد هر چه
شده و میشود و فعل خدایت مطلقا فایده هیچ علمی مرتب نیست و کفر و کفار و فتنی و فساد
خدا و اوجیل و حکومت یزید هر رضای حق تعالی است و در قیامت اگر همه بفران را بفرود بر بند
و جمیع آتش پرستان را بهشت میباشد و قبیعی ندارد و بلکه نیکوست و طایفه یقینوی ابوحنیفه
عمل مینماید اگر شخصی نوزد باشد تا کند و خنری از آن عمل هر چه آن شخص را جایز است که آن دستور او بحد خود
در آورده و اگر مغربی و خنری را بخاند و پنجاه سال در عرب و مصر میماند و چون خلاص شده و مشرق نماید زن در آن
و از آن زن اولاد و اولاد و اولاد پدید میاید و نسب شخصی آن شخص میشود و از و میراث میرسد

و دو کسی که یکی در آن شخصیت شده و آن زن شوهر کرده از دوزخ آن بهر سینه خود از آن شوهر اولیاد آن
فرزند آن شوهر اولیاد از دوزخ می برد و او نیز از این میراث می برد و او شخصی که با سنی با جامه بدنه
و رنگ کند یا کسی را در دیده اگر ندانید صاحب جامه و کاسی و کدوم را بفهمد که مال خود را طلب کند و بپندد
میتم آن ساخت و پوست سگ را در نماز می توان پوشید و معنی کبر احرام بجای آن گفتن مجزئیت و معنی
یک آیه در بعضی صوره خواندن جایز است و در رکوع و سجود طایفه شرط جایز نیست لهذا چون کسی از طایفه
زمان سابق شخصی را در رکعت نماز بطریق اوجیه او اکتفا اول فیه طلبیده و وضو کرده و پوست سگی را
سرعوت نموده گفت خدا بزرگ است و بزرگتر از من شدی آنکه در است که معجزه دفعه دوم بهر رکعت
ط و اده رکعت دوم را نیز همین عنوان می آورده و بعضی سلام جوه بطاس انداخته گفت نماز او اعموم
و چنین جنینانی حاضر بود و انکار کردند که کتابی از فقه ابو حنیفه طلبیده یک یکساز می بل را بایشان نمود
هر داسک ساخت و حاکم مذکور از آن مذہب بزرگتره طریق حق اختیار نمود و این حکایت از آن مشهور است
که کمالی انکار را بهر کسی گفته ای شافعی شطرنج را حلال میداند که گفته است از جهت وقت نماز تا سه وقت
باجای جایز است و یکی مذہب مالک را خوش کرده که گفته است محل ماید تب علی الارض حلال یعنی هر چه
بر روی زمین راه میرود خوردنش حلال است و ایضا مالک به ازین فتوا داده و وطن غلام را حلال
دانسته و شافعی هم تقدیر قوتش نموده و جمعی از علمای شافعی که یکی از این را فنی است و کتاب خود
از میر عبد الحکیم که شافعی است نقل کرده که او گفت از استاد خود شنیدم که گفت لم یصح عن النبی
محمد اسلام فی تحریمه و لا فی تحلیلہ شی و القیاس از حلال یعنی از سحر جزی مانر سیده که گفته مانیر اقام
باجلال المتعین و لایست بر آن میگردد حلال باشد و اوحدی در جام جم رد این فتوی نموده گفته است
سحر آبروی غلام خویش هر چه در سحر بنام خویش در دستان زد و بکف مالک محفوظ و در طعن مالک
و شراب او بخور تا بهر سبب حقی رفع حقش میکند و بیک اگر از یک پسته بزرگتر باشد جنسی حضرت
کلیف بان رساندن داده و یکی از شعرا انیمضون انبطم آورده شعر شافعی گفت شطرنج میاست
که در سحر بر است نفوذ غلام ابو حنیفه به از گوید در باب شراب که ز خوشبه بخور تا شود در جام

جنسی گفته که از آنکه در مانی باشد تک ناول کن و خوش خرام که کنی بروی منشی حرام مانگ که امام از بر تو خوش
کن و طای غلام که بکشد می بخور و آن بکین بر باز قرار که مسلمان اینی جبر است تمام و بغضی شایع
لو کسی فرج خود را مصدق باله وضو بلی میشود و اما فرج خود که اسکندر الکسی که در طای غلام شود و با جعفر درین
باب است حاصل کن آن سکای بی دین نجسی تر از سک خوک اندر چری که خفیه اند و علم منی همان در غم و با
سک خوک و انصاف درست داده اند و بغضی خفیه که جنسی بر نیت وضو دست و رهایی بر از آب کند تمام
آن آب نجسی میشود اما بقصد وضو که دست در آن کند بطهارت خود باقی میخاید و قبول آنکه گفته منی خود خود و
نمانشوند در احوال کبر و اندین غرضات همین قدر اخصا ر شد و گفته می شود ان و شست که هر مسلم از کوی
بتر باشد بکین از مطلب باز میمانم و موبو روی نیکو گفته است خوبس کنم خود و زیر کان را این است
تا بکند و در دم اگر ده یک کسی است فصل سیوم در طریق تعین امام الصلوة علیه السلام
چون معلوم شد که زمانه از امام خالی شوند بود و ثابت شد که امام باید که بصفت عصمت و افضلیت
موصوف باشد و انبیا و انبیا رسول و فرستاده خداست و لیکن بواسطه نبی پس بیک نفر واقع شده
باشد بر امامت او از جانب حق تعالی و خدا و رسول تعین او نموده و دلیل که دلالت بر امامت
او کند رابست و رعیت ظاهر و مبرور و ساخته باشند مثل قرآن و حدیث و معصومی از آن خبر داده باشد
یا باطنی خبر داده که خلیفه دلالت بخیر میگرد و دلالت امامت امام که بکند چه مجزوف است و هرگاه
بر دست او ظاهر شود معلوم میشود که امامت او خدا نیست و چون عصمت از او خفیه است که آنرا
بغیر از اعلام انبیا و انبیا که عصمت او ثابت شده و او را حق تعالی اعلام کرده باشد بر امامی
که از جانب الله مضمی و منصوب نباشد آن نفس بر عدم عصمت او خواهد بود و زیرا که خدا و رسول نصب
نموده الامعصوم را پس لازم است که حق تعالی و ملا کسی را که سزاوار خلافت و لایق جانشینی نعم
و اندر او تعین ساخته هیچ فرق اسلام را بابت بعثت قوی و مغنی او مامور کند مانند تارمانه از
وجود انبیا و خلیفه حقیقی خالی نموده احکام آسمانی و آیات قرآنی را موافق اراده الهی و قرآن
بسالتهای جاری داشته هر کسی بگوید و شواهد که در امور دینیه هر چه خواهد کند تا گوید و باین دین را

علیه السلام اشاره فرموده و العظم تقضی انقضی میریزد علی المرتضی و العظمی حضرت از امور خفیه است که
نمی آید الا انما الله اعلم الخیالات پس واجب است که مقصود من عند الله باشد و همچنین سیرت و سلوک
شیخ ماضی السیله و الله مقتضی آنست که از نفس بپایام واقع شود چه او را مادر و همایان بوزن شش مردمان بر
رأست هرگاه آنحضرت در جزای سبیل و کارهای زیور و امور جزئیة مثل آنچه تعلق بقضای حاجت
و استیجاب و شناسن و برخواستن و خوردن و خوابیدن دارد تفصیر جایز نیست هر یک بیان شایسته
باشد و نیکی بدی و حسن و قبح هر یک را با حسن و قبحی که است خود باز نموده باشد چگونه امری که از
جمله امور معتبره و کاری که از هم کارها فرتر باشد از حاصل و معطل بگذارد و هیچ وجه آن نشود و گوید که بجز
این من متولی امور این مردم که خواهد بود و مال کارشان بکجا خواهد ایجاب که با آنکه از عقل بکنیز دست بکش و در میان
که بجز دو وصیت نکند هر چند که بغیر از تبری و رسیمانی از زمانه پس چگونه حاصل رود و اگر سفری بان
از دنیا رحلت نماید دو وصیت بکسی نکند و نظم و نسق کار است را بنایابی و اگر ننماید و دیگر آنکه هرگاه
حق تعالی میفرماید که لا یصلحکم الله الا بالحق و لا یصلحکم الله الا بالحق و لا یصلحکم الله الا بالحق
کنون و اگر برای شما دین شمار او تمام ساختم بر شما نخواست خود را و هرگاه بنزد قوم شریف نبوی بی امر
امامت تمام است تا بجهی که میگویند چون اصحاب این امر را از جمیع امور بهتر میدانند بجز از عقل
و تکفین نکرده بقیقه نبی ساعده رفته که اهل این همه را صورت دهند پس چون شود که حق تعالی آنکه زمین
امامی کند و بر سر خود ظاهر سازد گوید که اهلکست لکم و نیکم و ایضا هرگاه با اعتقاد ایشان هر یک از مردم
مهر فردی از افراد جایز الخطا باشد و در زمانه معصومی موجود نباشد محتمل است که آنکس را که بشود اگر
باشد خبیث ترین مردمان و بد ذات ترین جهان نباشد و چون عقل تجریر کند که حق تعالی بایست چنین
کسی اصرار شده جمیع مجتهدان و عالمان را تابع او گرداند و اگر در واقع خدای تعالی راضی بآن نباشد آنکس
چون مستحق امامت گردد و هرگاه بایست و بر نیان نباشد و این معنی در هم مردم ممکن حاصل باشد
بجز خاطر جمع نمی نمود و از نیت کسی را امام گشتن از عقل و نقل دور است و در حدیث آمده
که کسی از حضرت امام امام حسن عسکری علیه السلام پرسید که اگر است بجز نیت نظم و نسق کار خود

یکی از آنست را بنوا نمایند و بگویند او بنده من شود و اگر در آخرت بفرزند از جنود و اهل بیت علیهم السلام
در وقت طفل بود و آنجا حاضر اشاره نمود که جواب گوید حضرت صاحب الله علیه السلام از آن شخصی پرسید که
آن شخصی اگر بایست بر میرا نیاوردم است که از اهل فضل و صلاح باشد یا نه آن سارا گفت
ناید که از اهل فضل و صلاح باشد باز پرسید که آیا ممکن است که بچنان آن شخص از اهل فضل
و صلاح باشد او را نصب کرده باشند و در واقع از اهل فساد باشد آن گفت که ممکن است سخت
صاحب الامر فرمودند که اینک امت با جابر نیست که اختیار نمایند و مانع است اینست که میگوید که آن
مضی را اختیار کنند هر که آنها که اهل اختیارند با اعتقاد شما نسبت به خطای ایشان جابر است این
مخالفی از اهل خطا و در نسبت به آن شخص سکت شده اعتقادی که و آنست زیاده شده و اما لایزال
است و جابقت را اعتقاد آنست که امامت ثابت میشود بر نفس رسول یا نفس امام سابق بر امام اللاحق
بجست اتفاق مردمانی که عالم دانا باشند و چون سابق برانی که امامی بنمودند و از غیر خود برمی آید
بود و مردمان اتفاق بر بیعت او کردند و برین خطاب جمعی که علی اختلاف از ایشان جدا شدند
بودند یا بیشتر در سقیفه بنی ساعده یا بیعت کردند و صحابه جلیل رسول با وجود دانستن آن
که در دین داشتند انکار آن قدر نمودند و محکی قبول کردند و بحدوث آن اتفاق واجب الاتباعش
دانستند و تا چون عبد الرحمن بن عوف بثمان بن عفان بیعت کرد مردمان تبعیت نمودند و کسی
نکردند پس بر امامت بر اتفاق و بیعت باشند و اگر کسی تا آنکه میگوید که نبوت امامت بحدوث
شخصی یا جمعی یا شخصی معنی ندارد چه در علم اصول مقرر شده که قول و فعلی نمیتواند بحدوث است و چنین قول خلفا
و همچنین قول اهل مدینه از مسئله فرعی کلین در آن کافی می باشد جهت نیست پس چگونه جماع فعل
عربین خطاب باشد یا قول عبد الرحمن بن عوف در محل نزاع که ثانی نبوت است بر جمیع خلفای در دین
و دنیا حجت باشد و دیگر آنکه برانی بگویند ظاهر شد که امام واجب الاطاعت است تا این دومی گفته و بر عکس از
کی ظاهر شد و چون دانست که ای بکر امام دومی رسول است تا بر بیعت کند و همچنین بر آن روحانی کلام
انکادین خود معترف اند که نیز از اتفاق و اجماع دلیل برین مدعی ندارند قطع نظر از آنکه خبر جابر

کس در اجماع وجود معصوم شرط است و بی آنکه معصومی داخل باشد محبت نیست اجماع باینسان جایز
که بعضی اصل مثل ضحاک بفتاوی و مخبر این صاحب و شرح آن چنین شده و عبارتست از ایشان جمیع اهل
سنة معتزلی معتزلی و علمای اسلام بر امری از امور در پی حق و همان ایشان درین مسئله بحث بسیار کرده اند
و در اثنای آن بگویند که اجماع ممکن الوقوع است یا نه و بر تقدیر امکان یا با تحقیق شود یا نه
و بر تقدیر تحقیق آیا علم حرم بآن چه میتوان کرد یا نه و بر فرضی که علم بآن بهر سه ایا اثبات آن منتفی توان کرد یا نه
و بعد از اینها آیا آنرا حجت و دلیل بر چیزی میتوان ساخت یا نه بر تقدیری که حجت توان ساخت هم کمتر
از حد حجت است یا نه و بعد از اینها هر چه بخواهیم آیا شرط است که تمام شدن این جمعی که اجماع نموده اند هیچکس
خلاف ایشان نکند و باید که آنها هیچکس نماند یا نه و آیا اجماع آنها حجت است یا سندی دیگر میخواهد که حجت
باشد یا نه و آیا آن سند باید که قیاس باشد یا نه و ثابت کردن قیاس و اینکه حجت است یا نه هم اشکال تمام دارد
و علمای اهل سنت آنرا حجت نمیدانند و آنان هم که حجت میدانند در شروط و اقسامش خلاف بسیار دارند
و بعضی که درین اجماع از برای حجت بودن آن ذکر کرده اند قیاسی است که حضرت رسالت پناه علیه السلام
در سبای رخصت داده که ابی بکر امام مردم شده نماز با او بکنند و هرگاه در امر دینی با او راضی شده باشد
در امر دینی که خلافت است راضی خواهد بود و از خلافت قیاس با امامت نماز کرده اند و این را سبب اجماع
دانسته و شیوه این امر را منکرند و حکم نماز را نسبت به ایشان میدهند و میگویند حضرت رسالت پناه علیه السلام امام
نماز نگذاشته بود و بجهت ضعیفی که داشت چون طلال خبر داد که وقت نماز شده همیشه طلال را گفت که بای که کو امامت
کنی طلال بجان آنکه حکم رسول است و اگر گفت نماز مشغول شدند و چون صدای بانگ نماز آمد حضرت اطلاع بر
امامت ابی بکر هر سبب با کمال خف و دستی بردوش عباس عیسی و دستی بردوش مرتضی علی علیه السلام نهاده
چون آنکه ابی بکر را پس کرده خود امامت مردم نمود تا باعث فتنه و فتنه نشود و بر تقدیری که واقعی باشد
در حاکمی قیاس میتوان کرد که در اصل علمی باشد و فرع یا اصل مساوی باشد و این علمی ظاهر نیست بلکه فرق
ظاهر است چرا که بنسب ایشان نماز در پی هر فاج و فاسق جایز است و در روز علمی نه صلاح و نه جهل و نه پیری
و نه جوانی و نه خلافت که چنانچه خود تعریف کرده اند حکومت عامه است و امر دینی و دنیایی با آن بسیار

که از آنجا در آبی که موجود نیست چگونه قیاس این بان توان کرد و بر تقدیر قیاس صحیح یافت شود بحث آن قیاس در فرض است
میباشد مسئله امامت از اصول است و اگر چه تحقیق اجماع و علم بانجام آن در مرتبه اشکال پنجاه سال یا بیشتر است
نیو چه هنوز اهل اسلام بودند اهل اهل عقیده در مکرر و مکرر میروند و اهل آن دو طایفه طایفه را و اما الله تعالی جمع بودند اما اهل
در آن و تحقیق نیافت چه در اهل همان سید چار کسی بحث نمودند و بعد از آن مردم را بجهت دیدن و توفیق به بحث و تحقیق آوردند
پس آن معنی باید که اتفاق هر دو یکبار یکبار است باشد صورت نیافت و قطع نظر از آنکه اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله
از جمیع فرقه کشیدیم که حضرت امیر و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و سایر بنی هاشم و جمعی که از صحابه یکبار چون ابوذر و سلمان
و مقداد و عمار و صریفه داخل بودند و سر مساز که در پیش میفرستاد بود و در آن روز بود و بحث کرد و این خلاف قائل
با آنکه بیست و هفت حضرت امیر و ثانی الله علیه و آله که کینه ظاهر علیها السلام از دنیا رحلت فرمود و حضرت امیر علیه السلام و بنی هاشم
چهار نفر بیست و هفت کرده بودند و پنج نفر از جمعی که کوفی که او هم از مخالفین است و تاریخ خود نوشته که آنی که مجلسی ساخت امیر علیه السلام
بان مجلس طلبید و چون از او و طلب رسید و خطاب گفت بیست و هفت که آن حضرت را هر چقدر که از ایشان در روز سقیفه
متحکم شده بودند که الانیر بن قریش و قرابت رسول را بر افکار بحث کرد و این را و آنرا را و این را و آنرا را و این را و آنرا را
بر این بحث ساخته فرمود که نیز همان دلیل در شما بحث میکردم که گفت تا تو نیز مثل دیگران موافقت نمی کنی و بیست و هفت
ترا را می بینم و ابو عبیده چراغ گفت در استحقاق تو این امر را هیچکس تا مل ندارد و لیکن ابوفانی مصطفی و وقتی محل تالیفات
فرمود که برو بخیزاید و جز راه راستی سپرد و عظامی که حضرت عزت جل شانه بخانه ان نبوت و مودعه بجای دیگر نقل آن در طایفه
که قرآن و خانه مانا نزل شد و این علم نقد و این و فرض دست ما بهیم و مصالح و دنیا و آخرت نبی کان را ما بهیم و اینم و اینم
شما باین سزاوارتریم ما را بگیری است نشاید کرد و شما بیست و هفت نمودن با ابوالقاسم بن سید گفت با ابوالحسن اگر
تو این حرف را قبل از این انکار میکردی کسی خلاف نیکو را اما چون در خانه خود نشستی و در محلی قوم حاضر نشدی
مردم را گفتند که مگر تو این امر کاره میکنی حضرت فرمود که چون بیست و هفت که من سبب خوار اقصی و دینی نموده از بی
ام خلافت بروم و در رفع خلافت که ششم را اعظم کوفی بود از نقل حکایت نوشته که آنحضرت در آن مجلس بیست و هفت
باید گفت و بعضی میگویند که آنوقت فاطمه و ماهشم بیست و هفت کرد و از احبابش روایت کنند که بعد از شش ماه بیست
نمود تا اینجاء حرف اعظم کوفیت و در کتب فقیهین مسطور است و در السنه افزوده که در آنحضرت امیر علیه السلام

در آنکه این است نیز متابعت قوم موسی نمود و بعضی خود را در غیر نمودند و بگو سلاطین قیام کردند و در ایامی خلافت را
بر روی هم گذاشتند و به حسب این اوضاع اصحاب نمودند و ترتیب قرآن منقول شد و در کتب خانه
سکه پیش بود و آتشی و تند کار سنی و ادب رسالت نباهی شغال داشت و مگر کس بطلب آنحضرت میفرستادند
در هر مرتبه رسولان و ابواب میبایستند و به یکشنبه تا آنکه آنکس نفق یا ران شده کشیده بشا هرت بگره قرآن را بداند
که هر خطاب محمد از جانب خوف و قنفذ که یکی از خویشانی بگره با جمعی دیگر از منافقان با شترهای حایل و غلامی هم
بهوش آتش برست بطلب حضرت روزی و اگر در آمدن قتل و زور خانه را از بند چون به رخا نه رسیدند و او را با بلند
کردند و هر یک بنوی آنحضرت را میطلبیدند و از آنجمله عبارت و خطاب این بود که ای محمد یا ابی القاسم یا علی
یعنی در بار کشید و آتشی زده خانه را بر ش میوزانیم و در اکثر روایات خود اینست که چون در او برتر میگشودند
آنکه میان نقش را فرو خند و در خانه را به خند و میزدانست آنکه این قبیله نقل کرده است که ابو بکر در غی
موت میگرفت و شش گشت و گشت بیت فاطمه یعنی کاش آنروز در خانه فاطمه را بنیوزانیدم چنانچه تفصیل در بیان
سوال او خواهد آمد **در حدیثی** که فاطمه زهرا علیها السلام را که هنوز مقننه ماتم بر بر و جامه نداشت
بنیوزانید و داشت و باطنی خویش را و خاطر افکار چون مائیان در پس در نشسته بود و بگو ارم مصیبت قیام
مینمود و چون بی ادبی و بی حیای آن جمیع را دیده فریاد برآورد که یا اباها یا رسول الله و اخوانه و انصبتاه
و یا آنکه گوی آن معصومه مظلومه را که آسمان را در سوز که از داشت در میان سنگه لان اثری که غایب کار خرج
آن سیده شایسته ترتیب شد و آنکه چون دانست که فاطمه مانع و باز کردن است او را اینجی در میان دو درخت و در
آنجا محله و جمله عرشانه از کشید و غشی بر طاری شده است و حمل شده و آتش زدن در را با این عمل منافقانه
گشت و چون در منزل است شد عداوت اهل بیت چنان طیان نموده بود که آن عمل را سهل دانسته باشند و او مقننه
ملون هم که نیست و اهل میک و تار یا برده شستند گویند و معصومه خافیه نزد که گفت مبارکش تا سنی و دم
نمود و چون خاله و لیدر پید هم جرات بی ادبی بر پیش قدم خویش را دیده بجهت ضایعی چو بی پیشتر
با ضایعی که درست است و آن را در سر این حضرت طهارت نمود و چنانچه بعضی استقامت چنانچه است
بجل خاله دانسته اند به تضرع و بیانی خاله و مقننه هم شیوه مرانی غریب است و آنچنین روزی در زیاده ادا و آن

هکذا از آن خلیفه هر چه غریب نسبت بیک کشته سید کانیات وقوع یافته مکرر بظاهر بیک کشته سید کانیات
 و در حقیقت بیان و آلی اندیش بوجوب خون شهدای تمام در کردن آن سید کانیات
 نمی آید و القصد چون حضرت امیر مومنان و بیک کپی ادبی از هر چه کشته بی اختیار از خانه بروی آمده
 و فرمود که ای پسر من اگر چه بشی از آن جان مبری که در علم حق قانی کشته شدن تو بجوی دیگر مقرر شده و اگر نه
 نود و نال تو برین قسم چرا تا قادر نباشد و برین اش سیف الله سنیان یعنی دشمن خدا و رسول خالد بید
 شمشیر کشیده و او حضرت خود دینی ما شمع حج آمده بقصد امانت عمر و خالد کشته با بار و نه و حضرت
 امیر مانع ایشان شده بوجوب مبری که خدا و رسول او را فرموده بودند زره اجابت اجابتی و انسی
 داده و تسکین فرموده منع نمود و تا قوم بحیر رسول الله صلی الله علیه و آله ترغیب داده از ظنن کفکوما
 شده و در آخر ابو بکر گفت سلامت بخانه خود مراجعت نمای که کسی را با تو حرفی نیست و چون خبر از وی آید
 فاطمه علیها السلام بر زبانها افاده ابو بکر و در حکمت استرهای خط او متوجه منزل آن محدث و حضرت که دیدند
 او را در حضرت سلام یافته ثابا حضرت امیر را شفیع ساخته بود از نشستن و بیک کشته سید کانیات
 این را قسم داد که از سفر خود انشیده اند که بقصد منی من او را با فقره اذانی و من اذانی و فقره الله
 گفتند بی خبر که اگر شنیدیم چون اعراف نموده فاطمه علیها السلام دست مبارک بر جبهه و هر که اللهم انما
 ادانی فانما اشکوا الیک و الی رسولک لا والله لا رشی عنک ایها الحقی رسول الله فافقه بما صنفتم
 فیکون هو الی کم فیکم حاصل معنی آنکه چون ایشان را قسم داد که شنیده بیک کشته فاطمه باره است از من
 و آزار او آزار منست و آزار من آزار خود است و قسم خود و بیک کشته سید کانیات و این حدیث را بی و بطل
 شنیدیم دست مناجات بر بگاه ماری برشته گفت الحق این دو کس مکرر از آنجا می شنیدند و می بینید
 میکنم و بر رسول تو و بیکه اگر را منی نخواهم شد از شما هر دو رسول خدا ملاقات کنم و او خود دهم با آنچه بود
 با من کردید و خدا می حکم کند باشد برستم و ظلمی که بر من روا داشته اید که حکم و صاحب اختیار است
 و اگر این نفس بظاهر بی جا میاید لیکن چون در توحید حکایت بعد نقل نموده شد و دیگر آنکه فاطمه از خبر و اعراف
 و در قرآن حق تعالی امر بحیث او فرموده و سفر او بر طبق آن سفارش او بابت نموده و نیز در وصیت او صاف

کسی آورده و محبت و ملاقات او را سبب نجات از غم آب گشته کسی که جمیع امور مذکوره را مخالفت نموده باشد
حق تعالی مرتبه خلافت نخواهد بود و خطیب از دومی از ابی سعید خدری نقل کرده که از رسول خدا صلی الله
علیه و آله رسیدم که گفت من انفضا اهل البیت بوشه الله بودیا و لا یستقم ایمان و ان اذکر الله جل جلاله
بدان ماست بجهت الله من قره حتی یومین به یعنی هر که با اهل بیت را دشمن دارد روز قیامت سوار حمله
جبهه آن بوجه محض خواهد آمد و او را از اسلام فایده نرسیده از اهل دوزخ شود و او را در دنیا و حال و حال دیگر
توئی نمایان آرد و از لشکر او باشد و اگر پیش از دجال بگریه در وقت ظهور دجال او را زنده کنند تا آن وقت
و جانیست که در طاعت او برشته بود و ظهور کند و در زمره مریدان او داخل گردد و چون در حوض قیامت در آید
در زمره کفار باشد و در حداد او از بعضی از اهل سنت و او را با جمیع اهل بکر عقیده شیعنی است میگویند
تا سوره بن معاویه و چون بجهت نکرو از قید او هم آید کسی بجهت نکرو اما بعد از آنکه سحر را گشته اجماع ابو بکر است
شد اگر چه او هم زنده نبود پس بنا برین آلی بکر همانند است و پیغمبر باشد و بعضی از طرف رانیز و امامت نماز او گریه است
که خالی از این نیست گفته اول را ما مورد نیاز ماضی و بعد از آن او را منهدل گردانیده خود مقصدی امامت نماید
سند و فرض گفته بود که بطلان ظاهر شود که شخصی که قاضیست امامت نمازی و در دنیا نه اهل بیت خلافت و پیشوای
همه جهان در دین و دنیا یقیناً نخواهد داشت و سوره برات واقع شده بود که اول با او اند که برود
و بعد از آن بهمین جهت از او استوار نمودند حاصل کلام چون آنکه با قضا دجل خلافت بکر را از آنست
حق تعالی جل جلاله که خلافت و وصیت اختصاص ندارد و پیغمبر او صلی الله علیه و آله موافق اراده الهی بود شیعنی
خلیفه اشارت نموده عقل خود درین امر مطلقاً دخلی نیست و بزرگم این زمان از وجود امام معصوم خالی
میشود و در وجود او از انظار فتنه عالم دخلی نیست و اجماع و اتفاق است درین کار که نیست زیرا که
اجماع را نمیتوانی باشد معصوم او شود لیکن اتفاق اهل مدینه چون بعضی از امتند و اتفاق بعضی است محبت نیست
اهلیت صحیح است که لازم می آید که خلیفه نمودن اصحاب ابو بکر را قبول کردن و این مهم را نیز از خویش انسانی
و فریب شیعنی و محبت مجاهد و غیرین چاه و جوی نباشد و لایا اگر کسی برسد که با قضا و شفاعت خود مردم امام مسکوت
و از جانب اسلام نمی شود خلاف آن خلیفه نباشد و رسولی نیز نه گفتن و نه نوشتن باشد و نه نموده بود و مخالفت آن بود.

مواخذه باشد عقل خود درین صراط سکار بود و دشمنی بر بدین شرف نشده بود که باعث انداخته دست رضوی ملک
و مالی باشد چه اقرار داده بود چه قضیه اشیاء شده بود که باعثی در آن عقل آید هر چه در آن عقل افتاد و ملائحت
و کیفیت سید کائنات کرد اجماعی بود و در هر کس لبه کفایتی که با کتاب بعضی از دیگران ساقط کرد و معجزه
و معجزی که خاص نجات بنی نوع شده از یاد کفر و کجبت ضلالت بفرستان اسلام دولت و ایتد سائید
اور نامیده انکاشه بخوی که کوی شامی هم بوده است و ملاحظه رسوم قنوت و اداب محبت که در جایست و اسلام
به پیشانی از انکار و اصناف و خراب با عجم سفیدر سیاه نژاد هم از امور معجزه بوده است و تار و زار خواهد بود
نموده و اورا بر سر طاقت و دلاوری اهل بیت اورا کفار محبت که کمتر در سقیف اجماع نموده بود از کفر
در دله و ابوبکر خلیفه و خلیفه رسول اند نام نمیداد جواب توان داد و نیز از پیروی او ایضاً شکی
حکومت و انتظار ریاست بلکه بعضی عداوت با اهل بیت رسالت چه بر رنده توان کرد و این دلیل محبت آقا
حکایت است که از انکار اهل بیت نقل شده که واقعه غدیر واقع یافت جبل نذر از صحابه مجلسی از اهل بیت
با یکدیگر محبت نموده بودند و شرط بود که دستگیر نمودند که چون صراط بانجا رسید خطبایه بود و انکار این کار شد
که چون طایفه اقدس نبوی از نفس شک تن موعظ اصلی رجع نموده بود و انکار این مجلسی اصلی خود و طایفه
مراجعت نموده این حکایت را شنیده انکاشه اعتبار ننهیم و ارادای خود را نیز داده است و در
با هم کی را ریش و سردار نموده مسند حکومت را وجود او زینت داده و امور بوی رجع مینمود
باشیم باین مضمون خوانده نوشته و بعد از این حرف که دنا بی شکش از دیگران بود و هر دو در سقیف
آن محل نمودند و از مطالب خطبای نهج البلاغه کپی شک کلام آن حضرت است و شروع آن ارتجاع کتب
مرافق و مخالف موعظی میسرند و که ظلم اصحاب و مخالفت ایشان با محمد و رسول و بنی ابی طالب و اختراعات
حضرت امیر و در دست عمره در مرتبه ایست که بخیر رسانده می ملک اسلام در وقتی از اوقات تاریک آن زمان که
و آنچه قاضی میر حسین یزدی شافعی می شرح دیوان از معجزه مسلم نقل کرده که چون از مطالب خطبای که ذکر کرد
مردنی حضرت امیر مجلس اورا ختم بود از همه شامی انکی وقت حضرت سالت تاه گفت ملائحت این کتاب را
انکار این خطبای که لکن آن شافعیان انکاشه حقاقتا سبیده علیها یعنی مع سر دمار رجعت نکردی و

کجاست آنکه با فکر فضل تو بودیم ولیکن با چنین عید السیم که ما درین خلافت حقیمست و دیگران برای خود
عشق شده مارا داخل نداده و بعد از آن قرابت خویشی خویش را بر رسول صلی الله علیه و آله و فضایل و احوال
خود را ذکر نمود بطریق کجاست در وقت حاضران گوید با آنکه صریح است در آنکه اختلاف الی بکر راضی نبوده
و خلافت را با موالی حق خود دانسته استحقاق خود را بیان فرموده هیچ وجه نه عقلا و نه شرعا درست نمی آید
که در وقتی راضی نبوده باشد و در وقت دیگر راضی شده باشد در وقتی خور او نباشد، هستی آن نباشد
غلب میکرده باشد و در وقتی دیگری را مستحق آن یافته ترک طلب حق خود کرده باشد هم استحقاق ذاتی
و اعطاء الهی امری نیست که در حالی خالی از آن توان بود یا مخالفت امر خداست حق توان نمود پس بگردین
باب کسی چه فرگوید با اشتغالی طبع و هوا می تواند بود و چگونه تواند بود که اول چنانچه از اعظم کوفی نقل شد خود را
از مواخره رها نکرده باشد و گوید عطای که حق تعالی بخانه آن نبوت کرده بجای دیگر نقل کند و نیز بخت
خود بکشت نماید و استحقاق خلافت که اولاً بجهت خود داشت میفرمود دیگر چه اله نماید و ایضا این تشبیه که یکی از
بزرگان اهل سنت است در باب امامت الی بکر رساله نوشته و فصلی طولانی در باب امامت الی بکر و اما
سپید علی علیه السلام ذکر کرده در فتح آنحضرت مجلس الی بکر و تکلیف سجت با و نمودن و حجت با ایشان
تمام کردن از زبان خویشی خود و ظلم و فضل و سایر صفات و ابرای صحیحی که ایشان بر انصار تمام کرده بودند
بر ایشان و گفتن که از خرد ابر سید و نبوت را از خانه رسول بخانه دیگران نقل کند و حق را از صاحب حق
و اگر از ید که عالم کتب خبر او سخن بر رسول الله صلی الله علیه و آله و آنا بمسبیل غریبت و قرابت گفت
ما ایم و ما بر رسول خدا اولی ایم در موت و حیات و حق ما را غصب کند و ظلم و تعدی بر ما و بر خود روا
دارد و ما آخر آنچه گفته بودیم چنین شافی در آن فضل نوشته و میان حدیثی که او و جمیع اهل سنت نقل
نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود ما ایم ائمتدیم یعنی بکر که امام از اصحاب من که ائمتدیم
شما ای ائمتدیم هر است هر چه چون صبح میکند که از آنچه در آن فضل ذکر کرده است اگر کسی در حق نقل کند
میراند که آنچه حضرت بر علیه السلام بیان فرموده یا در آن صادق است و درست میکند و از آن که سید الی بکر و ظلم
و تعدی او لازم می آید یا در آنچه گفته است کاذب است و البوکری حق است آنچه کرده بخی در حال که ایشان را بر زمین

علیه السلام را نیز امام میدانند و ازین کلام لازم می آید که یکی ازین دو کس کاذب باشند و کاذب است
 منصب امامت نیست حاصل آنکه طایفه از مصلحت این جماعتی از اهلان عرب را با خود بیاورد و باقی
 خلیفه را باقی بگذارد و اسمی با سمر را طاعت نموده و شجاعت ناشی از کذب و افترا را با طایفه فرستاده
 اینخی را اجماع معتبر در شرع قرار داده و امت محمدی را از ریاست در مخالفت آنکه کسانند
 که در ضبط او اهل خود و ستمترین معاصات دینوی و حل مسئله از مسائل شکستناهی که بر اینان
 وارد شود و حاجت خود را در آخر در شرق و غرب عالم بر خون و مال و عرض مسلمانان تسلط داده اند
 نیز نمی تواند و باطل علیین درین مدت شد و شیطان را از کار و بار خود بکار بسته و هم فتنه و فساد
 را برافروخته و نماینده آن اجماع و متفرع بر آن خواهد بود و معلوم الذین ظلموا انک مستقلبون و بوجوب شک
 اندکی پیش و گفتیم غم دل بکسرم محمد دل از ره شوی در نه منی بسیار است تا خواننده را ملال نبرد و بین آنکه خود
 فصل چهارم در تعیین امام علیه السلام امامیه در پیرو و اسما علیه و جمیع فرق پذیرد و چه
 فرق اند بر آنکه که بر از رسول الله صلی الله علیه و آله و ابی ناصر امام بنی ابراهیم بن علی بن ابی طالب است و اهل سنت را
 عقیده آنست که بر از رسول ابو بکر بن ابی قحافه خلیفه است و بر از و در خطاب و پس از عثمان عثمان و علی بن
 علی است که دلالت بر امامیه از جهت اعتقاد خود و دلایل عقلی نقلی و اعلی و لایلی است که دلالت بر امام
 آنحضرت علیه السلام از روی عقل دارد و آن دلیل است اول که امام واجب است که معصوم باشد و خبر گذشت
 و غیر آنحضرت این کس با اتفاق جمیع است چنانکه امام معصوم نبوده پس آنحضرت امام باشد دلیل دوم که امام
 باید که معصوم باشد یعنی از جانب خدا و رسول نص بر امامت او باشد بطریقیکه گذر شد و بر خبر ابراهیم بن
 علیه السلام با اتفاق نقلی از جانب خدا و رسول واقع نشده بود پس با خبر و دلیل خود دلیل
 و خواجیه نیز اشاره نموده که در همه متفقان با بر ابراهیم بن علی بن ابی طالب علیه السلام یعنی نصیب معصوم بود
 مخصوص علی علیه السلام است معصوم و معصوم آنحضرت است و غیر از با اتفاق معصوم نبوده و علی علیه السلام
 خصم در شان غیر معصوم نبوده پس باین دو دلیل ثابت شد که آنحضرت معصوم امام است و دلیل سوم
 آنکه امام واجب است که افضل از رعیت باشد و هر چه رعیت باقی قبیح باشند از آنکه او نیز محتاج با امام که

خواهد بود و غیر علی علیه السلام چنین نبوده و آنحضرت بعد از آنکه باقی امامان را باقی بقا
کسی است که افضل از اوست باشد حتی شیخ اشعری که معتقدی این است هم برین است و ابو شکر
که از علایم خلیفه است تخریج نموده که امام کسی واجب است که از اوست افضل باشد و باطل حاد و ثابت
و حیوان جایی این همه مبر اند که علی علیه السلام افضل از همه است است بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله
بسیار او را نیابت او باشد و دلیل چهارم آنکه امام باید که او را کفر در نیافت باشد هیچ رسول نبوده
که بعد از وی خلیفه وی کسی باشد که مدتی مشرک بوده بعد از جبریل سال یک سجدت کرده ایمان آورده
باشد و چون هرگز از زمان آدم تا حال انجمن خبری واقع نشده پس رسول اصلی الله علیه و آله که افضل است
و خاتم انبیاء است که واقع شود و با وجود علی علیه السلام که طایفه ائم اتفاق دارند در آنکه حضرت العین
مشرک نبوده و دلیل پنجم آنکه امام و یا است عامه این را منتهی بغیر آن که بصفت زهد و علم و عبادت
و شجاعت و ایمان و سایر صفات حسنه بعد از این اثبات و بعد تفصیل خواهد آمد که کسی که جامع این صفات
بر وجه کامل باشد نبوده الا آنحضرت علیه السلام پس امام و نایب او تواند بود و غیر او دلیل ششم آنکه
پیغمبر رسولی از دنیا رفت مگر آنکه یکی از ذریت و اقربای او خلیفه و قائم مقام او بودند و چنانچه آدم را
حضرت کلمه الله نام داشت علیهم السلام و ادریش تا با در پس علیهم السلام و از اولاد نوح علیهم السلام
و نوح را بر سام و آذر و از هر پدر بر بر تار ابراهیم و از واسیل و اسحاق و یعقوب را یوسف علیهم السلام
و موسی را هرون در حال حیات و یوشع بن نون بعد از فاش که آن پیش بود و او در اسطیعی و دیگر ابراهیم
اشی شمعون و ذکر بار ایمی علیهم السلام پس رسول را از ائمه خلیفه از ذریت او باید که باشد چنانکه اینها هر
کرده اند گفته و در حدیث آمده اند و در ای تعالی و در قرآن خطاب بر سون خود صلوات الله علیه و آله
میفرماید که سوز من قدر از سنانا بلکه من رسالتی تو نیز برست این میرفته باشی و ازین پس بر او
تشریف است که سوز شده باشد پس باید که عدل و نبوت امامت باشد و جامعی که دیگر میفرماید
و اتقوا الله اگر ابراهیم خلیفه یعنی تابع ملت ابراهیم باشند و بر وی نرسیده وین او کنید و ابراهیم را محبوب
ذریت بعضی از ذریت او بود پس باید که بر سون را از ائمه خلیفه از ذریت او باشد

جانب مشهور است سلطان بن سحر بن سلطان ملک شاه چهار فونت در یکم سنای نوشته و یکم از سبب اهل سنت
حق است بانه همیشه و خلفای شریک بر حق اند یا اید یا شاعر و که ام ذهب باطل و که ام طیب بر حق است حکم
عبد الرحمن آن قصیده گفته بودی در ست و یکم قطع است انجبت شعر جز کتاب الله و حضرت زاهد و مسل غار
یا کاری که تو این تار و محشر داشتن در نوشتن مصطفی جنت جز ترقا عالم دین دنیا و کس متوجه شدن
از پس سلطان ملک چون نبدای و تاج و تخت پادشاهی جز کسود داشتن از پس سلطان دین پس چون در دنیا
جز علی عزت شریک براب نمرد داشتن و اگر کسی او را می کند و گوید که عباس از نعم حضرت رسول بود و راست است پس این دلیل
شمار هم مرد و جوانش که حق تعالی او خود و الدین است اول یا بعد و اما حکم دین و دایم من شکی حاصل و کجاست بود
مهاجر بود جز آنست که اگر ایضا آورده باشند از چه مهاجرین نباشند نیست البته از ولایت شما نبوی
و بره دین دلیل از دلایل نقل هم می تواند بود و دلیل محکم اگر دین مهاجر و سبب که است سحر ما
صلی الله علیه و آله آن متفرق و منقسم خده اند بچکس نیست که مراح و شاکی آنحضرت علیه السلام و کس
در امامت او شکی نبوده است یا نه و هیچ یک در خلافت او خلافتی نکرده اند اگر همه یکروز طریقی خلافتی
که هست در حق است که ایضا حاصل امام است یا فیاضه پس در امامت او اتفاق و اجماع است و باین
اما در باب دیگران خلاف بسیار است پس اقدت متفق علیه کردن اولیست از آنکه اقدت مختلفه و غلط
مشهور است که شخصی از خلافتی بر سید که بر فرق است میان علی و ابابکر گفت از بنی عباس حلال مرد و نیتانی
کرد که در علی خلافت که ایضا ای سزاوار پرستش است یا بنده لایق امامت و در و نرا و است که ایما ایمان
درست بخرد و رسول است یا هنوز بر کفر باقی بود و در هر دو صورت مطلقا خلاف کرده اند اکنون تو هر دو
تیز کن دلیل هشتم اگر حج اهل طایف و حج اهل عالم را اتفاق است در آنکه هر دو حج واجب است و معانی حال
از زهد و دین و تقوی و علم و سخاوت و شجاعت و قربت رسول و قدرت و عصمت حاصل بود و اینها از صفات
و زنا مصوی ابابکر و در آنکه حج اهل طایف و حج اهل عالم را اتفاق است و در و التماس و در و التماس و در و التماس
هدایت و صلاحش میکنند و عایفه آنرا نیز مکرر و میگویند اگر صلاح و هدایت و شجاعت و شجاعت و شجاعت و شجاعت
تقدم نکردی و ذکر از خاطر باز نکرستی و خاله و لید را بر قبیل مالک نمی داشتی و بعد از آنکه زنا و ثابت شد و کفرای

خبر بر این منکر و در وقت مرکب اقرار با کفر خلافت حق علی بود کردی پس ائمه اکیسی که خرم و یقین
در عدالت و صلاحش باشد اولیست اذ ائمه اکیسی که در عدالت و صلاحش خلاف باشد و خصم
چون اثبات عدالت او تواند کرد و حال اگر همیشه تخریب نمودن محبت بر این باشد و نیز او به نفعی که حق تعالی
در وقت مکه ایمان آفریده باز نماند و کفر بوی دهد دلیل بر آنست که خصم خلافت ابوبکر بر دلیل نقلی و عقلی هیچ یک نخواهد
باختیار است بود هرگاه او طرد بر منزه خود امر اولی که گفت اقلید و که ای او را در توان کرد که خلیفه بود
بر حق او نیست شد معلوم هم رسید که نالی طالع او را خلیفه کردند باینده و هم از کلام او اثبات خلافت علی علیه السلام
که گفت علی بنکم یعنی علی مستور این امر و صاحب حق است و حاضرین او را اختیار کنند و دلیل هم که صاحب ختم سلطه
عبر اسلام و محبت کرده رحمت فرموده ابوبکر و محبت کرد و در شریقی انداخته عثمان گفته اند هیچ گفت پس
اگر ابوبکر حق بود و عثمان بر باطل بودند و اگر این هر دو بر حق بودند ابوبکر بر باطل بود و است و باطل
انتهای که کرد و اخترا بر یک ضد ائمه اکیست و میان هر سه مخالفت ظاهر شد پس معلوم گشت که هر سه بر
باطل بودند و علی علیه السلام بر حق و دلیل باز دهم آنکه هرگاه است حکم امام معصوم باشد و وجودش موجب
صلح و حالین باشد و سبب فتنه و فساد باشد و حق تعالی را قدرت بر نصب امام معصوم بود و مناسب
حکمت بالوجود رحمت شایسته او جل شانه باشد که امام چنینی نصب کند البته بر حق تعالی واجب خواهد بود قادر بود
الله تعالی و احتیاج خلق و عدم فنا و خود ظاهر است و اما وجوب بر حق علی و علی بن ابی طالب که نزد نبوت و قدرت
و احتیاج خلق و نفی فنا و عدم مانع فعل واجب است چون اجماع و اتفاق است که غیر آن حضرت معصوم نبود
و تعیین شد نصب او و امامت او علیه السلام دلیل دوازدهم آنکه چون خلافت افتاد و مباح را با انفراد
باب خلافت هر چه است آوردند بر انفراد باینکه رسول صم از اولاد قریش بود و باید که امام هم از قریش باشد
و انفراد بر این قرابت نبود لیکن قرابتی که ابوبکر را بود و عرواحی و خال و لید و اکثر قریشی این بود و هیچ یک
چون است و انتهای عصمت و ارتفاع نفی لایق این کار نبودند و ائمه هم برین امر متفقند و در وقت
صفتی و خیر گیس تختی رتقا علی و حسین علیه السلام بودند و رسول خدا صلوات الله علیه از خود بود
که خبر اختیار کرد از در پناه ابراهیم اسمعیل را و از در پناه اسماعیل قریشی را و از در پناه پسران قریشی را

بر گردیده اند و در داخل در رعیت باشند و در دهنه مقدم در ای و اختیار کرده اند و لید
فاجر و عاصی منافق و ابوسفیان ملعون را ترجیح ننهند بر اختیار حق تعالی و چون ثابت شد
امامت و خلافت امر المؤمنین علی علیه السلام ثابت شد و لایق تعالی اگر چه بشمار دینی اند و لیکن
جداست از قرآن و جداست که موالف و مخالف منقلب نموده اند کسی را انکار آن نموده و کمال
شدت دارد نقل کرده میشود اولاد و لایق قرآنی آیت اول اما و لیکن الله و رسول الله و انبیاء
المؤمنین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کون یعنی حاکم شما و ایلی تصرف در امور
شما نیست مگر خدا و رسول او و ملک بی که ایمان آورده اند و نماز را بجای آورده و صلاهای نماز و
حالت رکوع و زکوة را بمعنی آن میدهند با عقاید جمع مغیران ملت لجمعی این آیت و ای برایت و نشان
امیر المؤمنین علی علیه السلام نازل شده که در نشانی رکوع اکثری خود را بسایه او و خیمه حضرت کشف
حق و علماء مشابوری شافعی و حافظ ابو نعیم و ثعلبی و غیر هم از مغیران و در جمع بنی امیه و بنی
محمد بن عبد مناف بنی معاذی در صحیح نسائی از کتب ارباب حدیث نقل نموده اند و مسلمه شده که
روزی رسول الله علیه و آله با اصحاب در مسجد نماز ظهر مشغول بودند که شخصی بهیئت درویش و فقیری
بصورت مسکینان کرد و صفهای نماز برآمده سوال میکرد و میگفت چون بچشم من احوالی بر جراحتی
نهاد روی دعا بجانب کرم بی منت کرده گفت ای تو واقعی که از مسجد غریب تو محروم میروم چون در وقت
برابر بوقف حضرت امیر بود عبارت درویش در پیش کوشی اخلاص بیده انگشت مبارک را بطرف او حرکت
داده و رویش را بگردن نموده که فرض چیست اکثر را از انگشت مبارک را در دست و در وقت رادر رکوع
گذاشته بودند شده شکر ادا نمود که حضرت رسالت از تصدق امیر و اکثر کثرت چون از این اسلام
فارغ شد دست و پا بجانب آسمان برداشته مناجاتی فرمود که ترجمه اش اینست ای خداوند مونس من علی السلام
التمس که در هر روز برادرش را خلیفه و جی او گردانی که در پیش ما با او اذیت کرد و در حق تعالی او را
اجابت نموده برادرش را بخلاف او نصب نمودی و دین موسی را بر کس او محفوظ گذاشتی من از غیر
تو ام و استغاثم بنیام که علی را که برادر منست خلیفه و جانشین من گردانی و در هدایت او را خدا خلقی ترک منست نماز

که و زیره صاحب اختیار من باشد را می گوید که هنوز مناجات رسول صلی الله علیه و آله تمام نشده بود که
جبرئیل امین علیه السلام نزول فرموده باین آیت بنیاد داد و اگر کسی برده من و انکار از پیش دل
بردارد و می داند که معنی آنست که نیکو اراده و حمایت کننده دین شما و اولی تعریف در کار شما کسی است
خدا می تالی که آخر مینه المصلح و فساد شحات و در سالی او که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در حرام شهادت و بیعت
کر ایمان آورده اند و صفشان اینست که نماز کنند و در رکوع صدقه بسایند و نیکو شکی نیست که این تعالی
در آیه شریفه المصطفی صلی الله علیه و آله و سلم است خود در باره شاه ولایت فرموده اولاً بیک که خود را بر رسول ایمان
وصف فرموده او را نیز همان حکم وصف نموده تا هر کس بداند که خلق حق تعالی صاحب اختیار دین و دنیا است
و خلیفه رسول مطاع و اولی تعریف است آنحضرت نیز همان صفت موصوف و حاکم دهر و نای واجب
الاطاعت است مختلف از فرموده او مثل مختلف از فرموده خدا و رسول اوست و تا ما توطیع آنحضرت فرموده
بجانب او بصیغه جمع اشارت نموده با وجود وحدت خدا و رسول و آنجا که در زبان عجم صیغه توطیع چون
بشخص واحد خطاب نمایند گویند شما بجای تو و ایشان بجای او صاحب کثرت در وجه انیک و اشارت
بآنحضرت بصیغه جمع واقع شد و میگوید که سبب آوردن صیغه جمع آنست که مردمان رغبت نمایند در آنجا
از آنحضرت مدد یابند و در تصدیق فقرات تعریف جایزه دارند تا مثل تو ای توطیعی که آنحضرت را است شده
بایشان نیز نمایند که در بعضی از علای امامیه گفته اند وجه صیغه جمع آنست که از تمامی حضرات ائمه معصومین
علیهم السلام از حسن بن علی تا صاحب الامر تمامی را در وقت نماز و حالت رکوع این صورت فرموده
و سبب سوال کرده و تصدیق نموده اند پس صیغه جمع اشارت بفعال حضرات ائمه معصومین باشد و تحقیق
آنست که فی الخیر از و آخر امام شاه ولایت است و در سوره توبه نیز مثل این واقع شده آنجا که فرموده
الذین آمنوا و أحسبوا و أحسبوا و أحسبوا سبیل الله با موافق و انفسهم اعظم و رحمۃ الله و مغفران
الکلی است و فرموده اند که آنجا هم ادا ابرار المؤمنین است و با آنکه آنجا هم اخلاص است آنحضرت است بی شاکست
و دیگری فرموده که آنجا که ایمان آورده اند و هجرت نموده اند در راه خدا جاد کرده اند مالهای خود و نفسهای خود
در وجه و توبه ایشان نزد حق تعالی بلند تر و بزرگتر است پس معلوم شد که سنت آتی در باره آنحضرت چنین جاریست

که چون اورا بصفتی انصاف و مهر ذکر اورا بحسب اعزاز و تقییم بعضی جمع او افزاید و علامه مشهوری نیز با وجود
تسنن بعد از نقل نزول آیه و حکایت تقدیر افاده نموده که در المناقب شیخ ابوالفضل طبرانی در مناقب
که اهل خلاف درین باب بخود انداخته چنان فرماید که در از نفسیهایی بی فایده است و امام غزالی که در
میان اکابر اهل سنت بحجة الاسلام شهرت دارد در کتابی که مر العالین نام کرده ذکر نموده است که آن
الکثر الکثر سلیمان علیه السلام بود که بدست جمعی از جنیان افتاده بود که تقریبی در خدمت آنحضرت
داشتند بودند و آنرا بر جسم کوفه و در بهر بخت رسول آخر ازمان علیه السلام را در میان آوردند
آنحضرت آنرا بپایه اولیایانیت نمودند و جنی و انسی حاضر شده عطای خاتم الانبیا و در اولیایان
کردند و چون وقت نماز پیشین شد و صفهای اصحاب بطریق معهود آراستگی یافته متوجه نمازگاه بی نیاز
شدند حضرت عزت عرشانه جبرئیل امین را علیه السلام بصورت درویش مسکین فرستاد تا از اصحاب سؤال نماید
و چون از یکس بهره نیافت شاه ولایت پناه اورا تا آن عطیه خوشوقت کرد و ایندو سایل جبرئیل و خاتم
سلیمان بود و چون از نماز فراغ حاصل شد آیه شریفه نازل گشت پس با وجود این حالات بسبب کفایت
اهل غایت اما آنجا با وجود اهل بیت این حاصم گفته در آن قصیده مشهور اش که شعر با کربایی
قد تو کم خافان و چون معجزات و سحر کلیم است و سادری و و کفایتی که اهل خاد و دین مقام کرده اند
یکی آنست که وقتی مطلب شما ثابت است که ولی را معنی دیگر نباشد الا ولی تعریف و ولی معنی ناصر
و معنی مولی و دیگر معنیها نیز آید و شاید که در اینجا بمعنی محب باشد و دیگر آنکه اگر بمعنی اولی تعریف باشد
موافق با آنکه همیشه است و آنکه که بعد از دست ندارد و در لفظ فنی در هر دو ایه سابق و لاحق
بمعنی محبت و باید که کلام طریق و موافق هم باشد و نیز شما میگویند که علی علیه السلام در حدیثی فرمودند
خضع و خضوع میباید و بخوی مستغرق عبادت الهی میشد که سبکی که در وقت جنگ در پیش جا کرده بود
و در آن وقت برمی آوردند و خبردار نمی شد پس چگونه از حال سایل و خبری از مردم با خبر میشدند
بود و کفایت سایل های شنیده و با تقدیر می نمود و دیگر آنکه دست را حرم دادند و اکثر را برپا
کردن و اشاره بسایل نمودن فعل کنیز است و فعل کنیز نماز را باطل میکند و دیگر آنکه در جایی که نماز او در وقت

مگر ایجابی اگر ظاهر شود و رفع تردد نزاع نباشد و در آن وقت که این آیت نازل شد نزاعی بر امامت
نبود و ترددی درین امر نشد که ایجابی در آن واقع شود و نزاع نباشد و دیگر آنکه مراد از آیت آنست
که علی علیه السلام بالفعل ولی و امام و اولی بقدری است در امور مردم و امامت او بعد از پیغمبر ثابت بشود
تا پیغمبر مت با امام احتیاج نیست و دیگر آنکه اندین انصوا صیغه جمع است و او یکی است پس صیغه جمع
یکی چون آورده میکنند و دیگر آنکه در تفسیر کردن مفسران آیت را با یکدیگر نشان علی نازل شده است لازم نمی آید
که مخصوص با او باشد بجز یکی که قصد از آیت نفی امامت دیگران بر نی آید و دیگر آنکه شاید در کلام
خود باشد و معنی آیت علین باشد که انانی که نماز میکنند و زکوة میدهند و نمازشان رکوع دارد و نمازشان
مثل نماز یهودان نیست که رکوع ندارد و نماز تصدق میکنند و حالت رکوع و دیگر آنکه رکوع بمعنی خضوع و خضوع
هم است شاید معنی کلام این باشد که انانی که نمازشان با خضوع و خشوع است اولی بقدری است
در امر مسلمانان نه انهای که در نمازشان خضوع و خشوع نیست و جواب این کلام است و ای اگر چه
نزد فهم درست و عقل صحیح در کار نیست بحسب دفع تمت نوشته میشود و جواب حرف اول آنکه مؤمنان
نیمه محب و دوستدار یکدیگرند و باید که نافر و یاری دهیم باشند و حصر کردن ولی را با یکدیگر و مؤمنان
ولی آنست که در نماز تصدق کنند بی معیشت و الا لازم می آید که از جمله شروط ولی مؤمن باشد تصدق
کردن در حاجی رکوع و معنیهای دیگر که از برای ولی گفته اند همه با ولی بقدری بر میگردد و اگر خوف طلاق
نباشد و از کلام گفت هر یک را بسته آیت ذکر میکرد و جواب دوم آنکه موافق بودن آیات کلامی بعبارت
که مانع از آن نباشد و گفتیم که ولی را بر معنی نافر و محب حمل نمیتوان کرد و این مانع است و دیگر این سه آیت
که مانع از آنست که ولی در همه جا باید که یک معنی باشد و صحابه را با این روشی جمع کرده اند اگر تعارض
دارد است برخلاف متناقضان است که هر آیت و آیه را تا ملائم ترتیب داده در رعایت موافقت آیات
نموده اما اگر اصحاب در این معنیها و بنا بر آن اغراضی فاسده این تحلیفات را تجویز نموده و جواب سوم آنکه
اگر چه جلال آنحضرت در عین عبادت بنویست که گفته اند لیکن از لغات آنحضرت بحال سایل لازم نمی آید که
ملفوظ غیر حق شده باشد و این لغات هم لغات حق تعالی است هر گاه از زبان غیر ابصری و درین

که در آن مستی کاری کنند و محول بر صحت باشد از موشان باوه معنوی چه عجب است و مرز و اندر خوشتر است
رحمة الله در احقاقی الهی میگوید که نهایت امر درین باب آنست که آنحضرت را مرتبه در آنوقت باشد که اولیا را
حاصل میشود از قدرت و در کثرت دخول در انجمن عجب است که اهل سنت از برای صوفیان نقشینه
به این حال هر چه قرار میدهند و از ایشان مشهور شده که میگویند خلوت در انجمن میرسیم و با اهل بیرون
درین امر مضایقه مینمایند مگر آنکه بگویند چون نقشینه میخرای خود را در تصوف بانی بگویند از حرکت
او این فیض یافته اند و خود را علی چون با و منسوب نیست صاحب این مرتبه بوده است که این است که در
از غضب حق تعالی دفع کننده و جواب دهنده ندارد و اینجای کلام هر چه است جواب حرف تمام
آنکه تصدیق را باین روش میگویند از کتب تفسیر و حدیث شما بیان کردیم که حضرت انکشت مبارک را
حرکت داده در ویش آمده انکشت بر او از انکشت حضرت بیرون کرد و این قدر حرکت را در عجب
و عادت فعل کنیز میگویند و جواب سوال سیم آنکه فی الحقیقه این اعتراض بر حقایق است که در حال
حیوه بنابر کثرت زبانی خلافت در میان نیست و خلافت از خلفای ثلثه بفعول نیامده کلمه انامی
که از برای حضرت می آرد و تقدیر آنکه البته هر باید که در مقام شک تردید باشد چه انما بود که
چون خدای تعالی میداند که تردید خواهند نمود و در امر امامت نفی آن تردید فرموده گفته باشد بعد
ازین در امر امامت تردید نکنید که این حق کسی است که در نماز تصدیق کرده باشد و از روی مباغمه
مورار استاختن امام و داشتن امامت امر نموده و محبت را بر نبه کان تمام ساخته و مثل این در
قرآن و حدیث بسیار است اما جواب سوال ششم آنکه حضرت امر بالمعروف و نهی عنکر و خلافت
و امامت بعد از خلعت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود اما در حال حیوه آنحضرت او را اول آنکه تصدیق کرده
امور مسلمانی بود و ما وجود پیغمبر احتیاج با و داشته و اما جواب آنکه حضرت کسی نبود و لفظ حج
درایت واضح شده با آنکه در تقریر سابق اشارتی بر دفع آن شده آنست که در حدیثی اشاره نموده
با آنکه هر مومن باید که در شفقت با و رویشان و نوازش مسکین چنین باشد که حتی در نماز که محل خلوت
و خشوع و توجه حق تعالی است انکشت برین که درست داشتن آن استنهای نموده است

از سبیل درج نماند و تقییر در تصدیق آن جایزند اند و بنده گاه در آنکه امامت را بی استحقاق نماند

و هر که عبادت او بر سبزه باشد و در رکوع تصدیق بسبیل تواند کرد و ایاتی در تبه امامت خلاف است و دو نفر هم
آخر و هم را کون عطف باشد نه حالی با رکوع یعنی خضوع باشد نه معنی جفتی قابلیت جواب ندارد و چه بیان کرده
که جمیع مفسران متفق اند در آنکه در حالت رکوع تصدیق نموده و آیت نازل شد پس رکوع را یعنی در آن حال بود
جمعی هستند و این منافقه است که ناشی نمیشود الا از عناد و بحث کج و کبی دیگر از آیات قرآنی این تریفه باطل است
و تقریباً این حکایت بسبیل اجمال آنست که بعد از آن مضاری با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و با

عیسی علیه السلام منازعه نمودند که چون آنحضرت پیری نهشته است پیغمبر الله حق تعالی بر او باشد و عیسی علیه السلام را
بنده غیر الله تعالی بی ادبی باشد آیت نازل شد که ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقة من تراب
یعنی مثل عیسی مثل خلقت و آفریدن آدم است علیه السلام و هر گاه آدم بی پروا در خلی تواند
شد عیسی که ما و دارد اگر بی پروا خلق شود استعجادی ندارد و چون طریقی خلقت عیسی اسباب نمودن ایشان
همان بر شکلی خود اصرار ننمودند و ترک عقیده شکردند حق تعالی این آیه فرستاد که من حاجت مند من

بعد از آنکه فضل بقا و اندوه اسباب شد انبار کم و نسا و نسا و نسا و نسا و انفسکم ثم نتصل فنجعل لعنة
الله علی الکاذبین یعنی اگر که محبت گیرند و قبول ننمایند که بگویند که با خدا با اتفاق گیرند و اینکه بطریق فرزندان
ما و فرزندان شما و زمان ما و زمان شما و نفس ما و نفس شما را پس بگردانیم لعنت و دوری از رحمت الهی را

بر هر که از ما و شما و روح گوید و گفته باشد و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ایشان را از نزول آیت خبر داده
ام سلمه را فرمود که ای ایست یابین روز دیگر صبح سید کانیاست صلی الله علیه و آله از جانب الهی طلب نمودن
چندین روز گان و هر که بمنزله نفسی رسول صلی الله علیه و آله بوده باشد ما مور کشته از نیت با بر نفسی علی و شما

در فاطمه صلی الله علیه و آله از خانه بیرون بر آمدند و بیانی که صاحب کشف و قاضی معنوی دیگر مفسران
نقل نموده اند امام حسین در غل گرفته دست امام حسن را و دست مبارک در شتر فاطمه زهرا و پس
و ایمر المؤمنین در بی خبر النساء ایشان را در عالمی سپاه و سفید کرد و پوش مبارک است و را آورده و خود
که چون من دعا کنم شما آئین گوید پس اسقف که سر کرده آن جمیع بود و ابوالمکارم اشقی میخواندند گفت و الله

که این مباحث اجتهاد و تقدم است ایر کرده نصرانیان روی خدیجی بهم که اگر خداوندی تعالی در خواهند
که کوهری را از جای خود بردارد انیم بر میدارد در نهاری نصاری مایل مکنید که ملامتین و اقوم
نحوه آن از ی باقی نمی ماند حتی مرغان بر شاخهای درختان بنهار بنا که بشاید وصل کنید و نصاری از مایل
بشان شده مراجعت نمودند بصلح قرار دادند بطریق که در محل خود مطهر است و این نیز دلیل است
علیه که علماء و فضیله احادیث آورده اند و ازین آیت وافی هدایت بدروس استدلالات بر امام است
و استحقاق خلاف آن حضرت نموده اند کی اگر حق تعالی بپسر خود امر نموده که در مایل در نزد آن حضرت
و نفس خود را طلب نماید معلوم است که مراد حق تعالی از نفس خود نفسی غیر نموده هر که فرموده
شما بخوانید نفس خود را و ما بخوانیم نفس خود را و یقین خواننده غیر از خواننده شده است کسی است
که مساوی بفرمانده در جمیع صفات بفرمانده مثل خواننده در جمیع رسالت نباه علی السلام و از آن
بر فاطمه و از فرزندان حسین و از کسی که نفس نیز خواننده بود بر رضی علی السلام اختصار نموده چون
حضرت سید الاشباه با جمیع است افضل نوع بشر بود کسی که بیشتر از نفسی او باشد هم افضل از خود او بود
بسی بقضای مساوی الا فضل افضل امیر المؤمنین علیه السلام از جمیع اجابت افضل بوده باشد و در جمیع
حالات و کمالات و علم و عمل و احکام و تربیت و قوا و این است که آنچه خاتم نبوان علی السلام و از دیگران
متاثر شده مساوی نبوت تمامی مابین رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین علیه السلام شریک بوده در حق
و جبرائلی تصور نیست و هیچ عاقل تأمل ندارد که با وجود اکل علم اذیع انقادی افضل من جمیع الوجوه دیگر
لایق و سزاوار اجابت نبی رسول نیست و این ادعای حکم عقل و نقل با حضرت مجتهد است طریق دوم آنکه اهل عقل
محقق نیست که عرض از مایل اظهار اجابت دعا و علیه را چه و چه و چه است اثبات است و آنکه اهل عقل و علم
مراغب را از جمیع جمعی که عزیز و محترم درگاه الهی باشند و مناسب تمام میان ایشان و پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله باشد ناچار است لهذا رسول الله صلی الله علیه و آله ای چهار نفر را از انبیای خود
مخصوصی ساخته بنابر قرب و غایت و بلندی مرتب ایشان نزد الله تعالی بر جای توجیه و شریک بودن در مقام
و آسمان گفتند که من است نمودن از قاضی الی اجابت مستطوره به دیگری از ایشان و نزدیکان و احباب

و اصحاب را نمی پذیرد که هیچکس غیر از ایشان رخصت ندارد و مصلحت ندیده متوجه می باشد که دیده از اینجا
 معلوم شد که اصحاب می مانند دیگرین نزد یکان و دو سترین دوستان خود و رسول الله و یاری بر ایشان
 تقدم و امیری نمی بر سر و بر تبه امامت و خلافت مخصوص اند و هیچ عاقل بدون عداوت ذاتی در آن حاضر ندارد
 و صاحب گفت با آنکه حقیقت به سبب است و کمال تعصب در دین دارد و بعد از ذکر این آیه گفت و فیه دلیل لایحی
 اقوی منه علی فضل اصحاب الکسا یعنی دلیل و حجتی قاطعتر و روشنتر از این بر فضیلت و زیادتى آنها نیست
 با وجود این هر کس که در خلافت ایشان انکار نماید و مضایقه کند انکار عقل و نقل نموده البته از دشمنان
 حکمین و معاندان است سید المرسلین است و حق سبحانه تعالی امر المؤمنین را از نیجت نفس نبی نام کرده معنی
 با فضیلت او ظاهر نشان اهل ادراک کرده و در آن شک و شبهه بر آینه عقیده کسی نشیند و علامه نیشابوری
 در تفسیر خود منقطع از بعضی محققان نقل نموده و اشاره به غرض کرده منقطع از هر گاه هر گاه هر گاه باشد
 از این آیه البته افضل از غیر اینها خواهد بود و امر المؤمنین خود را از اینهاست پس غیر افضل از او خواهد بود هر گاه
 از او افضل باشد مساوی نخواهد بود و هر گاه مساوی میان او و غیر طرف شد افضل بودن او از دیگر اینها
 هم بطرف غیر و وقتی افضل است از اینها که مساوی غیر باشد مساوی نبی باشد افضل از اینها نیز نخواهد بود
 و این منقطع است و جوابش ظاهر هر که مساوی بودن آنحضرت با رسول الله صلی الله علیه و آله را برای درجه
 طوری است پس فضیلت پیغمبر از هر که نبی نباشد است و مسلم اینها که غیر علی علیه السلام باشد چنانچه در
 حق تعالی استنش کرده و جدا ساخته پس اصطلاح منطقیان که برای مقدمات خصم که علی در رتبه غیر نبی افضل است
 ممنوع و ظاهر البطالان است و بعضی دیگر از اینها گفتار استبعاد کرده اند و گفته اند چگونه ممکن باشد مساوی بودن
 علی با رسول الله و پیغمبر و رسول خاتم اینهاست افضل از پیغمبران اولوالعزم است و در علی بجهل امام ازین منقطع بود
 و آنکه این استبعاد کرده نمیدانند که این مساوی اگر تائید است از نهایت اختصاص و قرب و محبت هر گاه میان
 دو کس محبت بر وجهی محال رسید میگویند این هر دو یکی اند و اتحاد برسانند اگر چه بجهت صورت و دمی جدا باشد
 پس این باشد و نهایت آنچه ازین اتحاد و انضمام مساوی بودن در رتبه و درجه است در صورت که شما آنرا
 دور میدانید و از آن استبعاد میکنید و ظاهر است که اگر حق تعالی علیه السلام را از دیگران در رتبه و درجه جداست

اور انفس رسولی بخواند و با آنکه جعفر و عقیل و عباس و غیرهم در خویشی و قرابت مساوی بودند و او را ادبی نیست
و حاصل کلام آنکه چون رسول الله صلی الله علیه و آله عارف و شناسا بود و بحکام الهی و حکم الهی محبت و نسبت به افراد و نسبت
کمال تر بین و خوف داشت و در امر با ملک نموده از محاربه بهشت و هر یک از طرفین از حق تعالی ملاکت و ناچرخیدن و بگری را
بنواهند و از برای طرف وری از رحمت الهی میطلبند یا برای ملامت و کاری از جحیم میجویند که یقین و قرب از قربت الهی
از حق تعالی داشته باشند چه اگر درین قسم امری یاری دهنده و اداری باشد که این کار سعادت و پیش رو
و او را پدید بخواند و یاری نظایده ای از امور دین را سهیل داشته باشد و پیش از این گفته اند که در حدیث و کتب
درین مطلب آنکه تپس بصیغه جمع و خطاب با نصاری واقع شد یعنی ما بهر میکنیم و ما را آن ما باشد و این
چیز که از متعصبان است در کتاب خود نقل کرده آنچه مؤید دلالت این آیه است بر افضلیت علی علیه السلام است
و گفته و تفسیر علی علیه السلام محبت آورد در روزی که عمر خطاب شوری قرار داده بود و بر این وقت شد
بچه او رسول قسم میرسد که در میان شما کسی هست که نزدیکتر باشد بر رسول خدا از من و پیغمبر در روز ما بهر بران
او را پیروز و خود دزدان او را بچرخ و در انفس خود و گفته باشند که گفتند اللهم داینی یا رب یا ایچکه
از ما نیست که چنین باشد با وجود این تقدیر نمودن و قسم خوردن با دشمنان را خلیفه کردند و در وسیع بی دوز
قیامت را فی شکر اما اگر بجای بسیمیه تقدم میکردند و تیره بر تفسیر علی علیه السلام که نمی شد بلکه می افزودند
فصونی از ادبی رحمه الله گفته و باین معنی ملامت شده است که عجب از رتبه صوری خلافت معصوم و جعفر
کمال الله الله خود در صفی دوسه گرفت و پیش از این پیر است که رتبه کمال این افزودن آیه سیمم آیه
منوره مطهر است که چون بدلیل عقلی آیه شده سابقا اشارت بآن شد که امام زمان باید که بصفت محبت
و طهارت متصف بوده از کمال صف و کبره و عهده او سهو ابری باشد و از او که در ظاهر و باطن و هر چه
موجب نقص عیب تواند بود غرضه نامحیی در حفظ ظهور مستوجب رتبه نبی است الهی و در حق تعالی
و تعالی تفرج بصفت طهارت اهل بیت علیهم السلام نموده که انما یرید الله لیدفع عینه الی عیسی
الیه و یطهر که تطهیر اگر با جماع مفران شیوه و سنی نازل شده است در شان امیر المؤمنین
علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و محمد شان اهل سنت و کتب احادیث خود نقل کرده اند از ابی الخرا

که اکتفیت خرم در دیده و خرمست رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم هیچ صبحی نبود که آنحضرت از خانه نروید
مگر آنکه بر در خانه علی علیه السلام آمده دست مبارک بر در خانه گذارد و بگوید که السلام علیکم ورحمة الله و بركاته
و در جواب علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بگویند و علیک السلام یا نبی الله و رحمة الله بکانت و بركاته
رسول خدا بگوید الصلوة رحمة الله انما یرید الله لیزینب علیکم الذین هم اهل البيت و یطهرکم تطهیرا پس بخبر
بخار مشغول شود و حق تعالی در آنوقت فرماید صلی از ایشان نمود یعنی آنچه موجب هر گنی و خستی تواند بود از کتاب
ست است و آنجا که صوری و آنجا که باعث دوری از درگاه اتقی باشد چندی و کینه و نفاق و دوستی دنیا و حب
هم یا خود پرستی از نجاسات باطنی تمامی را از ایشان دور گردانیده و در آن مبالغه تمام فرمود و حکایت فرماید
بعیدم که تطهیر ظاهر است و غرض حق سبحانه و تعالی از این آیت اظهار عصمت و استحقاق امامت و انحصار این عظیم
در اهل بیت رسالت بآنچه لفظ انما افاده آن میکند و بیان تفرق این آیه با جمیع مفسران من حیث المفسرین
و لفظ انما افادنی باشد آنست که روزی رسول الله صلی الله علیه و آله در خانه ام سلمه خواهر پسر بود حسن و حسین علیهم السلام
در آن در آمده نزدیک سوار نشسته و بعد از ایشان فاطمه علیها السلام آمده و بعد از ایشان امیر المؤمنین علیهم السلام
آید و بنشیند و رسول الله صلی الله علیه و آله بدار شده ایشانرا مجتمع دید خرم شده حسن و حسین را
بزرگوار است و جب خود را فاطمه علیها السلام از میان مقل ساخته مبارک خبری که آنجا بود بر گرفته این از این
پوشانیده کنار او را زیر پای مبارک گذاشته دست دعا بر رگه اتی بر نهشته گفت اللهم ان کل نبی اهل بیت
هو من اولاد اهل بیتی فاذنب عنکم الذین هم اهل بیتی و تطهیر اهل بیتی با خدا یا هر خبری را اهل بیتی بوده است
و اینها اهل بیت من اند پس بعد در گردان ایشان در جیب معنی نجاست ظاهر و باطن را و پاک کردن ایشانرا
پاک گردانیدن که آنحضرت در حال خبر سوار آمدن این آیه آورد ام سلمه گوید که من در گوشه خازن مشغول بودم
چون این را شنیدم گفتم یا رسول الله است من اهل بیتک معنی ایما نیست من از اهل بیت تو رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم که آنکس علی خبر و انما اهل بیتی هو لا یعنی ای ام سلمه عاقبت تو خیر است ولیکن اهل بیت
من ایشان اند و غیر از ایشان نیستند و در مسند احمد حسن بن علی بن ابی حمزة و در مجمع بین الصحاح الستة و در صحیح
ابی داود و صحیح مسلم این حدیث را بچندین روش کرده اند و این نیز دلیلی جداگانه است بر امامت آنحضرت

علیه السلام و بعضی از معارضین گفته اند که چون آیت تطهیر در تلمو مخاطب با ازواج و رسول است باید که در شان ازواج
نازل شده باشد و از آنکه در اول از خطاب نامش خطاب مذکر شده و در نسبت که گوئیم در شان اهل بیت است
از مردان و زنان پس حسن و حسین و فاطمه و علی علیهم السلام را نیز شامل باشد و جواب این حرف از آنست
که این دو سه کسی که این گفتگو را نسبت بایشان میدهند معنادی و اعتباری در میان مفسران ندارند و این حج
که از انکار علمای اهل سنت است در کتاب صواعق گفته که اگر مفسرین اهل سنت بر آنند که این آیت نازل شده
در شان علی و فاطمه حسن و حسین از جهت آنکه ضمیر عنکم و تطهیر کم مذکر است و شما را پاکیزه نماید و محاسن است
با آیت سابق و قتی منظور است که منافعی نباشد و اینجا مذکر عنکم و تطهیر کم و آنکه روایت کرده اند که چون آیت نازل
شد حضرت فرمود اللهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیر و سوالی ام سلمه جواب حضرت آورد که آنکه
علی خیر خیرین قرینه دیگر مانع است پس آنکه این مناسب را رعایت نموده و از شما بهر فاضل شده قایل آن
خطاب است که آیت شما را و غایت سنگ استیاء یعنی بجز من و من بعد من و از چنین چنان فاضل شدی و سید محمد بن
میر عطاء الله حسنی در کتاب تحفه الاحیاء حدیث نقل کرده و از آنجمله دو حدیث را از ام سلمه فرموده گفته
که اصبی بحدیث حکم بجهت آن نموده اند و در هر یک از آن دو حدیث از ام سلمه نقل کرده که گفت رسول خدا
صلی الله علیه و آله امر المؤمنین و فاطمه و حسنین را در عیای خود داخل نمودن گفت من اهل بیت است
فرمود آنکه علی خیر و سید مذکور برادر آنکه نقل احادیث کرده فرموده که پس تحقیق رسید که این حدیثها که این آیت
نازل نشد در شان این پنج تن عظیم السلام و از نجات ایشان از آله عا گفته اند و خبر اینکی و نادانگی که گفتیم
علی الصدیق کل الامر و کلی و با آنکه اصحاب العباد و تسلی محمد البعوت و تهنیه و تسبیح ثم المقصدی المذنبی
و این مشر از کمال طور محتاج ترجم نیست بعضی دیگر حدیثی از ام سلمه نقل کرده اند و گفته اند که با آن احادیث
معارضه میکنند که ام سلمه گفت یا رسول الله است من اهل بیت و حضرت جواب فرمود که علی و شما و ائمه
پس هرگاه حضرت آیاتیم من از اهل بیت گفته اند یا بنحوی الهم او را در اهل بیت داخل است و جواب الهم
این حدیث صحیح نیست بعد از تسلیم صحت ام سلمه درین روایت و در صورتی که جمیع روایات ترق و نزول است
از برای خود و قول او بجهتای سمیع نیست بعد از تسلیم کلام حضرت رسول صلی الله علیه و آله و جواب علی و ائمه

فرموده باشد پس از اهل بیت بودن اورا ملحق بنبیت ساخته یعنی اگر خدا خواهد قرآن اهل خویشی بود و از اینجا
جزم و یقین در اهل بیت بودنش بهم میرسد با آنکه گوئیم علم زبان دانی و دانایان با نبی بود اگر چه نیست
که از ایشان است چون می رسید باز آنکه در عرف و محادثه اهل بیت خویشی قرابت و کونند از اوج
وزمان را در استعاره و روایات هر جا که اهل بیت ذکر شده بجز آنکه ما گفتیم کسی نصیره و نقد نکرده در مورد
نور الله فرموده در تحقیق الحق گفت که این بنا قشما ناشی نشده الا آنکه بیت را در آیت وحدیت بر مبنای جعل کرده اند که
از هر دو کل ساخته شده بود و چیزی نداشت و حضرت رسول و اهل بیت و از اوج در آن مکن مبدء هر چه از آنکه
مستحق کنند با اهل بیت یعنی را محتمل است که اینان نقد کرده اند توان نصیه لکن ظاهر است که در اهل بیت طبق
بشمار ایشان اهل الله و اهل قرآن و اهل بیت نبوت باشد و شک نیست که این موقوفست بر کمال
اهلیت و استقامت و انانیت خدا و رسول و انصاف بران واقع شود و تعیین از خدا و رسول باید و لهذا
محتاج چگونگی و ام سلمه با آنکه سوال کند از آنکه آیا اهل بیت داخل نبوت در آن دارد یا نه با آنکه صلی الله علیه و آله
در آیت انما ولیکم الله مذکور شده بود اینجا نیز میتوان گفت که نازل شدن این آیت بابت سابق حکما
ممنوع است آنکه اگر یکبار نازل شده و همین ترتیب در لوح محفوظ با این طریق بوده و از آنجا که عثمان و در بیان
۴۲ و این ترتیب نداده اند بعد از اهل بیت ظاهر است که در ترتیب بعضی اختلاف بسیار واقع شده
تا بر بعضی عثمان قرار یافت و اختلاف در قرآن نبوده قرآن مشترک است و در آتش نمی نیست
با این اختلاف در ترتیب هم رسید و حاصل است لال با این نیست که هرگاه امر المؤمنین علی علیه السلام از
اهل بیت باشد و خدای تعالی ذات رب و حبس ایشان نموده یقین است که دروغ و کذب از عجز و حبس
بودن خلفاء و حضرت ادعای امامت و خلافت نموده و بسبب اجابت که در آن محوی صادق باشد
و امامت حق او باشد و او حق باشد و فخر رازی در مقام شبهه نموده یکی آنکه لازم نیست که چون اراده الهی
کمالی در حق نبی است که بجز فعل آید یا برین شاید که چون حق تعالی فرموده انما یرید الله ان یمحو
نموده بمقتضی باید باشد و اینها آنکه فرق است میان آنکه اراده الهی تعالی بمقتضی دیگری باید یا بمقتضی خود و صورت
اول ممکن است که بمقتضی باید چرا که در اینجا اراده منبذ هم در بمرسیدی فعلی خلل دارد اما در صورت دوم ممکن نیست

و چون اراده الهی محاصل شدن فعل و چیزی تعلق کرد و البته آن امر باید زیرا که محقق اراده حق تعالی در صورت
علت تمام وجود یافتن فعلی است و مختلف معلول از علت تمام محال است پس چون محقق فعل است که تعالی در شخصی
بار او خود وجود دهد بنده و اراده اش را در وجود عدم آن مدخلی نیست و باید که بی تاثیر و تأمل محقق گردد
و دیگر آنکه چون اراده ذاب حبس از حق تعالی شده باید که انبیه بعضی آنکه باشد و الا غیر لازم آمد تعالی الله
عن ذلك علو اکبر الشبه دوم آنکه ذاب حبس در ضمن عدم التمس مقصور است و محبت را لازم ندارد
چون این که الف لام در کلمه حبس یا الف لام حبس است استعراق و بر هر تقدیر اراده محبت میکرده بلکه
حقیقت حبس و مایست آن تمام افراد او در اراده اهل بیت منتهی باشد انیم فی مستلزم محبت محبت است
و معنی محبت همین است که هیچ فردی از افراد صبی حبس نیز هر چه حبسش گویند ایشان صادق باشد نسبت
آنکه صریح در این آیه آمده و همیشه آنست که حق تعالی اراده کرده است ذاب حبس را که از این و این محروم نیست
چون لازم می آید که اراده ذاب حبس از محکمی دیگر از این گروه باشد چو این که از حق تعالی مضر بودن از ذاب حبس
در این است از این جهت کسی نمی داند و این است اراده ذاب حبس از این گروه و در هر اضافی است ضعیفی اگر از این
بود چنانچه موصوفی میباشند و مولوی رومی نظر با نظم غنیمت کرده گفته است شعر غزالی از او در التمس گفته
از برای تو که گمانی نمی کنی چو غیر از این مناقشات درین آیه چیزی که قابل نقل باشد بنظر رسید بهین انکشاف
نموده آیه دیگر آیت و اسعاد قل لا اسئلكم علی اجر الا المودة فی القربی است که احمد حبس در سر
خود و تعلیمی و تفسیرش در صحیحین و غیره مذکور نموده اند که ابن عباس رضی الله عنه گفت که چون بنی آیت نازل
گشت اصحاب پسرین که با رسول الله من قرأ بکتاب الذی وجبت علیهم مودتهم یعنی کسی که آن قرآن را
که حق تعالی دوست داشتن و محبت ایشان را بر باد اجب کرد اینده محقرت و سالیان بعد از آن در
جواب فرمود که علی و فاطمه و دو پسران این هر دو اند و هرگاه مودت و محبت ایشان حسب لایم الهی واجب باشد
اطاعت و فرمان برداری هم واجب خواهد بود و معنی آیت و الله یعلم انکم یقولون یا محمد ما
بر رسالت و تحمل مشقتها و محنتها و عداوت قریش و ترک وطن و ترکسب جنگها و محروم شدن و تواجبات
عرب و ادانی آن از آزار کشیدن و تهمت زدن و سحر و کلمات بودن از شما هیچ امیر اجری و عوضی نیست

کشی نفع از شما نیستیم یک چیز از شما که همانا در برابر تمام امور مذکوره تواند بود را ضمیمه کرد یا علت تمام
نبوت و نبضت همان است و آن محبت و مودت اهل بیت رسالت است و چون اقل مرتبه دوستی رضای
ایشان و فرمان برداری احوال دینی و حجت و استخفاف قول و فعلی ایشان و مقصود داشتن متابعت ایشان بر
متابعت غیر است و محبت بودن و دوری کردن از مخالفت مخالفان ایشان و درین باب اشاره
بالحاق و فرمان برداری ایشان نموده و تفسیر از آن محبت با ملت شده چنانکه از اطاعت غیر بیفرض و عداوت
و ظالم است که میانه دو شخص که محبت بر هر یک از سر و غری دینی یا دنیوی و اطاعت محبوب نباشد با وجود آن
مستلزم اطاعت او نمیدارد و فرمان دینی و دینان او اختیار کنند البته آن دوستی به شمنی مبدل گردد چنانچه اصحاب
بعضی از علی علیه السلام درباره اهل بیت نبوت رسالت که مراعات آیات و مقررات الهی و احادیث
و روایات نبوی کرده اند مقتضیات آن انحراف نموده تا بهیچ هوای نفس خسران نشده و دلیل بر دنیا و مادی مضروب
می باشد الله را که گفته بر بسیاری از این رضای دادند و چسبند به مقام است انجمن بر علی بن ابی طالب و
و نموده که حق تعالی در سوره مدثر بعد از ذکر اینها فرموده فخلق من عبده خلف اصحابه الصلوة و استوا
مستوف یلقون غیاثی پس در رسیدن از پس ایشان فرزندان که از فرط غفلت و کوتاهی نهند نماز را ترک
نموده و پیروی کردند از رویای نفس را از نماندن پس زد و باشد که چنین چنانی بناه کاری را عذاب زبان و بعضی
گفته اند مراد از ضایع که آتش نماز را زربخار و رسول است علی علیه السلام و از پیروی هوای نفسی شوم است و
در خلافت است که آنحضرت را در خانه که نشسته بطلب خلافت و ریاست رفته و در فکر بودند که باید اگر بجز آن حضرت
شکون نمودند و خلافت به بنی ناسب قرار گیرد و یکی از مفسران فرموده که دلیل بر محبت اهل بیت بر آنست یوم یوم
کولناکم یا ما هم یستقیمون فروای قیامت میخوانم که دردی را با ما می که داشته اند و حضرتشان با ایشان میگویم مثلاً
اصحاب معویه را با او و پس از او و شیعہ ام المومنین را با او و اولاد و جانبی شاعری گفته شعر ما از عید ان علی و عمر
و حضرت عثمان علی باصلی حضرت مریدان عمر باصلی و در خطبه انبار آورده که در علم خدا کمون
بودی که خود را با اهل بیت نبی دلتی واقع خواهد شد از محبت ایشان نفوس دوی و گفته در از ان این است
و در آن از محبت ایشان فرموده است که اگر شخصی عزت رسوق را از نیاید با ایشان عداوتی اظهار کردی محلی بودی

[illegible]

۶
 من بسکنی ام از مسکن مسلمانان در اطعام کنند تا حق تعالی از او رحمت بشار اطعام کند حضرت ابی ذر رضی
 عنہ است که بسکنی معطی فاطمه نیز از حق خود گذشت و عین حسین با مادر و پدر در آن سخاوت ترک نکردند
 و فقیه نیز هم ای نموده هیچ فرض را بسکنی داده بآب افطار نمودند و وقت روزه کرده شام روز دیگر وقت
 افطار که یک صاع دیگر پنج فرض دیگر بخورده شده بود یعنی طلب نمود و همان گفت و همان خود فضا را عطا نمود
 با آب افطار نمود و روزه روزیم نمودند و شام روزیم ایستاد و همان طریق گذشت و بعضی گفته اند حق تعالی شایسته
 چه سئل را یا علی دیگر رحمت امتحان میفرستاد و فقه روز چهارم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه آوردید که
 شکمش بر پشت چسبیده و چشمتان بخورفته و توت حوض ذون تراد و حسین را دید که از کشتی میزدند و وقت
 بر کشتی نداشتند دست خط بر نگاه آبی بر دهنش فرمود که بار خدایا اهل بیت رسول تو از کشتی ملاک میزنند درین
 حال بر من این نازل شده گفت آورده ام خود که کرب العت تو ایان تهنیت نموده و سورۃ ایل آ
 بر خیز خواند و رسول خدا صلی الله علیه و آله شکر الهی بر آن عطیه بجا آورد و صاحب کشف الغم بعد از
 نقل این حکایت گفته و هذه السورة نزلت فی هذه القصة باجماع الامم لا اعراف احد احاط فیها حق
 این سوره در فقیه نازل شده است با اتفاق جمیع مسلمانان و کما نراهم که کسی خلاف این گفته باشد و این
 طایفه حسینی در کتاب فخر الف بعد از نقل این قصه میگوید که نقلی که از حضرتان اهل سنت است از محمد علی خاندان
 که او نیز حسینی است نقل نموده که در کتاب که آنرا بطبع نام کرده است آورده که بعد از انبیا اهل بیت و قول
 بعد از اهل بیت حضرت و اهل بیت است که اطعام ایشان خوانی بر از اطعم لذت رحمت فرستاد و حضرت
 شکر از صبح و شام از آن میخوردند و بعد از آن نابود شد و محمد بن یوسف شافعی نیز در کتابی که آنرا
 کفایه القاصد نام کرده فقه نزول آتی را باین روش ذکر نموده که روز چهارم امیر المومنین علیه السلام
 حسن و حسین علیهما السلام گرفته بخت رسول الله رفتند و چون نظر حضرت بر ایشان افتاد و بر کشتی
 آمدند یکی را بر سینه دیگری را بر دوشی گرفته بخانه فاطمه آمد و او را چون چشم بر پدر افتاد بی اختیار
 گریه در آمد و گفت بطریق شکویم نه از روی شکایت امروز روز چهارم است که من و علی و فرزندان
 من از اطعام دنیا بخشیده ام و تا حال از شما بماند و شسته پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست مبارک

بجای آورده گفت اللهم انزل علی محمد کما انزلت علی ابراهیم منبت عزرائلی و در وقت برآمدن از پشت جانی فرستاد
قبل ازین از برای ابریم و خضر عزرائلی و بعد از آن خطاب نمود که باورزد آن بدین حج اهل شوند پس آنحضرت نیز بارقه‌ای
مواخت نموده کاسه دینار مطلق بوی خشک افروزان میبرد و از ترید و قطع گوشت بخت بر روی آن قیامت
روز چاشت و شام اهل بیت علیهم السلام بود و در آنکه گفت و صبح روز ششم میبود که هسایه بود و در دست امام حسن
علیه السلام دید که گفت این استخوان باین بوز کجا است حضرت امام فرمود از امام غیب آمده است چنانچه خواست که از پیش
حضرت بگذرد و استخوان را بر یکشت و کاسه ابجدی خود بر دهنده حضرت رسالت بنده چون شنیدند فرمود که نگذارید آن کاسه
تا روز قیامت و در منزل اهل بیت میانه ملا احمد اردبیلی رحمه الله در غرضی که بر او شده گفته که ای آنحضرت
ایردی قوی است بدینکه هر کس حرفتان خود و خیرات و تقاضات کند امر افشردن آن گفت چه در غرضی که در غرضی
از خیرات شده بفرماید که در حق نمودن زیاده از حد حضرت که جمعی سه روز و سه فصل از آن دارند و نیز از غرضی
از برای افطار باشد از آنهم قرض کرده باشند و باز روزه شایع میگفت و روز در از و دهمای مدینه نامشای
و نه سنت سجده صبر نمایند آن نان جو را نیز بقیه و محتاج دهند و آب افطار بخورند کارم با فخر و صلاح نیست
و در جمیع این طریقت که دلیلی در کتب مخصوصه اهل علم نیست و لکن بنا بر اینی این فیضی این فایده
مخصوص با این نبود بلکه هر کسی که آن قسم یا تیری تواند کرد آن فیضی را در می باید و این فعل از خیرات است
علیه السلام دلیل است بر آنکه جاز باشد قرض کردن و در خیرات صرف نمودن و مؤید مطلب است آنحضرت رسول
صلی الله علیه و آله در وصیتی که امیر المؤمنین و ائمه السلام میکنند میگوید انزل الیک حتی یقال اسرف و ما اسرف
یعنی با علی بن ابی طالب خود را در راه خدا آنجا که مردمان کوین از طرف خود و حال آنکه آن امر از سنت است
و چون مالی دنیا و معرض زوال است حق تعالی میفرماید یا انفق من شیء فبوجه الله فی سبیل الله و الله را راه
خدا آن شما بماند نزد عاقل هیچ کجایی به این نیست شمر کسی نیک چند بد و سرای که شکلی باشد بخلق خدای
و بعضی معاینه درین مقام گفته اند که آیا جاز نیست کسی را که تصدق تا بدان حد بماند که نفق
نزدیک سازد و حال آنکه حق تعالی فرموده است و یسئلونک ماذا یتصدقون قل الله یفرق فیما یشاء و الله غنی
که بطریق نفقه بنایم میالد و در پیشتر آمده که بنی صدقه است که آن نفقه اهل زیاده باشد و جواب است

عضو خاتمه با بختی آمده است معنی افضل مال الطیب نیز آمده است یعنی آنچه بهتر و خیر باشد و موثر است یعنی بهتر کن
تتالو البصر حتى تنفوا عما تحبون یعنی در نمی باید شما را که اگر آنکه نفع کند و تصدق نماید از آنچه که اگر از آن
میدانید و دوست دارید و در حدیث خاتمه آن معنی مذکور شده این نیز آمده که خیر الصدقة ما اقبلت غنی یعنی بهتر است صدقه
آنست که نخواهد و راضی سازد و برسد که بعد از آن حاجت نشود و حضرت امیر المومنین علیه السلام در آن رسیده است که خیر الصدقة
المنفوعة که سبیل بر بند و فاطمه حسن و نفعه رغبت را می بخشد و خوشایند را می بخشد و ثواب آخرت را بخشد و در اختیار
نیکو دهنده آنکه حضرت ایشان را می گوید باشد تا گویند که مبالغه نموده اهل خود را ببلایک انداخته عجب است که انانی که ایشان
حضرت استیفا نموده اند از صوفیه نقل میکنند و تحسین نمایند در ریاضت نفس چیزی چند را که عقل باور نمیکند و خیر میکنند
بسیارند بطایع کیل آب بخورد و نفس را ادب میکرد و فطان صوفی چه چاره را آورد و چهل روز بر روز یک باوم میگذرانید
و حال آنکه در آن ریاضتها هر نفس میرسد و دیگری نفسی نرسد و اینها اگر چه شگفتی بوده اما ممکن و میرسد و بسیار
از محنت رجوع خلاصی داده اند و باعث آن شده که چنین سوره از آسمان نازل کرد و لیکل آبی چون از
صوفیان واقع شده نیکوست بایشان افقته ابا بید کرد و اینچون در مرتضی علی و فرزندان او صادر شده
نسبت به است و طیب میدانند و یکی از شرای مؤمنین در نزد سبب جمعی که در بعضی شک نمیدانند گفته است شعور
قوم اتی فی مدحهم الی الله ما شکنی ذالک اعطاه یعنی قومی را که در مدح ایشان و علی که در را خدایا که در مدح
سوره مبارکه که الی نازل شده باشد و حال کار ایشان کسی که شک و شبهه داشته باشد البته طبع و از خدا شناسا
و هم خبر ابرستی بگفته خواهد بود و دیگری از شرای عجم گفته شعر محمد بنیری و چون زلالی باشد حرف طهر و بجز و شای
که در صواب است خطاست و چنان گفتن تو یا ز نماید که ترا بذل اند غضب و دشمنی آلباست که حاصل کلام
ما که هر که در این صوره قاتل کند و در آید و تفسیر و تا و همیشه فکر و تیر نماید می آید که کسی باقی منصب و مرتبه جانشینی
پسندیده است که این قسم سوره در حق او نازل شده باشد و ظاهر او و السلام علی من اتبع الهدی آیت دیگر
بسیاری از علماء ائمه در فضائل آن حضرت از صفات اهل سنت چون تعلیم امام فخر رازی و نظام الدین
چوری با ائمه اتفاق نموده اند که آیت در شن مرتضی علی علیه السلام نازل شد بانی آن مجله آنکه بجز حضرت
رسالت ناهمی از علماء از مشرکان که در رخ و بجز بعضی از مردم مدینه با او بوست کرده بودند اراده رفتن

سوی مدینه در دل هیئت منزل حضرت پیداشده مسلمانان ارمود که تدریج از مکه مدینه رفته و خود در میان خیم
از معشت در فکر رفتن بود که قریش بنحیضی مطلع شده ترسیدند که چون مدینه رود کار او با کبر و کار برایش مشکل
جمع شده و کارها کردند و آخر ایام بران قرار گرفت که از مدینه دلاوری کرد و آوردند و هم یکبار شیخ بر حضرت
نهند تا چون او در میان قیام متوقف گردد و بنوعیه منافطاعت معاومت باهم قیام نماید بخت و خون مبارکها
شوند و چنانکه این مرد در عالی از او دیده که از خبردار نموده پیغام رب العزت رسید که چون شب شود علی را در فراش خود
خوابیده اند چون رود و حضرت امیرالمؤمنین را طلبیده بر قصد کفار و الهی مطلع ساخت و علی علیه السلام بر سر بخت
که چون من چنین کنم آتشی بدست شمارند گفتی حضرت علی ششم نموده سجد شکر الهی و سلامتی ذات نبوی بجای آورد
گویند اول سجد شکر که کرده اند و پس چون شب شد بر سر حضرت را پوشیده در خوابگاه مستقری زکیم حضرت
خود را اندامی نفس نبوی نموده حال جانشینان یعنی در کفکوه سحر بر دارم دل که از جان فرماید بر هم نرم از بود
دنیای فرماید بایشانم اگر بر آتش کوی بر خیزم اگر از سر جان فرماید مشرکان تمام شیبیده در جبهه پیروز افزمان
جمع کنند اشلار باشند که چون صبح شود علانیه آن کارکنند تا بنی هاشم از اجتماع قبایل واقف شوند چون صبح
مرکز دایره قدرت و نور بر پیشانیام علی علیه السلام را بر جای آنحضرت دیده پرسیدند که چه کجاست علی جواب داد
که من حفظ الله و مشرکان غایب و خاسر گشته ساقی علی علیه السلام را نگه داشته تا آخر با شاره الهی لب دست از
دشته بعضی شوق گشته تا در غار بی بردند و بعضی کبر و خانه عنکبوت دیده بر گشته و حق سبحانه و تعالی کفرشانی
او را بر ترفیع من این منی بتری الایه شرف گردانید و این طلوع در کن بطراف آورده که در اول است
علی علیه السلام علی فراش انبی علیهما السلام و بیدار بجهت مایکس من بجهت و لا اقام رسالتی یعنی اگر سر و اول آور
فراتس پس اینانرا پند هر کز هم حجت تبلیغ رسالت با تمام نیز سیه هفتین ما و فرموده که تو این کلامی از
بر فراش مقدس نبوی و خود را بر دست و من سپردن غریبه است از انصاف و اطلعت با سمع الله
را منی شدن بکشتن بر او را چه او امیدواری بشفقت پروردگار و بپای خلیل و رحمت بی نهایت
و امیرالمؤمنین با وجود شدت عذاب و سوزان و کی یار و مدد کار و متفرق بودن موافق هر کدام که در کشتن
مقتاد مطلع رسون علی علیه السلام را شد منظر گشته غفلت در یافتن حجت بوده و آن فراش قرار گرفت

و خاضع نشد چوری و تفسیر سوره لقمان در مسئله زکوة که حق تعالی فرموده چون اگر زکوة آفاده نموده که زکوة عظام
 انسانی یک قدر معین است از مال و نفسی را دادن کل مال است در روحی تعالی و اخلاقی و اخلاقی را اختیار کردن و جان است
 در راه جانانی طول و جازا بود و قرب در آن که بود استخوانهای شریفی که خشن و خاشاک آنجا و اندام خردالی
 و کتاب احیاء علوم ذکر کرده که چون ملک الموت متوجه قبض روح خلیل الرحمن علی بن ابی طالب علیه السلام شد با وجود چنانچه
 بمقام غلت امتیاز از سایر اینها گفت علی را نیست خلیل نیست خلیل یعنی آید و یرید که دوستی مردن دوست خود را
 خواهر و در جواب شنید که علی را نیست چنانچه گفته اند و چنانچه گفته اند و چنانچه گفته اند و چنانچه گفته اند و چنانچه گفته اند
 یعنی سنده ملک ابی قحط روح رضا و شاه کشور محبت و سر کرده اصحاب محبت بی طلب و تقاضای همای
 به جگر روح کشته است و مصلحت رسیدن به دست میکشید چنانچه مکرر فرموده که و الله لابن ابی طالب است
 بابت من اطفال بنده ای که یعنی بذات خدا قسم است که هر ابی طالبی را شوهر و بن برادر آن نمی است
 که طفلان نیز خواهر را بهستان مادر میباشد و از اینهاست که چون حضرت ابن طهم علیهم السلام در ذی القعدة شش
 شمره محبت داد و فرمود که فرزند برب العجبه یعنی صاحب خانه که فرزند و دستکاری با قسم به دست رسیدیم
 و قطعی از تفسیر این خبر که ذکر کرده که بن حضرت نبوی صلی الله علیه و آله عارتم بجزت شد امر المؤمنین علیه السلام
 در مکه گذشت که قریضای مردم را داد اکثر دامائهای که مردمان بجزت پیاده بودند بصاحبان رسانید
 و او را رحلت نمود و خانواده باینده را می شد و در بیوقت الله تعالی یومل و می کاشل و می فرمود که من میان شما هر دو
 عقد برادری بنستم و هر یکی از هر دو را در از تر از عمر دیگری قرار نمودم که ام یک از شما اختیار میکند
 که عمر او درش را از تر از عمر او باشد و هیچکدام کوبانهای عمر خود را ضعیف ندانند باز از جانب رب الفوقه حق
 پایشان رسید که بزرگوار شد و مثل علی بن ابی طالب که من عقد برادری میان او بر عیسی محمد
 رسالت صلی الله علیه و آله بنستم و او بر فراش می خوابید و نفسی خود را فدای او نمود و زندگی او را
 ببار کرد اکنون به دو شما بر من رفته و از شما بعد از احوال فطرت نماید و هر دو برین
 مثل بالای هر دو می کاشل و بی نیایی آنحضرت قرار گرفته تا بر و زمی فطرت او منمودند و جبرئیل
 خطاب با آنحضرت نموده گفت پنج من مشک این ابی طالب را بیا که در کتب ملائکه یعنی فرشته

کیت مثل توای بر ابی طالبی که میگوید که تو بر طایفه منسوبی حضرت متوجه بدین شد و حق تعالی این
 آیت را در کتابت نازل کرد است شایسته ولایت و مشهور است که آنحضرت سه روز در رکعت توقف فرموده و حق تعالی در آن
 اوقات خود را با شما را و پس داده روز چهارم بر یکسان سلسله نبوت را بدو داشته بجانب مدینه توجیه نمود و در مسجد
 نبوت بنویسید و بافت و معنی نیست که استحقاق درجات بقدر هر برتلیت در طاعات خالص ارض و سما و است
 و در روز قیامت که تو از فی حساب در میان آید هر عملی را در برابر حق و تو است بجز از حسابان و هر کس که کان اگر
 ایشان حسابی ندارد و حق تعالی فرموده که الْقَائِمُونَ اجماع بر حساب و بعضی از روی معنا گفته اند که این
 در شان حبیب و معنی نازل شد چون قصه رفتن بدین داشت و قریش او را مانع بودند از سر مال که داشته
 بدین رفتند آید درین باب نازل شد چون قصه که آنچیز از روایت فهم میشود بخشش مال است آنچه از مال
 قصیده شده قبل از روح و روح ربطی بهم ندارد گفته در شان زبرد مقدار نازل شد چون گفتار که حبیب
 که از مسلمانان بود گرفته بردار کرده بودند رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که کیت که از هر خان
 خود بگذرد و او را از دیر آرد و زبرد مقدار هفتاد و هشتاد و نود تا مشرکان که بر حوالی دارا پس میباشند
 بدو شکر آب شده بخواب رفته او را بر آورده بودند چون این سر بازی کردند این آیت در شان ایشان
 نازل شد و این تیر بر نشانه میخورد اگر آیت یکی نبود اما آیت یکی است و این قصیده در مدینه رود و در مقدار
 از مدینه بایکبار رفته حاصل کلام آنکه هر کجا بر مثل این گوید که کیت مثل توای بر ابی طالبی که میگوید
 بر آنکه در عالم مثل آنحضرت نباشد و هر گاه بگفته بر مثل او را مثل نباشد پس واجب باشد که او امام و جانشین
 با وجود او اگر دیگری امام شود تفضیل مفضل بر فاضل خواهد بود و ترجیح مروج و الله اعلم است و دیگر
 آیه بخوبی است که تعلیمی و توحیدی و نبی پوری و غیر جمیع از علای نفس نقل کرده اند که چون آنحضرت صاحبان مال
 و ثروت و خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و خدایا چه دین و بسیار حق است و چه دین و چه دین و چه دین
 که جابر بن عبد الله را که گفتگوی این بدین شد و اینمندی حضرت رسالت کران بود و هر کس که
انما یدرنا و کنا الیها الذین امنوا اذا نزلنا جبرئیل الرسول فنفقوا این میگوید بخوبی صدق است
خیر لکم و اطهر منی ای انکس که ایمان بخدا و رسول آورده اند هر کجا خواهند که جانت نمیدانم که

با اینکه پیش از آنجا که صدق گنبد و پس از آن بار رسول خدا استحقاق گوید که این معنی از برای شما بهتر است چون
 این امر از جانب حق تعالی صادر و یافت فقر را هیچی و اعتبار بخل و امساک و امن گیر شده که نسبت تخفیف یافت
 و امیر المؤمنین علیه السلام گسترای داشت برده در هم بفرخت و بعضی گفته اند که زیاده داشت از آن برده بفرخت
 و بار رسول خدا اموات کرد و در کشف الغم مذکور است و در مجمع بین الصحاح الشریفة و تفسیر شریف طبرستان
 که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که در کتاب خدا ایستاده است که عمل نکرده بآن هیچکس پیش از من عمل نخواهد کرد
 بآن کسی بعد از من و آن آیه خجاست که چون آن را زنی شد مرا بیکبار بود آنرا برده در هم فرو ختم و هم
 هر بار که بار رسول خدا از آن برده سوالی میکردم بر من صدق مینمودم تا تمام شد و بعد از آن آیت منوخ گشت
 و بحسب من است از عمل این آیت خلاص شدند و خجاست این آیت دلیل است بر امامت آنحضرت
 این حدیث نیز دلیلی است علیحدّه و دیگر بکتابت مظلوم شود و از عهد اعدای من فرستاده است که گفت
 قلت کن علی لوان الی و احده منهن کانت احب الی من حر النعم تزوج بها ظم و اعطاه الزایه
 و هم خبر دایه النجوى یعنی سحر بود علی را که یکی از آنها اگر مرا بودی دوست بودی نزد من از آنکه
 شتران مرغ بودندی یکی زن کردن او فاطمه را و یکی آنکه در روز خیر علم را با بود و او رسول خدا گفته
 بود شب پیش که فرمود اعلم را کسی خواهم داد که خدا و رسول او را دوست دارند و او خدا و رسول را
 دوست دارد و یکی این نجوی که او عمل باین آیت نمود و دیگری را عمل نمودن باین نصیب نشد و حجت است
 این آیت است که آنحضرت پیش دستی کرد و بر جمیع صحابه و عمل نمودن بضمون آیت و بعد از آنکه عمل نمود
 آیه منوخ شد پس پیش دستی نمودن بر آن عمل و قبول نمودن امر الهی عمل کردن بآن دلیل روشن است
 بر افضلیت او علیه السلام و لهذا این امر از روی آن میکرده و هرگاه افضل باشد هرگاه اولی
 و هرگاه با ما است خجاستی رسول علیه السلام و ازین آیه ظاهر میشود که نبی و اقربای آن
 اهل بیت را برای خلیفه خود ابوبکر اثبات کرده اند که او مال بسیار در راه خدا صرف کرده بودیم
 و در هم که تصدق نماید و بار رسول خدا را از کوبیدن غایب و امساک کند یقین است که مال طرف
 نخواهد نمود و همچنین مناقشه و بعضی از روی عداوت نموده اند که این دلیل افضلیت نیست و چه شاید که

وقت افتر و سوت نه نشسته باشد موقوف است بآنکه در اصول مقرر شده که حق تعالی جایز نیست که تکلیف
مالا بطایق کند اگر وقت شک میبود که حق تعالی بزرگان را در معمود و حال آنکه اگر گفته اند که از ده
روز آیه تشویش شد و دیگر آنکه معازلی در مناقبه نبوی در معالیم التزلی نقل کرده اند همان حرف را
از امیر المومنین علیه السلام که در قرآن آیتی است که یغیر از من کسی بآن عمل کرده پس چون وقت
کنجایش از برای او داشت و از برای دیگران نداشت و امام تحریری در مقام نه افزوده و گفته اند
از آنکه وقت کنجایش داشته باشد عمل نکردن اصحاب را شاید وجه این باشد که مبادا از کردن آنشان فقر
دل شکسته شوند و نکردنی که سبب لغت شود چه از کردنیست که موجب کلفت باشد یا آنکه تصدق در وقت
مناجات واجب بود اما اصل مناجات هم واجب بود و در سنت و دل شکلی فقر باعث برینا نیست
رسول بود پس می شاید که ترک عمل اصحاب را این سبب بوده باشد و علامه مشهوری باینکه از اهل
سنت است در تفسیر خود گفته این گفتگو را بسبب یغیر از تعصب و عناد نیست و از یکی بر او واجب لازم است
که اثبات محضویت علی علیه السلام کنیم و تجویز نکنیم که او را فضیلتی و فضیلتی باشد که در دیگری باشد
و هیچ صاحب انصافی میگوید که راز گفتن با رسول خدا موجب دل شکستی کسی تواند شد و حال آنکه
خود میگویند که عبد الله از روی این حضرت میکرد و البته کسی که عمل باین آیت کرده باشد از روی انصاف
او را چندین زیاده ای است یکی فرمان برداری ام المومنین و یکی راز گفتن با رسول و یکی محبتی که از یکجمله می شود
و یکی امتیاز دوست از کسی که دوستی را در خود بسته است و یکی فیضی که بفقیر اندرسد و یکی رفع طعنی که
رسول را از محبت نقلا رسیده بود و دیگر آنکه اگر تصدق کردن در راز گفتن موجب دل شکلی فقر است
پس در ادای زکوة و خنسی واجب هم این احتیالی می رود که مبادا چون فقر اجری برآورد که ادای زکوة
و خنسی کنند دل شکسته شوند و انیمتی خود بفقیر تر و بیکتر است و هرگاه حق تعالی تصدق را سبب گفتن
ساخته باشد فقر را که میسر نباشد در عرف و شیخ پیش خدا و خلقی معذور است و حق تعالی در قرآن برای
صدقه قرار داده بود تا بگویند مبادا شخصی از آن عاجز باشد بلکه بخرنی سهل اگر کم تر نباشد و خنسی
این تصدق بفعلی هر آنکه پس این مناقشه نباشد الا از راه عدم استحقاق تعالی بملکان را و از آن دور

که هیچ سرشته اعتقاد از دست داده و کبرستان جبل عبادت و با کمال ظهور حقیقت آن بلند رتبه تقدیم حال
بر در ارضی شده باشند و همانا که مولوی در می این کرده را در نظر داشته گفت است شحوت ساری علی و ایدیه زان سبب
غیری بر دیگر نه بلکه در همین آیه **الَّذِينَ يَخْتَفُونَ أَثَرَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً** که حافظ ابو نعیم از این
عباس نقل کرده که روزی امیر المومنین علیه السلام را از مال دنیا چهار درهم بود یکی را در روز و یکی را در شب یکی
چنان از خلق و یکی را اشکار در راه خدا هدیه کرد و این آیه در شان او نازل شد و تعلیمی نیز در تفسیر خود همین
طریق نقل نموده و این فضیلت بزرای غیر آن حضرت ثابت نشد پس او افضل و اولی و امام باشد با قراف دوست
و دشمن آیت دیگر قول خدای تعالی است **فَلْيَقْضِ الْآدَمُ مِنْ رَتَبِهِ كَلِمَاتٍ** که جمیع مفسرین اهل سنت موافقت
با ما می کرده اند از این عباس رضی الله عنه نقل نموده که او گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند
که یا رسول الله کدام است آن کلماتی که آدم علیه السلام تکلم با آن نموده و توبه او قبول شد و رسولی الله
صلی الله علیه و آله فرمود که آدم علیه السلام از حق تعالی سؤال کرده گفت الهی بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین
که از تقصیر من در گنهی و توبه مرا قبول کنی پس حق تعالی هر را و را پذیرفت و توبه من در جنت قبول یافت
و کسی را که آدم صغیر است او توبه مقبول شود یقین است که او را افضل خواهد بود از دیگران با بابت عظمت
و جانشینی رسولی صلی الله علیه و آله در توفیق با و بر یافت و شراکت رسول صلی الله علیه و آله نمیده میشود صاوت
و بر اینی که بر عقلا پوشیده نیست و این فضیلت آن خود نصیبتی است که دیگری را نمیتوانی تواند شد و در رساله
حادی که از تصانیف اهل سنت است بر قوم است که مقصود از لفظ کلمات در آیه شریفه مذکور است که
یا حامد بحق محمد و علی بحق علی یا فاطمه یا محمد یا حسن یا حسین و یا قدیم الاحسان بحق الحسین یا غفر لی یا عباس علیه
و آله کتب حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است که فرمود لو کانت البحار مداد و اوالا شجر
اقلاما و السموات صحفا و الناس و الجن کتابا لتعد الله او وقتیت الصحف و کانت الاقلام و لم یکتبوا عتار
عنه **فَلْيَقْضِ الْآدَمُ مِنْ رَتَبِهِ كَلِمَاتٍ** و در جهان قلم و آسمانها صحفها و آدمیان و جهان نوینندگان آیه
در ذکر شود و کافه با طرف گردد و در کلماتی یا محمد و یا حسن و یا حسین نوشته باشند چیزی از ده یک فضل امر المومنین
علی علیه السلام و مصدق نیست از هر آیه قل لو کان النبی من دونه لکان لابی القدره **رَبِّیَ لَعَنَ الْبَاقِیَةَ** در تفسیر مقبره

و اگر از هر کس او اثر است بخانه مخصوصه ما بجهت منزهت و اولی با ما است و در آنجا
 چه تعلق بخانه منزهت و چه تعلق به خانه صاحب است یعنی صاحب خانه از دیگران خانه عیش و عشرت می باشد و تولد
 او در آنجا شده و خانه را از جنس خاشاک و جو و جنان او پاک ساخته ملک شیعیان او را برگردان خانه
 گشتن از آن لازم شده که نور مقتضای ایشان برود و در آنجا خانه است بخانه عارف گفته می شود و خانه
 که از آن خبر بهر واجب است که آنجا در وجود آید علی بن ابی طالب است دیگر قوه حق تعالی است که فی جوت است و آن
 گفته اند خرفه یک کوفیه است هیچ له میخا بالقد و الاصل ثعلبی با سنا و خود از انس بن مالک و بریده نقل
 میکند که این هر دو گفته که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله این آیت را بر مردمان خواند مردی در خواست
 و گفته رسول الله این خانه که ام است فرمود خانه نهران دیگر بر بانی فخرت یار رسول خانه علی و فاطمه علیهما السلام
 از آنجا فرمود که علی این خانه فاضل تر از خانه است چه معنی آیت است که در خانه ای که همچون و تسبیح گشته کمان تسبیح
 خدا می شود و در آنجا پیوسته می داده حق تعالی حاکم کرده که برده نشود و قدر آنها از ارضی تر و بزرگتر و شریفتر و بلند
 یابد و در آنجا یابد و در آنجا پیوسته می شود و بسوی حق تعالی و دستار از بی حاجت بیاورد کرده شود و در آن خانه نام حق تعالی
 در آنجا بر حق تعالی و نماز مشغول یابد و در سخن و دنیا و حرفهای محبت کمتر از بس حق تعالی و صف کرده است در این آیت
 مردمانی که می گویند که در آنجا بر افقست ایشان که ظاهر خان با خلق است و باطن با حق و بگویند که این
 از خانه نیست و در اینجا بنام خود که حق تعالی مستور و بفرموده ما کین مصدق نیاید چه در هر است که از او منقول است
 و شبانه روزی از آنجا که از دین با وجود او اگر دیگر بر تقدیم و نه تقدم مفصول بر فاضل و داده باشند و هیچ
 مرجع نموده و این باطل است معنی آیت الذین آمنوا و عملوا الصالحات و اولادهم با طهارت و انفسهم اعظم در جبهه
 گان خود را تا بهر تقدیم تقدیم بر نفس است و خلافت خلفا و دیگران از آیت و حدیث لازم آید که علی نادی باشد
 و نادی بودن نص بر امامت نیست جواب آنکه در حدیث اصحابی آثار وضع و بطلان ظاهر است چه قاضی عیاضی مالکی
 در مبشر کتابت شاکفته است که این حدیث تحت التور و زیر آن در طریق آن حارث بن حصین است و لا حمل است
 و در حدیث معلوم نیست و در آن علم چند کسی از ظاهر و در حکم موضع و بطلان این حدیث کرده اند و اگر کسی تسلیم کند
 که موضع نیست معنی حدیث نیست که هر یک از اصحاب که اقتدا کنند به است می یابند و حال آنکه بسیاری از اصحاب

مرد و کافر و مشرک و از دین برکنار شده باشند تا چون اینها را ان یافت و در کشتن عثمان بعضی از دجالان گفته و بجا آورده اند
 لابد در این امر هدایت یافته باشند پس باید که مراد از اصحاب بعضی باشند که مخصوص باشند زیادتی
 علی و کمالی نه هر صحابی خاصه یکی از شتر گفته شود صحابه که در حدیث کانجه مندرجی بعضی که گفته می شود مندرج
 و آن بعضی مخصوص اگر شخصی باشد که سلبی ندارد و خودش تواند گفت و مطالب نوع محفوظ تواند کرد ظاهر
 بهتر باشد اگر کسی که معنی ظاهر و استند آنرا بخود گویند که زبانی در خانه از ما فقیه ترند و اما جواب اگر کسی
 بودن مسلم است اما نفس در اقامت نیست بلکه ثبوتی بودن بخت و خصوصیات دیگر دارد از آنکه مقبل و مسلم
 و الهی علیه السلام واقع شده چنانچه در من مندرج و توانا می نمود و کرد که در توبه است و باید و حکم و
 مطلق مندرج و باید که در جمیع اوقات هدایت گشته باشد و اینها دلیل است بر تقدیم او بر نزاع و در امر
 خلافت داشت باشد چنانچه از رسول الهی علیه السلام و مخصوص است که امانت مندرج بعد از علی علیه السلام
 قوم نام و در بعضی روایات آمده که چنین نازل شده بود و اینها لفظ علی را از آن است و فرموده
 آیت دیگر قول خدا تعالی است السابقون السابقون اولک المقبولین فی جنات النعیم
 یعنی سبقت گرفته درین امت علی علیه السلام است و فقیه ابن مبارک شافعی از مجاهدان نیز از
 ابن عباس نقل نموده که گفت از رسول الهی علیه السلام شنیدم که در وقت تلاوت این
 آیت فرموده فرمود سبحن یوشع بن نون الی موسی علیه السلام و سبحن شمعون الی عیسی علیه السلام و سبحن
 علی علیه السلام الحمد لله الی یعنی پیشی گرفتن بر همه قومها یا پیشروان اینست پیشی گرفتن
 با یقاف و اطاعت با سبقت گرفتن کان در جمیع فضایل و کمالات با اینها علیهم السلام که پیشروان
 هر طاعتی اند و در دین و دوزان و دنیا آمانند نزدیک که دایم در کمال بر جسته اند که است در اینست
 مشتمل با انواع نعمت حافظ ابو نعیم از اهل سنت از ابن عباس نقل کرده و ابن عباس از رسول الهی علیه السلام
 علیه السلام فرمود بده آیت علی بن ابی طالب علیه السلام یعنی سبقت گرفته درین جهت علی علیه السلام است
 و فقیه ابن مبارک شافعی از مجاهدان نیز از ابن عباس نقل نموده که گفت از رسول الهی علیه السلام
 علیه السلام شنیدم که در وقت تلاوت این آیت فرمود سبحن یوشع بن نون الی موسی علیه السلام و سبحن شمعون

الی حبیبی علیه السلام و سبقت علی علیه السلام الی محمد صلی الله علیه و اله پیش گرفته در امت موسی علیه السلام پیشین بود
 بود که او پیش از دیگران بحسب علیه السلام ایمان آورد و در امت حبیب علیه السلام شمعون بود و درین امت علی علیه
 السلام است که او پیش از همه کسی بحسب علیه السلام آورد و امام فرزندی در تفسیر قول تالی کمال صوم
 من ال فرعون حکیم امام فضل کرده و دیگران از اهل سنت نیز موافقت نموده و گفته اند در حدیث وارد است
 که سیاقی الامم ثلثه من آل فرعون و حبیب النجار و علی بن ابی طالب و هو افضلهم یعنی حبیبی از میان ایشان
 که کس اندر من آل فرعون یعنی فرعون در امت موسی و حبیب نجار در امت موسی السلام و امر المؤمنین علی بن
 ابی طالب و من است و او از آن دو افضل است این نصیحت که سبقت در اسلام است ثابت نیست از برای
 غیر امر المؤمنین علیه السلام هیچ یک از اصحاب را پس افضل باشد مستحق خلافت و امامت و دیگری همچنین آید
 و ازین آیتها با الله و رسوله و لیک القدر یقون که الله جل و علاه با شما و از این ابی بلی نقل کرده و همچنین
 خیره این معانی و صاحب فرمود که چون این آیت نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود که هر کس
 سبقت بر حبیب بن موسی النجار و من آل قیس کرد در سوره یسین حرف او در دست خرمیل من آل فرعون که
 که میگفت با کسی کشید شماردی را که میگوید بی الله و علی بن ابی طالب علیه السلام و بعد از آن فرمود که و هو افضلهم یعنی
 مرتضی علی از آن دو افضل بود و همین نصیحتی است که در لایست تمام بر امامت آنحضرت وارد و چنانچه اهل سنت هم روایت
 نموده اند آیت دیگر قول حق تعالی است و النجم از اهری ماضل صاحب کرمی و ما یطی عن الهی ان هو ذی
 یوحی که علامه حلی رحمه الله در ضحاج انکرام آورده نقل از معازلی و او از ابن عباس رضوان الله علیهما و
 همچنین در کتاب بغایه الملوچه ایضاً در کتاب احسن موفی الکلی الخوارزمی که نوشته بودیم با بعضی از
 عوالمان بنی هاشم بحسب رسول الله صلی الله علیه و اله که ناگاه گوئی از بالا فرود آمد آنحضرت فرمود
 که هر که این سوره را در منزل او فرود می آید او صبی من است بعد از آن پس بنیان بر جا است و نظر کرده اند حدیث
 که گویند در منزل امیر المؤمنین علیه السلام فرود آمد و نیز آن ستاره زهره بود چنانچه در این معنی موجب ظهور بار صمد
 حیات شدنی اختیار بر زبان آورده گفته اند رسول الله صلی الله علیه و اله که گویند در دست علی بن ابی طالب
 هنوز حرف ایشان تمام نشده بود که این آیت نازل شد که بنی ستاره چون طبع کردند و بر زمین فرود آمد که اگر آینه

صاحب صحیفه محمد صلی الله علیه و آله و خطا نکرد و ترک هیچ باطل نشد و از امام جعفر صادق علیه السلام
فرمود که مرا اختیار ده دل بخت است یعنی دل او نیز از امیر المومنین کسی فرو نیامد و دل مبارک سیل باطل
نفرمود و خداوند آنکه سخن بگفت و نیکوید از موای اخس یا از دی طبع یعنی باطل تکلم نیکند و در شش زبان
یکست و نیت آنچه بگوید مگر در حق که از جانب الهی فرود آید پس درباره خلافت امیر المومنین علیه السلام بگوشت
چیزی گفته و یا جبر سل بنیام نیاورده آنحضرت نقل فرموده و فرموده آتی این منصب عالی بوی مخصوص نشسته از نبی
مفهوم میشود که امامت امری است مخصوص بن آدم که از جانب الهی مقرر شود و رسول او بقتضای خاطر خود
باصحابی رجوع نماید بعضی از معاندین و آنست که آیت نیز از فیض خدا و از بی بهره نباشد گفته این است که
در اول بعثت نازل شده و این عباس در آنوقت متولد شده بود و از این فاضل که ممکن است که در سال فتح مکرم
یا در سال حجبه و ولع نازل شده باشد و بگوشت است و در میانیکه اصحاب این لفظ و یکصد نسبت بخت
رسول داده گویند که تو در محبت علی گرا شده گویا نشیده است که برادران یوسف در اول که میگفتند بر جاثو
از یاد و ستر میداد و آن ابانا لعلی ضلالی بین بر زبان می آوردند یعنی بدستی که برادران را در کمر ای ظاهری افتاد
و در آخر که میگفت بوی بر این یوسف بنام من میرسد میگفتند انگ انگ ضلالک القیم یعنی تو در همان که ای فری
مانده با آنکه آنها از اولاد یعقوب و سحر زاده بودند و بر فطرت اسلام متولد شده بعد از آن که سحر شدند و این
خود یاران در کفر زائیده و مدتها در کفر نشو و نما کرده و بغض و صدایام جاهلیت هنوز در سینها رک زینت عالم
حکم داشت پس این لفظ از ایشان دور خواهد بود و مناقشه دیگر می آید در لفظ حدیث واقع شده که سوره و خانه
هر که فرود آید همی می خواهد بود از حدیث خلافت لازم نمی آید و این است آنکه می راجع من مطلق گویند یعنی مقرف
در جمیع امور است این بعینه معنی خلافت است علی اگر در جای اضافی بجزئی گفته بخواهد گویند همی لعل النجا محل بحث
و مناقشه است و نظر بملکوتی ایشان بفر از معنی خلافت از همی نقد میشود آن که در از جمله و صلی قرانی سوره
و العادیات است که در کشف الغم و آنکه تغایر مذکور طوطی است که جمیع کثر از عربان با دیده در ادبی مثل اصنام
شده و آینه آن و شیشه که بر دینم شیخون آرد و رسول خدا اصلی الهی و جمیع کثر از اصحاب صفی خرم
امر نمود که دفع غرائضی کنند اول ابابکر کج آنکه کلبه خوردن میروند التماس بوداری آن قوم نموده و در

بر چند فرشته چون بدشمن نزدیک شدند و خبر در اربابان رسید از پیش پرده تا حقه جمع کثر از سالان
بقتل آورد و بجای شکسته و بریشان بیدید رسیدند و بعد از شجاعت پناه عمر خطاب موسی امارت
نموده لشکر کشی فرمود که ابا بکر مکرده بود و هر کرا او بکشتن داده بود این داد و هر چند که شرمی داشت
که بفرستاده و منفعل برکشت با بر سر هم دشمنان فتنه جو و خاص قدم پیش نهاد و گفت یا رسول الله
چنگ را خور و فریبی و کار هست اگر ابر برستی شاید بکر و حید کاری از پیش برم و چون رفت
همان آتش در کاسه او هم گودند و دندان کمرش بر شک خورده بقیه السیف شکرش را بکشتن داد و در آن
اول از ترسش که خلاصی داد و رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی صبر نموده چون از دشمن این بنود
بفرستاده شجاعت و بردی امر المؤمنین علی علیه السلام فرموده گفت قدم درین مگر که باید نهاد که احوال بر خیزد
و چون که از فرزند قدم در راه نهاد رسول الله صلی الله علیه و آله تا بسجده خراب شایسته نموده و در باره امیر
دعا فرموده با جمعی که با فرود شده بودند که خدمت باشند مردان سابق را نیز هر که ساختند و دعای نموده بیدیدند
مرحبت فرمود و حضرت امیر اول راه کردانده بود از قطع مسافتی بسیار راه آمده شب میرفت و روزی بود
تا بودی نزدیک شد و چون عمر خاص و رفقا را بوی فتح بنگام رسید بنیاد نفاق و افساد کرده
لشکر را از جوش و سیاح آن وادی ترسانیده بر سیاه نطق یکسبک از لشکریان پیغام میکردند
و میگفتند مصیبت آنست که با لای وادی مقام گیرید که ما این راه را دیده ایم و محنت این را دیده ایم
و بر جان شما میرسیم و مسلمانان در جواب میگفتند که رسول خدا را که بتابعت علی علیه السلام امر نموده
و از مخالفت او نبی فرموده چگونه مخالفت او کنیم حاصل که اثری بر نفاق منافقان در تب نماند
در آخر سوره اشعاری بآن شده و صبحی که دشمنان در خواب غفلت بودند بر ایشان درختی از طرف
کرد و با انگیزش و سیاحت و تنالی وای خود را نفرت داده بعضی را کشتند بعضی را گرفتند و برخی را زخمی
و مجروح کردند و در میان صبح هر یک این صوره واقعه را با سوره مبارکه که بخت رسول صلی الله علیه و آله
با و نه اهل مدینه را بنیاد داد و چون امیر المؤمنین علیه السلام با فتح و فیر خزی برکشته بیدیدند و یک
حضرت رسول صلی الله علیه و آله با استقبال او آمده اصحاب از دو طرف صف کشیدند و از دو طرف علی علیه السلام

بر رسول صلی الله علیه و آله پیاده شد و حضرت مسالمت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی بن ابی طالب که خدایتعالی
او از تو را ضعیف اند و امر علیه السلام بکبریت و رسول فرمود که یا علی اگر نه آن بودی که میترسم که طوایف امت من
و ربابه تو گویند آنچه بضای در باره عیسی بن مریم علیه السلام گفته ام و ربابه میکشودم و در ربابه بخیزی میکنم
که نیکه شتی هیچ طایفه از مردمان مگر آنکه خاکستد من تر آورده می کشند نه مولی در مشغولی میگوید شعر
که نمودی در بانشکد ضعیف و در نمودی خلق محبوب کشفد غیر ازین منقذ لبی بکند می در محبت
و او معنی داد هیچ و کسی که درین قسم قسمی چنین کند و حق قالی در شان او سوره چنین در سوره و منم خد
در روح اینها گوید ظاهر انجلافت و نیابت اولی باشد از آنکه بان حال برگردد و یکی از محتاجی در مقام
گفته که چون میشود که خبر تجویز خدای علی میگردد باشد و حال آنکه ازین روایت ظاهر میشود که از رئیس آنکه او را
بخدای بر بسته احوال او را انچه بجهت بیان تفهیم داده و این گفتگو نیست الا در افضیاتی که در محبت علی
بشرط افرایر ساند و حال آنکه از کلام حضرت مفهوم نمیشود الا آنکه مباد مردم این اعتقاد کنند و از تجویز
خدای قسم نمیشود چنانچه لو تو هم کرده و عجب است که شافعی را امام و پیشوا میدانند و مضمون حدیث را
که او منظم آورده شنیده این شوق و شهرت بجای رسیده که مکر آن نمیشود ان شد و انکار شافعی و شورش نمیکند
و این حدیث مکر نمیشود شروان المصنفی ابد المجلد لا محلی الناس طر اسجد الله کفی فی فضل مولانا علی
و وقع الشک فی اینه الله و مات الشافعی لیس بدری علی ربه ام ربه الله آیت و مکر قول حق
تعالی است در سوره رحمن مخرج البحرین یلتقیان بینهما بزرخ لا یستغیان مخرج منهما اللؤلؤ
و المرجان جوهر اهل سنت حتی النسن بن مالک و ثعلبی در تفسیر خود از حافظ ابو نعیم و او از ابن عباس
نقل کرده اند که مراد از بحرین امیر المؤمنین علی و فاطمه زهرا است و بزرخ رسول خداست و از لؤلؤ و مرجان
مراد امام حسن و امام حسین است علیها السلام صاحب الغم نیز همین طریق نقل کرده و در کتب تفسیر
و مناقب نیز بر همین موال مطهر است و شیخ عزالدین عبد السلام شافعی مقدسی رساله در مدح خلفای
را مشیری نوشته و در آنجا ذکر نموده که چون خبر بجز رضی الله عنه فاطمه علیها السلام حامله شد از غم غمناک
بافت فاطمه با او صحبت و مونس او بود و این از رسول الله صلی الله علیه و آله بیان میرشد تا روزی آنحضرت

رسیده که شنید که هیچ با کسی در حدیث است بر سید که با ک حرف می گفت با این چنین که در شکم دارم
گفت ای خدیجه نبارت با تو اگر این دختر هست که حق تعالی او را گردانیده از نسل من و کلمه الله تعالی
خلفای طاهرین از و بهم خواهند رسید و بعد از آنکه تولد یافت در حضرت جبرئیل که از و تبار و زری و ملک محمد نام
از جانب رب الوت آمده گفت ای حق تعالی است که فاطمه را با علی تزویج کنی که حضرت عونت در بالای محبت آسمان
در حضور جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و صفادین از طاهر که ام هر یک چون در سجده نمودند تا در قیامت بنشینند
آمدند که در میان خود دارند و بر عقد علی و فاطمه که او با سینه و جبرئیل خطبه خوانده و اسرافیل سکاگل خوانده
و آمدند که جمیع حوریان در زیر بنی طوبی حاضر آیند و شجره را آمدند که آنچه دوست بود و حوریان شاد کنند و روز
و روز شکر از دریا قوت و شکر حبت بر ایشان شاد کرد و حوریان از یکدیگر را بودند و تبرک نکند ششده بان فریاد کنند
از شاد و ترویج فاطمه و طهیت و حضرت رسول نیز اصحاب اجمع شود و خطبه او فرموده گفت که انتم کم الی
زوجت فاطمه علی بنی که او را میگویم شمار را با نیک من ترویج کردم فاطمه را با علی چون ملاقات کردند بهم بگفت
از طرف فاطمه و بگفت از جانب علی مرجع البیوت یقینان تحقیق یافت چون در جوف رسات علی الله
علیه السلام است که فاطمه را بر علی و عیسی است و علی را از و شکوه معنی پنهان از رخ لایسغان
بطور رسید چون رسیدن حسین خنجر سبطین یعنی حسین که دور بخانه او بودند و هر وقت با نیا
نظر میکرد میگفت ان سینه بنی اسرائیل الحبه یعنی این هر دو بهترین جوانان که شنبه و پدر ایشان بهتر است
از ایشان و فاطمه باره است از من از ارکنده ایشان از ارکنده منست و خوشحال سازنده ایشان
خوشحال کرد اندام من بجال با کمال خود باعث روشنی دیده و سرور سینه سید کائنات شدند و ترویج معصوم
الدود و الرحمان طاهر گشت تا اینجا کلام شیخ عبد السلام است و نقل این حکایت از علمای ایشان
در استحقاق خلافت آنحضرت تمام است آیت دیگر قرآن حق تعالی است در سوره احزاب که فرموده
این آیه و ملائکه یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما و در صحیح مسلم که روایت
که در این آیه آمده رسیدند که با رسول الله سلام بر شما دانسته ایم صلوة بر شما حکونه است حضرت فرمود
که بگوئید اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک محمد و آل محمد و صلیت علی ابراهیم

بن حجره نقل نموده که او گفت سوال کردیم از رسول خدا گفتیم یا رسول الله چگونه میسر شود صلوات بر شما
و اهل بیت برستی که حق تعالی تعلیم کرد با سلام بر شما را پس آنحضرت فرمود که بگوئید اللهم صل علی محمد و
محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید و هرگاه خدا و رسول امر بصلوة بر آل کرده باشند
و درین نیکی نیست که امر المؤمنین افضل آل محمد است پس التماس او ای و انسب باشد بنیابت خلافت
رسول صلی علیه و آله و در بیان اینکه با اینها سابق آل را ذکر نموده اند از صلوات در صلوة بخوانند
اینها اللهم صل علی محمد و آل محمد باید گفت بی ذکر آل صلوة بنا بر دست و سلطان داخل سیرجانات اهل بیت
محمد خاندان و در هر بخاطر رسیده در تواریخ ذکر نموده اند و محبت عقیده و مقدر داشتند و هم آن پادشاه
مغفور از آن استنباط فرموده مشهور است که روزی در مجلسی وعظ نشسته بود که آنقدر در فضیلت صلوات
سخن میکرد بر سید که چرا در صلوات با اینها بی ذکر آل مذکور نشده و در سبزه امام باقر آن آل شده و عظ
و در فکر خواب متامل بود که سلطان گفت مرا درین مسئله دو نکته بخاطر مرید بر علی عرض نمایم اگر نبیند
آفت و انصاف بدینند و الا عزامت بکنیم کی آنکه چون دین و ملت بفرمان سابق و در مرض تبدیل و غیر
و منسوخ شدن بود و مضای احکام آن لازم نبود اما دین محمدی چون تفرق و تبدیل در آن راه ندارد
و تا دامن قیامت بر یکسره است هر کتابی این دین است احکام آنرا از اول و اول و اول و اول
آنچه کند باید که در صلوات ذکر آل و فرزندان بکرا و پرست باشد تا امت و متابعان را معمم شود که
ایشان حافظ دین و ملت اند و حرمت عزت ایشان را واجب لازم دانند و از جمله فیض ایشانند و هم
دوم آنکه چون دشمنان آنحضرت را ابرو اند و حق تعالی ابریت را بر دشمنان آنحضرت اندخته که کس
ایشان را نام نبرد و ذکر کند و نشانی منقطع کرد و تمام آل را با نام غیر مقرون ساخت تا هیچکس ذکر غیر را
صلی علیه و آله بی ایشان نکند و نسل ایشان او را بر برادر نماید و تمام او باشد تا نام ایشان بآن
متصل و مقرون باشد چون سلطان در تقریر جوایب فارغ شد فضیلتی بجمعین داد و این گفتند
و بعضی از صلوات دیگر گفته اند و آن نیست که هرگاه در نماز که افضل احوال بدینیه است صلوة بر ایشان
باشد بی آنکه آن نماز درست باشد یقین که در دیگر امور بنا بر بیعت ایشان اولی خواهد بود و این مورد کما

در مستحبات منتهی در باب دوم از کتاب محققین از شافعی شری باین مضمون نقل کرده و آنست
یا اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله فرض من اصدقی القرآن انزل الله کفایکم من عظیم العذر انکم من اولی صلی علیکم
و الصلوة له یعنی ای اهل بیت رسول دوستی شما دوستی است که حق تعالی در قرآن عزیز آنرا واجب
ساخته و تجلی فرستاده و بر آنکی تمام و مرتبه شایسته است که هر که در نماز و یا صلوة فرستاده نماز او
مقبول نمی باشد و در استدلال باین است بر کرامت و بزرگی اهل بیت گفته که رسول الله صلی الله علیه و آله
ایشان را قایم مقام خود کرد و پذیرد و حاجت صلوة بر آنحضرت موجب تعظیم ایشان صلوة ایشان
نیز باعث تعظیم آنحضرت است و مرویست که در روزی که ایشان را در عیای خود داخل کرد
فرمود اللهم انهم منی و انا منهم فاجعل صلواتک بمغفرته و رحمتک و رضوانک علی علیهم یعنی بار
خدا ای ایشان از منند و من از ایشانم پس بر دلین صلوات و آمرزشی رحمت و بخایش خود را بر من
و بر این دو چون در وقت دعا ایشان را با خود ترکیب ساخته از موعنان نیز طلبیده نموده که از حق تعالی
در وقت سوال رحمت ایشان را با او ترکیب سازند و در حدیث دارد شد که حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله فرمود که لا تقروا علی صلوة البراءة او مصلوة البراءة قالوا قلون اللهم صل علی محمد و آل محمد
یعنی قولوا اللهم صل علی محمد و آل محمد یعنی صلوة میفرستید بر من صلوات بر آدم پسیدند که صلوات بر آدم است و خود آنکه گویند
اللهم صل علی محمد و آل محمد بگویند اللهم صل علی محمد و آل محمد یعنی بر این است یعنی آن قسم صلوات است و آن
موجب پزیری و ناخوشی آنحضرت است و خود باینکه و چون ذکر علی بر آن نام حضرت رسالت و فاعل کردن میان نام
حضرت و آل بلفظ علی باین طریق که بگویند صل الله علیه و آله یا بگویند اللهم صل علی محمد و آل محمد چه مشهور است که سبع
که من فصل منی این را علی لم یصل شفای یعنی هر که فاعل کند میان من و اهل بیت من بلفظ شفاعت مراد نمی باشد
و چون صلوات از حق تعالی رحمت و از غیر او طلب رحمت و نزد بعضی منی اللهم صل علی محمد و آل محمد است که با غیر ایا
تعظیم خود را آوردند و باینکه بگوید و این و اظهار رحمت و اقبای شریعت و در آخرت مقبول شفاعت و زیادت
و اقبال و فضل ایشان را اولین و آخرین گفته اند که این تشریف آلیع است از تشریف آدم بسودا که در هر
تشهد و حقیقت دستخوشی رحمت الله از او و کان نماز نموده و از امام جعفر صادق مرویست که هر که نماز کند

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم صلوات الله على محمد وآله
والآخرة هم در شان امیر المومنین نازل شده و مرویست که بعد از نزول این آیه حضرت مسالیت بن ابی العبد
علیه السلام می فرمود که ای علی بن ابی طالب من از این آیه منکر شده و از این آیه منادی
که الله فعلی یعنی ای علی هر که بخواهد که من را از این آیه منکر کند که هر که بخواهد که من را از این آیه منکر کند
خدا می خواهد که من را از این آیه منکر کند و در این آیه منکر شده و در این آیه منکر شده و در این آیه منکر شده
علیه السلام واقع شده و این دو بیت نیز نفس است به فضیلت من این آیه منکر است دیگر قول حق تعالی است
یا علی الله یقوم بحکمته و یؤتی فیما یشاء و لا یستثنی عنده شیئاً و لا یستثنی عنده شیئاً
علیه السلام در اول آیه منکر است که یا ایها الذین آمنوا من ربکم انکم عین الله فمستوفی الحق سبحانه و تعالی که هر که از
سنان این دین برگردد و در نزد من نباشد و در حق تعالی قومی را که دوست دارد ایشان را و ایشان دوست دارند
او را و هر یک از ایشان را و در حق تعالی قومی را که دوست دارد ایشان را و ایشان دوست دارند
همین علم خود را و امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که فرمود این آیه در شان امیر المومنین
علیه السلام و اصحاب او مقابله کردند با انگشتین و قاسطین و مار قین که جنگ چهل و نه روز و در صفین
و آنها خوار و نواصب اهل ارتداد بودند و بعد از پیروزی امیر علیه السلام کسی که متصف با این پنج صفت
نمک را بشوید الا امیر المومنین علیه السلام و مؤید این است قول رسول صلی الله علیه و آله که فرمود که
در غیر خود را از ایت را یکی دهم که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند
و اگر این غیر از این باشد باقی صفات در حق تعالی روشن است و فرمود که هر که این
آیه در شان امیر علیه السلام نازل شده باشد یکی از آنکه در روز قیامت رسول خدا فرمود لا تعطین الرکبة
عند الله و صفاتی در حق تعالی است که در ست حان صفات معینها و در دوم آنکه بعد از این آیه مبارکه
ایما لم یکن الله و رسوله واقع شده بی فاصله و این آیه در شان امیر علیه السلام است پس اولی آنست
که هر که علم سابق بر او باشد هم در شان آن حضرت باشد و یکی بعد از آن شکایات و ایه کرده و اگر چه
آن علم که هر که جای ترش است که آب باشد و آب هم حاضر است با حجت خوف طلال از در از نفسی تکلیف نقل

انها نشسته است دیگر قول حق تعالی است در سوره الحاقه تعبا اذن واعیه یعنی نگاه دار و این بند را گوش
نگاه دار نه که نفع گیرد از آنچه شنود و در حدیث آمده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از نزول آیت فرمود
که من از صدای تعالی در خواستم که بگوید اذن واعیه گوش ترا بی علی چه گوش نفع گیرد آنحضرت را بود که هر نفسی
بر و طاری نمیشد و در کشف التعم از بریده و در مناقب خواندمی از ابی احمد عاصمی نقل کرده که رسول صلی الله علیه و آله
گفت حق تعالی امر کرد که من نزد یک یاشتم و از تو دور باشم و آنکه تعلیم کنم ترا و آنکه تو بشنوی و یادگیری و این آیه
نازل شد در تفسیر تعلیمی مظهر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت از حق تعالی در خواستم که بگوید اذن گوش بند کلام
نگاه دار نه گوش ترا و ترا تعلیم کند و مرا و از استحقاق تعالی را که ترا بشنود و ترا لازم است که بندگیری پس این
آیه نازل شد و حافظ ابو نعیم در حلیه از امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده و ابو القاسم در تفسیر خود او نیز از علی علیه السلام
که آنحضرت فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله در البینه بی کینه خود چنانکه گفت بر در دکان من مرا کرده که نزد یک
سازم بخود ترا و دور نگردانم از خود ترا بشنوا هم شود و تو فراموشی و تعبا اذن واعیه در معنی نازل شده و در مناقب
از ابن عباس نقل نموده که چون این آیه نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که هر حق تعالی
خواستم که بگوید اذن یعنی گوش را گوش علی و علی علیه السلام گفت بعد از آن هیچ چیز نشنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله
مگر آنکه آنرا حفظ کردم و در گوش نگاه داشتم و فراموش نشده و صاحب کتاب فرمودی را می هر یک بعد از ذکر
و در آیت و نزول آیت در شان امیر المؤمنین علیه السلام نکته آنکه ذکر کرده اند در بیان اینکه چرا اذن واعیه
واقع شده بصیغه واحده نکته آنکه تا اشعار باشد با کمال گوش بند فرمود در میان خلق کم است و سرودنش کند
مردمان را باینکه گوش میکنند و فراموش میکنند و مولوی در وصف حال این طایفه گفته شعری که در نامه خود آورده
بند را اذنی بنیاید واعیه پس وصیت کرد و تخم و غلط است چون زبانشان شوریده بر سودی است
و آنکه باینکه یک گوش که بند فراموشی و فراموشی حق تعالی که نزد حق تعالی عالمی بر او است و آن یک سواد اعظم است
و غیر از او اگر عالمی باشد انتقالی از جانب حق تعالی بطرف آنها نیست و وجودشان با عدم یکسان است و در بعضی
وجود آن یک گسسته و با جمیع مولوی رومی گفته است سر قطب شبر و صید کردن کار او باقیان حق تعالی و خوار
پس کجای دو گوش که بر آس در پیش اهل سنت اند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مخصوصی باشد با کمال تعالی

صلی الله علیه و آله در حق اوستی بشاره و غیر او همه محل نزولش و هدف بر ملاستند و القضا فی نبوی الشافعی
و از منظر نظر آتی است پس او احوال و اولیای باست و خلافت رسول صلی الله علیه و آله باشد و در عاقل کامل
در کتاب خرا و حدیث مصطفی صلی الله علیه و آله کند میدانند که زیاده و کمی نباشد الا بعلم حق تعالی خود آنها بخشنده
من عباده اعلم الله تعالی خوف و خشیت من حضرت در علماء و رسول او گفته فضل العالم علی العابد بفضل علی او تمام یعنی
زیاده فی صاحب علم بر عبادت کننده بی دانشی می زیاده و بی منت بر یکی از شما که از هر فرد و تیره تر باشد
و در این نیز کسی را شک و شبه نیست که امیر المؤمنین علیه السلام اعلم و اتم از باقی می بود و استحقاق و او را هم
در باب خیر صادر علم مشهور است و قرار دیگر آن بنادلی خود و احتیاج در هر چه تخصص در حل مشکلات
در هر جا و همه کس نزد حق اگر خلیفه دوم در مقام تمام باقر است و هم بواسطه کمال کسب گفته و خلیفه اول را
که بر بزرگت میگفت قبولی برین قاضی حال دیگر این بسیار آنحضرت اعلم باشد و هر که اعلم است افضل است و الله اعلم
این دو مقدمه نیز بدست و انکارش مبارزه و غنا و السلام علی من اتبع الهدی ایستاده و اگر آن الله اعلم
و علموا انکلت اولئک هم خیر البریه آنست که مجبور و اهل سنت حتی این مجبور و عارفی از این
عالم من نقل کرده اند و صاحب کشف الغم نیز از حافظ این مرد و دیگر چون آیت نازل شد حضرت راست
نباه صلی الله علیه و آله فرمود یا علی هم آنست و شیوکت ناتی آنست و شیوکت یوم القيمة را همین و ناتی
اعداد و کس غضبنا ما فهمین یعنی یا اهل آیت قهی و شیعیان تو جو شوق و راضی خواهد آمد و روز
قیامت تو و شیعیان تو آورده و غضبنا که خواهند آمد و آنروز دشمنان تو و معنی آیت آنست
که ناکره کرد و در نزد گردن عملها می پاکست و ستودایت نه تیرین همه آفریدگان و بهترین ایمان دوست
هم عمل صالحت این بود و امیر المؤمنین با همه مومنین و تابعان و دوستان صفت کمال در آخر
و غیر ایشان این دو لغت را دعوی میکنند و گفته اند فرق است میان ناکره جان خیزد و پاک خیزد
بر بیان نبوی آیت دیگر قول حق تعالی و العصر ان الله انزلنا القرآن و یومئذ یخبر
این سوره و ترا هو بالقر که هر یک بر خود دلیل جدا است بر امامت آنحضرت در ایه اول
مراد از ان الله انزلنا امیر المؤمنین است علم السلام و سلمان رضی الله عنه دانستی که در بیان

کار است با جهل است بنابر تفسیر مشهور و دنیا پوری در تفسیر خود گفته که از مقابل منقول است که در او از ایشان
ابو الهی است که ابو جهل با ابو لهب یکف است از که محمد در زبان کار است پس قسم یاد کرده حق تعالی بفرمود که نزد
نماز حضرت یا حضرت یا محمدی یا زمان منور یا یار و کار چه مشتمل است بر عجب عظیم بسیار بر انکار بقدر آن حضرت
که یکی از آن دو تو هم کرده اند و السلام در الانسان الف لاه منسی است و تکرار از جهت تعظیم معنی در حق
که همه آدمیان در زبان کاری اند که هر اراد مطالب نماید در دنیا صرف معاینه و هر روز در ایشان و کلماتی
و با چشم هم زده اند سر مایه از دست رفته و کسب طاعتی نگرفته پس هر دو در نقصان و زبان اند که آنرا که ایمان نگرفته
و کرده اند که در مایه پسندیده و آخرت را بر نیاخته اند در ستکاری یافته و فاضل بنیادری در تفسیرش گفته و اگر چه
نیاجات و تحصیل عبادت مشتمل باشد که هنوز در زبان کار است هیچ طاعتی و عبادتی نیست که به از آن شون بجا
آورده و نبوده و امکان نبوده باشد که عملی بکنند که آن باقی ماند و لذت آن دائمی باشد چه جامی آنکه عبادت و خلعت ببرد
و وقتی خردار شود که بجز حضرت ندانست چیزی نهفته باشد خاتم حکیم سنانی گفته مشرک است در برای خود
چون آن سحر و شمشیر در نور آن یک نموده پیش یک خریدار بی و او در ویش هیچ که بجان ندهد که در
بادل در نمک با دم هر د این یکف است که بی بارید که بی مانده و کس نخرید و تو اموال با الهی
از این عباسی رضی الله عنده و است که گفت صلی الله علیه و آله و سلم و غیر راجع است بدولت و حجت تعظیم معنی آنکه
و صیت کرده اند که را بعمل در دست و در بطاعت و صبر از معاصی و اقامت بر طریقی حق مستقیم و دوری از
عنائی و نافرمانی پس هر گاه ایمان و عمل صالح در اول و وصیت ببرد و تفرع علی علیه السلام مخصوص باشد
او او ای باشد بجا نشینی پیروی که حق تعالی او را بعین کار خلق فرستاده است بجا ایستاده بجا ایستاده اندین
انتموا اتقوا الله و کونوا مع القادین است که حق تعالی واجب ساخته که بماندگان بودن یا
صادقان و آنهایی که معلوم است از ایشان راستی و درست کرداری و راست عبادی و آنهایی که معلوم است که
که معصوم باشند بجهت کتب دروغ و غیر معصوم بر دو آن معلوم امیر المؤمنین علیه السلام و ائمه
دوست و دشمن معصومی غیر از نبود پس او امام باشد و حافظ الوعیم از اهل سنت از بن علی علیه السلام
که است در شان آنحضرت مایل شد و همچنین در کوا مع الرکین که آن نیز نازل شده است در معصوم

رسالت پناه صلی الله علیه و آله در تفسیر علی علیه السلام و مذکران را امر شده بر کعبه یعنی خضوع و خضوع
بآب که آن را از این عیسی می گویند که گفت مراد از او که خواست رسول الله در تفسیر علی علیه السلام
چرا این هر دو اول آنکه آنکه که سجده در کعبه نموده مانند پیش از آنکه دیگر از نیابت نبوت نبوت است این
سوره را سوره برایت تو بود و خاصه و غیره و عذاب کینه در و نیز در است از کفار در و ذکر توبه و عزت
و فقیه گفته اند این نطق است در سوره آنکه منافقان است ذکر عذاب در و پیش از ذکر سوره است
در ذکر سوره در حکایت آنست که سیم الله الرحمن الرحیم اما نیست این سوره برای رفع آمان آمده نظر نگار
از مولف مخالف متفق اند بر آنکه چون سوره برایت نازل شد حضرت سالت صلی الله علیه و آله ای یا محمد آیت
از اوایل سوره میایی که داده فرستاد که بگوید در موسم بر این که بخواند چون او باره از راه راقع نمود چنان
علیه السلام نزول نموده گفت بدرستی که حق تعالی را اسلام بر خطبه میگوید یا یودی عنک الا انت او جل
یعنی باید که تو خود متعهدی این امر شوی یا مردی که از تو باشد پس آنحضرت صلی الله علیه و آله امر المؤمنین السلام
را فرمود که بخوانند عذاب سوار شده خود را سوره را از گرفته خود طریق رسالت بجا آورد حضرت امیر
عزیز زبان روان شده سوره را از ذکر نازل که رسانید و چون ابوبکر گشته از سبب آن پرسید فرمود
از آنکه من خود را بر اسلام با کسی که از من باشد چون علی از من بود او را فرستادم و این دلالت بر حکم
دارد بآنکه امر المؤمنین علیه السلام از حضرت است بمنزله آنحضرت در تبلیغ احکام الهی و دیگری از سوره و علی
این همیشه از دلایل جدا گانه شمرده اند بر مطلب این نیز معلوم شد که تحقی که حق تعالی بجهت رسانیدن
آیتی چند از سوره بعضی از مردم او را امین ندانند چگونه صلاحیت آن دارد که در رسانیدن
تمام آیات کتاب که در دست جمیع است رسول عظیم او را امین دانند و امام خوانند و حکیم
امین باشد و در جمیع دین الهی حال آنکه خدای تعالی در بالای صفت آسان او را اول
نموده و است بر او اول نمودن در دلی ساختن فرقی که بر عقل نیست و در مثل است که عزت اطلاق
آنکه در میان الهی معلوم شد که او بمنزله خبر نیست در تبلیغ احکام جبرود نیست نزد
سید عالم و تقدیم مفضل بر افضل و این با ویر همه الله در بمقام افاده نموده که هرگاه بوجب

خبر نموده که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و اله باشد هر آینه تاج او نخواهد بود بدلیل اهل حق تعالی نمی فرماید
فانتم می و هرگاه تاج حضرت پیغمبر نباشد محبت و دوستی او نیز نخواهد بود بدلیل قول باری تعالی قل
انکم تحبون الله فاسمعوا لیکلم الله و یعرف لکم ذنوبکم و کما به محبت خدا نباشد بغض او خواهد بود حب
بنی ایمان و بغض او کفر است و چنانچه باین خبر درست شد که علی علیه السلام از حضرت است دیگر روایات نیز
بر آن دلالت دارد از آنکه مخالفان در تفسیر قول حق تعالی ان من کان علی بیته من یتلوه شاهد من
روایت کرده اند که او صاحب بیت حضرت پیغمبر است و او بنا بر کثرتی او باشد ابراهیم بن محمد است
روایت کرده اند از حضرت رسالت صلی الله علیه و اله که فرمود طاعة علی کطاعة الله و معصية کمعصية الله و روایت
کرده اند که حضرت جبرئیل در غزای احد نظر بحضرت امیر علم السلام انداخت و دید که آن شهسوار موکد لافتی
و باز میدان علی در پیش روی بیک حضرت رسالت صلی الله علیه و اله مجاهد بنیما به گفت با محمد
این غایب یاری و جان بسیاری است که علی در نصرت تو بی ای آر و حضرت رسالت فرمود که یا جبرئیل
انتم می و امانه و جبرئیل فرمود و انا منکم یا ایها النبی سخن این را بگوید است و ایم دوم از ابتدای سوره که خوان
من بعد یوم الحج الاکبر است در مسند احمد بن حنبل بطور مشکوفا علی حین اذن بالایات من سوره راحه
انقرنا النبی صلی الله علیه و اله مع الی کرد انهم یعنی فرموده معنی به علی علیه السلام و قال النبی صلی الله علیه و اله قد است
ان ملائکتنا آنا او و اخر معنی یعنی آن مودن علی بود که آن احکام را با اهل کبریا بگذرد و وقتی که آگاه
ساخت بآن ایات که از سوره برات بود اهل کبریا حکامی که فرستاد آن ایات را با اهل کبریا علی علیه السلام از
بی او فرستاد و او را بر کرد اند و خود آن ایات را بر دو خوف داشت با آنکه خفت کس و از امام و اما الی کبریا
گفته بود که موسی علیه السلام با آنکه یکس را گفته بود چون ما مورد که هدایت فرمودی رو گفت خوف داریم
که از میان مردمی را گفته ام چون او بگر بگشت و از وجه بر کرد اندین پرسید رسول صلی الله علیه و اله گفت از
جانب خدا ما مورد شدیم که نباید که آن ایات را برساند مگر من یا شخصی که از من باشد و کجای من باشد و روایت
که ابراهیم بن محمد علیه السلام حدیث گفت که من خطیب خیم و خرد سالم در رسول الله فرمود که ما بزرگواریم
که یا منی بوم یا تو گفت پس هرگاه چنین است بروم و رسول الله گفت برو که حق تعالی از من و تو را آفریند

بنا بر آنکه میسر در بیان این گفته که فرستادن علی بن ابی طالب بر کعبه بنی نضیر بود که در میان عرب بود
و معهود بود که اگر هند و بجای در میان آید غیر از قاتل آن نمک کنند یا یکی از خویشان او را اعتبار نمایند و چون رسول خدا
صلی الله علیه و آله در مدینه بمقام رسید که در مدینه قنبله فخری بود که در مدینه کعبه بنی نضیر را بایست که خود را
با خویشی از علی بن ابی طالب و از آنکه با یکدیگر باطلیت این کار نبود و جانش آنکه خود او رسول خدا و از هر دو هم از آن
اینکه فعلی نیست که پس از آنکه کسی در اول بار باز او را برگردانند یا بدین کار بعضی متعذر باشد چون شمس
در فضیلت بر ذلک شخصی باشد شریف نام و آوازه او یا آنکه مردمان بدانند که از دیگران این کار نمی آید یا این امر
از آن مرد متعذر نشود و اگر در مقام اول بار سوره را بامیر المؤمنین علیه السلام داده میفرستاد و شاید مردمان را
چنان آن می شد که درین مجلس غیر از آن حضرت کسی نبود که صلاحیت این کار داشته باشد و آنکه گفته در
میان عرب معهود بود که اگر این قاعده مقرر شود و البته رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و آنکه از قاعده
مقرر شده باشد معنی نه او پس شخصی شد که تر آن نیست که آنی بگردد و انداختن این قابلیت این کار داشته
و هرگاه کسی این قسم امری ظاهر باشد مقصود از امامت را قابل نخواهد بود که در علم خود زبون باشد
عارف کرد کار چون باشد که آیت دیگر آیه مژده دارد است حق تعالی فرموده الله نور من نور است و از اوصاف
مثل نور و مشکوٰه فیها مصباح المصباح فی راجع الزجاج که آنرا کعبه در می توختن شجره مبارکه در می توختن
لا شرفیه و لا غریبه تا آخر است که اهل سنت از حسن بصری که در پیش مقداد و اعطه صاحب حالش می دانند
نقل کرده اند که گفت مراد از مشکوٰه فاطمه است و مصباح امام حسن و امام حسین از زجاج که گویا ستاره
درخشان است و فاطمه در زمان زمان دنیا و شجره مبارکه را امام حسن علیه السلام در مرقی است نه غریبی
یعنی نه یهودی است و آنی بکاثر تبهایی علمی است که از و دیگران بر سیده نوزاد علی بن ابی طالب را امامی است
که از دست او تمام است باشد و حق سبحانه و تعالی نماید پس آن که هر که را خواهد که در مظهر است
خلایق شود و یا حق تعالی در شان فاطمه و حسین این مثل زده باشد و این مرتبه قرار داده
بنظر حق حضرت امیر المؤمنین را که اکمل و افضل است باین محل مرتبه اولی خواهد بود پس از بانی
است افضل و اکمل و افضل و اکمل باشد و معنی آن است که حق تعالی هر نور آسمان را در مظهر است

[illegible]

مشکو و حضرت علی مصباح حسنین و حضرت فاطمه علیها السلام در میان زلف عالم گویا که یکی است
در خشنود از فرشته شده از شجره مبارکه حضرت ابراهیم نه مایل بهودیت هستند و بهر اقیست نزدیکیت
که علوم محتاج که در خشم دل آنحضرت جا گرفته نور آن کمال و عام برسد و چون امامی از دین خود آمد
نور علی نور محمول رسید و حق سبحی در راه نماید سبب آن امامان هر که خواهد که واسطه هدایت خلق
این از اساطیر و امام محمد باقر فرموده مصباح نور عالم است در سینه پیغمبر و جلاله سینه علی بن ابی طالب
که علم خود در سینه بی کینه بود بود و دینیت نهاده نزدیکیت که علی از آن محض صوات الله علیه تکلم
و نماید بان پیش از آنکه از وی پرسد نور علی نور امامی مؤید نور علم کامل و علم شامل بر اثر امامی از
آن محض تا قیام قیامت حق تعالی هدایت کند بان نور در راه نماید هر که خواهد از اهل استحقاق و هدایت
مردی صاحب زمان علیه السلام در آن زمان آن نور است که واسطه هدایت مردم کرد نور علی نور
بر کل ائمه امام علیهم الصلوٰه والسلام صادق است زیرا که هم نور نبوت و هم نور ولایت در زبان
مرآت دارد و چنانچه گفته اند نور و نور نوریت مشهور از نبی اند کن نور علی نور آیت
و دیگر قول من النبأ العظيم است که حافظ ابو نعیم باسناده خود از سندی روایت میکند
که او گفت از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که در وقت تلاوة این آیت فرمود آن ولایت
علی قیام یون قیام فی قبورهم فلا یقی میت فی شرق ولا غرب لانی یروا لاجل الله و منکر قیام الله
عن ولایت امیر المؤمنین بعد الموت یقولون للیست من ربک و ما دیک من ربک من امامت
یعنی میگویند و ندانیم که ولایت علی السلام را در قریبای ایشان پس نماند هیچ کس در شرق
و مغرب و کسی در میان زمین و آسمان و در ولایت امیر المؤمنین را از دین پرست و حکم
و دیگر از سوال نهاده برای تو کیست دین تو چیست و میگوید که بود که امام و جانشین رسول خدا
منزستی و همه با حط از این مسود روایت کرده که گفت واقع شده است تصریح بخلاف
آنکه عالمی در قرآن از برای کسی ازندگان اولاد از برای آدم صلی الله علیه و آله آنجا که فرموده
انی جاعل فی الارض خلیفه یعنی بدستی که من گردانیدم در روی زمین خلیفه را در وقتی که آدم را

علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود و ما ز برای او دینی علیه السلام که در خطاب با او فرمود و ما ز برای او دینی علیه السلام
فی ارض بنی هاشمی که ما کردیم از خلیفه در زمین و سوم از جهت امر المؤمنین علی علیه السلام
که فرموده است یخلفکم فی الارض کما اختلف الذین من قبلهم و او دو سلیمان و لیکن این امر دینهم
از نفسی است و پسندیدیم من بعد خودهم اما بعد منی لا یشکون فی شتاء من کفر بعد ذلک فذلک هم
انفاستون یعنی هر این خلیفه میکردیم ایشانرا در زمین بخاک خلیفه کردیم انک فی را که پیش
از ایشان بودند و او دو سلیمان علیه السلام و هر این تمکین و قوت میدهم از برای ایشان دین ایشانرا
انچنان دینی که پسندیده است و ایشانرا یعنی دین اسلام بآن رخصی شده اند و هر این بدل میدهم ایشانرا
از بعضی زس از دشمنان یعنی اهل کفر یعنی در مدینه که پرستنده مراد زمان خلافت و ترکیب سازنده
باین چیزی را یعنی محبت مال و جاه ایشانرا از عبادت و توحید بازدارد و هر که کفران و زندقه
نفت کرد و لایت علی بن ابی طالب است و از عهد انبی پس آن کرده کافران و فتنه در فتنی و عاصیانند
خدا و رسول را و آنچه نقل کرده شده ظهور اهل سنت بهین تفصیل نقل کرده اند و این را بشود
و متواتر پس کسی را انکار آن نرسد و در تغییر اهل بیت علیهم السلام مذکور است که کفران این لغت
الو باطلان کرده اند که بناد و بنای مخالفت اهل بیت نباده و الصیف مذکور است که مراد باین خلیفه
حضرت صاحب الامر است که حضرت زینت جمیع بلاد مشرق و مغرب پیوسته می خواهد کشود و انانی که
بعد از رسول خلافت کردند و در زمان ایشان بعضی بلاد مفتوح شد چنانچه اهل خلاف میکنند
و دلیل بر حقیقت این قول آنکه حق تعالی وعده فرموده و وعده دو آئینه می باشد و در حدیث
صلی الله علیه و آله بطور اتم حال بود و دیگر آنکه تمکین از دین پسندیده و تبدیل از فتنه باین حد رسید
که در ایام دیگر شده و آن در زمان صاحب بغض خواهد آمد و انانکه حمل کرده اند خلافت را و صحابه
نبض این آیت غلط کرده اند چه اگر نفس خدا و رسول بودی احتیاج باختیار و کما به الی مکرر و نفسی
او بکر و غیر از شوری بودی و هر گاه نفس صریح مثل انما جعلناک خلیفه فی الارض باشد باجماع
و سبب حاجت نمی افتد و دلیل بر آنکه مراد نبی و عظیم کم در غم میا لون عن النبا العظیم واقع است

علی السلام است که عمر و عاص در آن مقبیده گفته سحر هو النصار و العظیم و فلک نوح و باید
الله و انقطع الخطاب و دلیل دیگر آنکه حافظ ابو نعیم از سدی نقل کرده و او از علقه که در روز
حرب صفین مردی از لشکر شام جدا شد مکمل و مستح و مصحفی حاصل کرده و میخواند با و از مجله که رقم
مقابلون عن النصار العظیم آرا ده کردم که در برابر آوردیم و با و خوب کنیم که حضرت امیر علیه السلام
چون بر آرا ده من مطلع شد فرمود که یا علقه مکانک یعنی بر جای خود باشی و خود بنفسی شش
آن مرد شد فرمود که انترق النصار العظیم الذین هم فیه مختلفون یعنی تو این را میخوانی آیا
میدانی و می شناسی که بنا و العظیم که اختلاف در او کرده اند کیست آن مرد گفت بنده ام پس
انحضرت فرمود و الله انما النصار العظیم الذین فی اختلافهم و علی و لایتی تا رعتهم و رجعت بعد قلیتم
و یحکم بکم بعد ثابسی بخوتم و یوم غدیر قد علمتم و یوم القیم تعلیمون ما علمتم ثم علیا سقیم
در می آید و می فرماید قال انی الله الان صفین دارنا و دارکم ملاح فی الارض کون فی حق تموتوا
و ما لنا بالکون حومه الحرب هرب یعنی بخدا قسم که منم آن بنای عظیم که در و اختلاف کردید و بر
حوایات من نزاع کردید و از دوستی من برگشتید بعد از آنکه قبول کرده بودید و بدشمنی من سلاک شدید پس
از آنکه بشمن من نجات و هدایت یافته بودید و در روز غدیر حق را دانستید و در روز قیامت هم خواهید
دانست آنچه کرده اید و برای علمهای خود خواهید یافت چون منی با بخا رسید شمشیر را حرکت داده
بنصف بالائی امروز آرا ده کردند و بر انداخته این دو بیت را و از فرمود و سبب نزول آیت است که
چون حضرت ~~صلی الله علیه و آله~~ دعوت اشکار کرد و قرآن بر خلق خواند و بر روز قیامت هم کرد و
در فضیلت امیر المومنین گفت اختلاف کردند و از آن یکدیگر را می پرسیدند آیت آمد و اهل
و از آن یکدیگر را می پرسیدند هم من ما بوده است فون را دریم او غام کردند و الف را بجای گشت
استقامت از هم شده و غیر راجع باهل کفر است یعنی از چه خبر می پرسند کافران و معاندان و بقول
که عظیم نبوت انحضرت است که میگفتند او چه است یا نه یا بعثت است که آیا قیامت خواهد بود یا نه
و علی بن ابراهیم گفته نقل از امام ثامن فاضل امام رضا علیه السلام که بنا و العظیم امیر المومنین است علیه السلام

که فضیلت وی و هر که با هم مساوی و مذکور بود و بعضی منکر شدند و جمیع اصول طایفه اشکان
کردند که امام دومی پیغمبر صلی الله علیه و آله است باینکه و بعضی در علم و نمودند و بطرف افراط افتادند
و جمیع بعضی ز زبیده بطرف تغریط رفتند و موشان کبیر و دیگر حد وسط اختیار نمودند و از اختلاف
که نشسته و مخالفان در آن اختلاف مانند کلا سیمون یعنی زدو باشد که بدانند که آنچه در آن خلاف
میکرده اند حق است و در قیامت عقیده هر کسی ظاهر شود آیت دیگر و الذی جاهد بالصدق و قد
حافظ ابو نعیم و فقیه ابن خازلی شافعی از مجاهد نقل کرده اند که مراد از الذی جاهد بالصدق
رسول الله است صلی الله علیه و آله و مقصود از و صدق به امیر المؤمنین است علیه السلام یعنی کسی که
آمده است از جانب حق تعالی بصدق و راستی بخلق و آنکه تصدیق یا کرده قبل از بهم کسی و امام
فخر رازی را درین مقام کاوتاری خاطر رسیده و گفته سبقت اسلام مخصوص بعلی و ابی بکر است
و چون علی در آنوقت طفل بوده و معلوم است که تصدیق او در زمان با بحث فیه قوی و شوکتی نبوده
حاصل این لفظ اگر تصدیق به است بر ابی بکر نمودن اولی منجانب لیکن دلیل او از آنکه شهادت او ظاهر
الاطلاق است چه اگر و اینی در شان ابوبکر واقع میبود و او را احتیاج به رجعت کشیدن و دلیل کفایت
نبودی با آنکه اولیتی که دعوی کرده است باطل است زیرا که در جمیع نبوت سفری بلند تر از مرتبه اسلام
است هر گاه حق تعالی در شان محمد و عیسی علیه السلام در طفولیت تجویز نبوت کند چنانچه از آیات
قرآنی ظاهر است و اینها الهام صبیح و جوانی نبیا و نشانه بامر هم در هر گاه طفل صاحب نبوت
و حق تواند بود بطریق اولی صاحب ایمان و اسلام تواند بود و دیگر آنکه اگر کسی که اسلام
تولید نموده باشد او را میگویند ایمان آورد علی علیه السلام نیز در طفولیت
بزرگ شد و گزینت نیز ستمیده بود پس تصدیق نمودن یا او اولی است همان آوردن حق تعالی بکر
که چهل سال بیشتر در بیت پرستی عمرش گذشته بود و دیگر آنکه بعضی از اصحاب ستمانه عمر افتاد
وقت تصدیق یا نکرده بود و بعضی چهارده نیز گفته اند و از اهل سنت نیز بعضی چون شامه
طواله و شامه اصحاب از حسن بصری نقل کرده اند درین رفته و دیگر آنکه حضرت علی علیه السلام

از جمله آیتان که بگوید علی بن ابی طالبی با علیه نوشته بود یکی این بود که سبقتکم الی الاسلام که هنوز
باله بنده اسلام آوردیم و هرگاه محوید با آن دشمنی و راه سید بری منکر این قول نشد بلکه در آن
رازی از معویه مرده دارد و دیگر آنکه مرجع اسلام تصدیق با جاده الهی است و اینکه او رسول است
و این از تکالیف عقلیه است و موقوف بر کمال عقل خواه پنجاه باشد شخص یا پنجاه ساله و دیگر آنکه
این حجر در شرح بخاری گفته که او در حالت نیر خور دن مطالع لوح محفوظ میکرد می شود که انهم
مخصوص او باشند که در ضمن اسلام او صحیح باشد و منظر عجایب منع غریب بار دیگر اقبال
نمی توان کرد است دیگر حق تعالی فرموده ان الذین امنوا و عملوا الصالحات سنجعل لهم اجرهم
و قد افخر از این دنیا پروری و بگوئی در تفسیرهای خود و جمهور اهل سنت از ابن عباس نقل کرده اند
که او گفت این آیت در شان امیر المومنین علیه السلام نازل شد و گفته اند و گواهی بخبر محبت است
در دلهای مومنان و این حجر در کتاب خود نقل نموده که را بعینم آورده و بعد از آن گفت صحبت
رسیده است که عباس عم حضرت بحضرت شکره نمود که قریش چون ما را می بیند چشم در و درم میکنند
و اگر حرف میزنند از رسیدن ما قطع حرف و حدیث میکنند پس رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت که
خضعتی بطنی که رنگ مبارکش سرخ شد و پشانی نورش عرق کرد و گفت بآن خدای که
نفس من برت است که داخل نمیشود در دل هیچکس ایمان آید و سستی نما بخت خدا و رسول معنی
آیت آنست که بر منی که انانیت کردیدند و اعمال بسنده کردند زود باشند که بپذیرند از برای ایشان
حق تعالی دوستی در دلهای خلق یعنی محبت ایشان در دلهای افکنند بی سببی و بپوشد و در حدیث است
که چون حق تعالی بنده را دوستدارد و جبرئیل را گوید من فلانی را دوستدارم تو نیز او را دوستدار
جبرئیل او را دوستدارد و مسافر جبرئیل در آسمان ندا کند که حق تعالی فلانی را دوستدارد
و شما را دوستدارم پس آسمانیان او را دوست دارند و محبت او را وضع کنند در زمین
و زمینان نیز او را دوستدارند و از امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که دوستی که حق سبحانه
و تعالی فرموده دلالت امیر المومنین است هم آنحضرت فرموده و این بابیه در اعتقاد دانشمندان

کرده که ولایتی نه بهجت من و لا قوی نه یعنی دوستی من امیرالمومنین را نه دین و نه سرشار از دین
من و ولایت من از دو چون آیت در مقام امتنان واقع شده باینکه فرموده من محبت او را در دنیا
خلق می افکنم البته ولایت بر عصمت انحضرت نیز دارد چه دوست داشتن را سپیدی به از عصمت نیست
و هرگاه حق تعالی با شخصی در مقام باشد که محبت او را در دنیا افکنده یقین که او را بخلاف ولایت
از دیگران اولی خواهد داشت آیت دیگر و مفهوم انهم مسئولون است که این معنی نیز در معنی نزدیک
نباید سابق است و جمهور اهل سنت از ابن عباس و ابی سعید خدری نقل کرده اند و این جور از دلی نقل
نموده و او از ابوسعید خدری که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده باز میگردانید و موقت
و سوال کرده میشوند از ولایت علی علیه السلام و او احدی گفته سوال کرده میشوند همان از ولایت
علی و اهل بیت او از محبت آنکه حق تعالی امر کرده و آنچه در آن بخلی بفرماند که رفتی از شما نیواهم و ابی
الاحودت ذوی القربی خلیفک گذشت و معنی آنست که سوال خواهند کرد که آیا دوست داشته اند ایشان را
حق دوستی چنانچه پیغمبر محبت کرده بود یا ضایع و ممل که داشته پس از جمله جوابها بگوید هیچ خطیبی نیز
از سعید بن جابر نقل کرده و در تفاسیر مذکور است در موقف یا بر بل هر اطراف امامت و ولایت امیرالمومنین علیه
السلام خواهند پرسید و هر که قایل بامامت او و ائمه اطهار که نفس خود او رسولی نباشد نه باشد باید آنجا
از جمله جوابها آید آیت دیگر و اسل من ارسلنا جبارک من رسلنا ابن عباس و حافظ ابو نعیم و غیرها
از اهل سنت از رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که گفت در شب امری حق تعالی جمع کرد میان من
و میان ابناء بن خطاب بود که از ایشان پرسید که چه بود خبر شما باینکه
هر گفتند علی شهادة ان لا اله الا الله و علی الاقرار بنبوتک و بولایتک علی بن
شدیم که با همی دادن بر آنکه خدا حق میفرماید از خدا نیست و بر اقرار نبوت تو و نبوت
هر که است در امامت انحضرت علیه السلام و محتاج بیان نیست آیت دیگر که هو الله میگوید که الله و ما لم یقل
که حافظ ابو نعیم از ابوهریره نقل کرده که او گفت از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که گفت دیدم عیسی
مجدد نشسته بود که لا اله الا الله و هو لا شریک له محمد عبده و رسول الله صلی الله علیه و آله است معنی قول

حق تعالی در قرآن مجید خود الهی اینک بنموده و بامر المؤمنین یعنی حق تعالی تا شد وقت و او مرتبه ایاری کردن
و بالمؤمنین یعنی علی بن ابی طالب این سخن در محضر مد و کاری و هم ای نیست که هر مومنان در آن شرکت اند
خاک سخن در روشن اسم آنحضرت بصفت تا شد در پیروی اسم خدا و رسول و جوش اعظم فضایل و بزرگترین مراتب
که هیچ کس اغیر از آنحضرت نصیب نشده و کسی را اظهار آن نرسد و مدایح او و صفاتش رسول که ظاهر کاشی جمله
علافت که هر که در احسن خراسان رسول الله بود که کسی محتاش باشد هم رسول الله بود ازین حدیث
مطبوع مرید و بهترین نفسی و خوشترین و بیلی است بر امامت آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه و همچنین آیت
و حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین که صاحب کشف الغم از کتاب عز الدین عبد الزاق محمد بن حبیب و حافظ
ابونعیم و جمهور اهل سنت نقل کرده و رواست شده و بر آن روایت شده که در شان علی علیه السلام نازل شده و این فضیلت
که هیچ احدی از صحابه را اغیر از امر المؤمنین علیه السلام چنان گفته پس او امام و قایم مقام باشد و معنی آیت
انست که یا محمد در دفع دشمنان پس است از اعدای قادی و انکسی که تابع شده است تر از مومنان و کسی افتاد
برین که خایه در شان همه مومنان باشد و بر تقدیری که در شان علی باشد از جمله فضایل او است و از کسی غیر
تست اما لایم که نفس و امامت باشد چه اگر اگر او کافه مومنین نمید و باسی چنین باشد که حسبک الله المؤمنین
پس چون قید بن استیجاب شد دلالت میکند بر آراء و تخصیص و اما وجه دلالت بر مدعی اینکه چون حق تعالی امر
کرد و کفایت شر را از سجد علی السلام در خود و در انکسی که تابع او شد و همچنین صحت تابع بودن نبی (علیه السلام)
و در مقتضای روایت دلالت میکند از فضیلت او علیه السلام از سایر مومنان و همچنین آیه من
عند الله و من اتبعه من المؤمنین و در پیروی او علیه السلام که نزد او علم کتاب یعنی علم قرآن است
آن علی بن ابی طالب است علیه السلام و در تفسیر نقلی نیز از عبد الله بن سلام نقل است که او گفت که رسیدم
که کتب انکسی که نزد او است علم کتاب و رسول خدا اصلی الله و در جواب فرمود و اما ذلک علی بن
ابی طالب یعنی نبی انکسی که علی بن ابی طالب است این دست بر انکه او افضل باشد پس او امام باشد
علیه السلام تا انانی که مطلقا ازین علم بجز ند و انکه گفته است مراد از انانی که نزد ایشان علم کتاب است
علماء و نه که سلمان شده بودند و بن عبد الله بن سلام و یا بر آن او از آن فاضل است که سوره مکه است